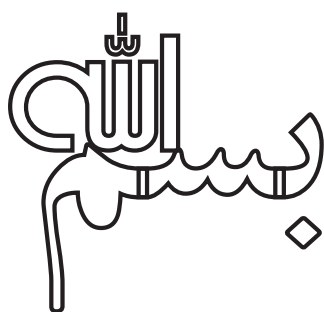




نگاهی به کشورهای کثیرالمله و چندزبانه

سردار داغچی

يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عندالله اتقيكم
قران كريم - سوره حجرات - آيه ١٣

*ای اینسانلار! سیزی بیر کیشی ایله قادیندان یاراتدیق، بیر-بیرینیزله تانیس اولوب آنلاشمانیز اوچون میللتلره
و قبیله لره آییردیق. دوغروندان، تانری یانیندا چوخ حؤرمتملی اولانیز الله دان چوخ قورخانینیزدیر.

*ای مردم ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را
بشناسید. بزرگوار و با افتخارترین شما نزد خدا با تقواترین شماست.

Ey insanlar! sizi bir kişi ilə qadından yaratdıq, bir-birinizlə tanış olub
anlaşmanız üçün millətlərə və qəbilələrə ayırdıq. Doğrudan da ,Tanrı
yanında çox hörmətli olanız Allahdan çox qorxanızdır.

people, we have created you from a male and a female, and made you into
nations and tribes that you might know one another. the noblest of you
before allah is the most righteous of you.

به یاد
مهندس غلامرضا امانی
با تقدیم به
سعید متین پور

مقدمه / ۸

کانادا / ۱۱

جغرافیا/ اقتصاد/ جمعیت و زبان/ دستورالعمل کلی سیاست‌های فرهنگی/ یک گزارش از آسوشیتدپرس/ وضعیت آموزشی/ سیاست‌های زبانی/ چندگانگی فرهنگی/ قوانین فرهنگی/ برقراری رابطه بین کانادا و جمعیت بومی آن/ از میان بردن چالش‌ها و ایجاد شرایط عالی زندگی برای مردم کانادا

سنگاپور / ۲۳

دین و زبان/ ساختار سیاسی/ وضعیت کلی اقتصاد سنگاپور/ سیاست‌های آموزشی سنگاپور/ کاربرد اثر بخش فناوری اطلاعات و ارتباطات در سنگاپور

بولیوی / ۳۱

جغرافیا/ تاریخچه/ دین و زبان/ نظام سیاسی/ بولیوی و اصلاحات جدید/ اقتصاد/ زبان و سیستم آموزشی

افغانستان / ۳۷

جغرافیا/ تاریخچه/ دین و زبان/ سیستم آموزشی
چکیده‌ای از قانون اساسی کشور افغانستان

عراق / ۳۹

جغرافیا/ تاریخچه/ دین و زبان/ حقوق زبانی از دیدگاه قانون اساسی/
نظام سیاسی

هندوستان / ۴۱

جغرافیا/ دین و زبان/ ساختار سیاسی/ اقتصاد/ زبان و سیستم آموزشی/
مواد آموزشی در هندوستان/ اصول و اهداف کلی آموزش در هندوستان

هلند / ۴۷

جغرافیا/ دین و زبان/ نظام سیاسی/ اقتصاد/ زبان و سیستم آموزشی

بوسنی و هرزگوین / ۵۱

جغرافیا/ تاریخچه/ دین و زبان/ نظام سیاسی/

سوئیس / ۵۳

جغرافیا/ نظام سیاسی/ سیستم آموزشی/ اصول و اهداف کلی سیاست فرهنگی/ تعریف ملی از واژه فرهنگ/ تمرکز زدایی در برابر تمرکز گرایی/ سیاست‌های زبانی/ رابطه میان رسانه‌ها و فرهنگ/ قوانین زبانی/ تشویق و اهداء جایزه به فیلم‌های منتخب

چین / ۵۹

جغرافیا/ تقسیمات کشوری/ پایتخت چین/ سیستم حکومتی/ حزب کمونیست چین/ کنگره ملی خلق چین/ ریاست جمهوری/ شورای دولتی/ دادگاه عالی خلق چین/ کنفرانس مشورتی-سیاسی خلق چین/ تاریخچه معاصر چین/ سیاست خارجی/ ساختار نظام آموزشی/ آموزش پیش دبستانی/ اولویت‌های آموزشی/ معضلات آموزشی/ مقطع آموزش ابتدایی/ آموزش اقلیت‌های قومی/ تاریخچه/ زبان آموزشی/ حمایت آموزشی/ توسعه‌ی آموزشی/ کادر آموزشی/ مدارس ویژه دختران/ تبعیض‌های موجود در چین/ اویغورها/ تبت

روسیه / ۸۹

جغرافیا/ دین و زبان/ سیاست و اقتصاد/ برخی از اصول قانون اساسی روسیه/ سیستم آموزشی/ سیاست‌های آموزشی حال حاضر/ استراتژی‌های آموزشی/ سیاست‌های تبعیض آمیز و ضد انسانی در دوران حاکمیت بلشویکها/ تبعیض‌های موجود در فدراسیون روسیه

ایالات متحده آمریکا / ۹۹

جغرافیا/ دین و زبان/ ساختار سیاسی/ سیاست خارجی/ سیاست کلی اقتصاد آمریکا/ رسانه‌ها/ برده داری در ایالات متحده آمریکا/ تبعیض نژادی در ایالات متحده آمریکا/ سیاست‌های آموزشی/ جمعیت شناسی قومی دانش آموزان/ اهمیت تحصیل و تدریس دو زبانه در آمریکا

آفریقای جنوبی / ۱۱۷

جغرافیا/ دین و زبان/ ساختار سیاسی/ قوه مجریه/ پارلمان/ نحوه کار مجلس/ ارتباط با مردم/ سیاست خارجی/ آفریقای جنوبی و سلاح‌های هسته‌ای/ وضعیت کلی اقتصاد آفریقای جنوبی/ رسانه‌ها/ آپارتاید در آفریقای جنوبی/ فرهنگ و آموزش در آفریقای جنوبی/ دانشگاه‌های آفریقای جنوبی/ زبان‌ها/ گروه بندی زبان‌ها

ایران / ۱۳۳

جغرافیا/ دین و زبان / نظام سیاسی / سیستم آموزشی / نهادهای مرکزی آموزش رسمی / تاریخچه‌ای از مدارس و نظام آموزشی ایران / برنامه‌های آموزشی / سیستم آموزشی ایران و کودکان دو زبانه / سیاست‌های آموزشی / اهمیت زبان فارسی در سیستم آموزشی / زبان ترکی آذربایجانی و سیستم آموزشی ایران / زبان‌های کردی، عربی، ترکمنی، بلوچی و... و سیستم آموزشی ایران / زبان ارمنی و سیستم آموزشی ایران / برخی از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران / آپارتاید و تبعیض نژادی در ایران / بررسی جنبه‌ی داخلی سیاست‌های تبعیض آمیز جمهوری اسلامی / بررسی جنبه‌ی خارجی سیاست‌های تبعیض آمیز جمهوری اسلامی

نتیجه / ۱۴۷

ضمائم:

جدول برخی از کشورهای کثیرالمله با بیش از یک زبان رسمی
آپارتاید و تبعیض نژادی
اعلامیه جهانی حقوق زبانی
حق آموزش زبان مادری در اسناد و حقوق بشر ایران
آنجا که زبان مادری می‌میرد
زبان آموزی یا سواد آموزی
عدم آموزش به زبان مادری و عواقب آن
تاثیر مهم زبان مادری در آموزش کودکان
مقاله اصل اساسی دموکراسی در ایران، باسواد شدن به زبان مادری

منابع و مراجع / ۲۰۸



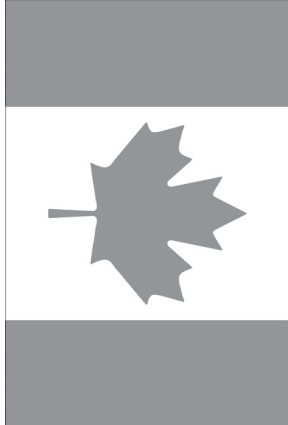
مقدمه

تنوع زبانی و فرهنگی از ویژگی‌های بارز جهان هستی است که می‌توان نشانه‌های آن را در سرتاسر کره‌ی زمین و در کشورهای مختلف به نوعی مشاهده نمود. امروزه کمتر کشوری می‌توان یافت که مردم آن از تنوع زبانی و فرهنگی برخوردار نباشند. به تبع تنوع زبانی و فرهنگی، روشها و شیوه‌های مختلفی نیز برای رشد فکری، علمی، فرهنگی و... در کشورهای مختلف مشاهده می‌شود. از میان کشورهای مختلف جهان که دارای تنوع زبانی و فرهنگی هستند بسیاری از کشورها کوشیده‌اند تا با برقراری نوعی عدالت اجتماعی و فرهنگی به رشد و پیشرفت تمامی فرهنگ‌های موجود در کشورشان کمک کنند و تنوع زبانی و فرهنگی را فرصتی مناسب برای برقراری تعادل و پیشرفت کشور و توسعه‌ی صنعت توریسم و... یافته‌اند. این کشورها کوشیده‌اند تا با اعمال سیاست‌های صحیح و علمی، زمینه‌ی مساعدی برای پیشرفت تمامی قومیت‌ها و ملت‌های موجود در کشورشان فراهم نمایند. مسئله‌ی زبان مادری و ملی که پایه و اساس مسایل فرهنگی، سیاسی - اجتماعی و اقتصادی است در تمامی صفحات این کتاب مورد توجه قرار گرفته است. پایه و اساس و اصول بنیادین استعمار و استثمار ملت‌ها همیشه به یک مسئله‌ی مهم به نام زبان مادری ختم شده است و در واقع مسئله‌ی زبان مادری سرآغاز و فصل ختام حیات و مرگ ملت‌ها و رشد و پیشرفت و سقوط و اضمحلال آنها بوده است. در این کتاب سعی بر آن شده تا به بررسی اجمالی کشورهایی که دارای تنوع زبانی و فرهنگی بوده و در آنها بیش از یک زبان رسمی وجود دارد پرداخته شود و چگونگی برخورد این کشورها با تنوع زبانی

و فرهنگی موجود در کشورشان مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد. همچنین به بررسی کشور ایران پرداخته شده که با وجود تنوع زبانی و فرهنگی تنها یک زبان یعنی زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی پذیرفته است. نویسندگان این کتاب کوشیده‌اند تا در حد توان مسایل مربوط به اقوام و ملل مختلف در کشورهای مختلف را مورد بررسی و ارزیابی قرار داده و به طور غیر مستقیم قدرت مقایسه بین ایران را با کشورهای دیگر به خواننده‌ی کتاب داده و توجه خواننده‌ی کتاب را به مسئله‌ی اقوام و ملل ایرانی به خصوص مسایل مربوط به ملت آذربایجان و سایر ترکان ایران سوق دهند. لازم به ذکر است که این کتاب دارای کاستی‌ها و نقص‌هایی می‌باشد، از آن جمله اینکه به دلیل کمبود منابع در مورد برخی از کشورها آن گونه که باید و شاید نتوانسته ایم وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، آموزشی و فرهنگی این کشورها را به طور دقیق مورد بررسی قرار دهیم، و اسامی برخی از منابع و مراجع از قلم افتاده است. با وجود این سعی بر آن شده تا موارد مهم و ضروری از جمله مسئله‌ی آموزش به زبان مادری و اهمیت زبان مادری مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد. آمار و ارقام ذکر شده در این کتاب مربوط به سالهای ۱۳۸۷-۱۳۸۸ می‌باشد. در نهایت ضمن تقدیر و تشکر از علی قوشچولو، مرتضی نازلی چای، آیلاز اورمو سئون، آراز گوئی تپه لی، تایماز اورمو گولو، ائلدار جیغاتی و دیگر فعالان حرکت ملی که در چاپ این مجموعه ما را یاری کردند، امید آن داریم که کتاب حاضر گامی مفید و مؤثر در دست یابی به حقوق به حق تمامی انسانهایی باشد که در جغرافیای سیاسی ایران امروز زندگی می‌کنند.

سردار داغچی

دانشگاه استنفورد آمریکا/ زمستان ۹۱



کانادا

جغرافیا:

کانادا، دومین کشور بزرگ دنیا با ۹۹۷۰۶۱۰ کیلومتر مربع وسعت است، ولی جمعیت نسبتاً کمی دارد. با وجود آن که وسعت کانادا از همسایه‌اش آمریکا بیشتر است، جمعیتی معادل ۱۱ درصد جمعیت آمریکا دارد (۳۲۹۴۵۰۰۰ نفر) این کشور در سال ۱۸۶۷ از انگلیس استقلال گرفت. کانادا کشوری نوین و دارای فناوری پیشرفته است و برای مدت ۹ سال متوالی (۲۰۰۲-۱۹۹۴) در بررسی‌های سازمان ملل، یکی از سه مکان برتر جهان برای زندگی اعلام شده است. این کشور دارای منابع گسترده طبیعی است، و برخی از استان‌های آن وابستگی سنگینی به استفاده از این منابع دارند. آب و هوای کانادا روی هم رفته سرد و در بیشتر نقاط قطبی است. البته آب و هوا در بخش جنوب غربی، جایی که شهر ونکوور و جزیره ونکوور از استان بریتیش کلمبیا در آن قرار دارند، معتدل است. تورنتو از شهرهای مهم این کشور است. آب و هوای تورنتو سرد و جنگل‌های تایگا در این کشور دیده می‌شود. برج سی ان در تورنتو اولین برج بلند مخابراتی جهان است. در خارج از شهر آبشار نیاگارا قرار دارد که بزرگ‌ترین آبشار از نظر عرض است و یک دهکده روایی نیز به همین نام (نیاگارا) وجود دارد. در کشور کانادا دو زبان رسمی وجود دارد. زبان‌های رسمی در کشور کانادا عبارتند از: زبان‌های انگلیسی و فرانسوی.

این کشور که در سال ۱۸۶۷ از انگلیس استقلال یافت از مجموع ۱۰ استان و ۳ سرزمین و در ۶ منطقه اصلی تشکیل شده است.

کانادا اطلس (آتلانتیک): به مجموعه ۳ استان دریایی نیوبرانزویک، نوواسکوشیا، پرنس ادوارد و استان چهارم نیوفندلند گفته می‌شود.

کانادا شرقی: به ۵ استان که در شرق کانادا می‌باشد گفته می‌شود که شامل آنتاریو، کبک، نیوبرانزویک، نوواسکوشیا، پرنس ادوارد و نیوفندلند می‌باشد.

کانادا مرکزی: به دو استان کبک و آنتاریو گفته می‌شود. البته برعکس نام مرکزی این دو استان در سمت شرق کانادا واقع شده اند. همچنین این دو استان ۶۲ درصد جمعیت کانادا را در خود جای داده اند.

کانادا غربی: به ۴ استان مانیتوبا، ساسکچوان، آلبرتا و بریتش کلمبیا که در غرب کانادا واقع می‌باشند گفته می‌شود.

کانادا شمالی: به مناطق شمالی کانادا که شامل سه سرزمین یوکان، نونوت و سرزمین شمالغربی می‌باشد گفته می‌شود.

کانادا دریایی: به مجموعه سه استان ساحلی نیوبرانزویک، پرنس ادوارد و نوواسکوشیا که در شرق کانادا واقع شده‌اند گفته می‌شود.

اقتصاد:

کانادا یکی از کشورهای عضو گروه هشت است. این کشور دارای منابع معدنی غنی، صنایع پیشرفته (همچون خودروسازی، صنایع شیمیایی و نفت، صنایع غذایی، چوب و کاغذ، صنایع معدنی و فلزی و شیلات) و محصولات فراوان کشاورزی (از جمله گندم، دانه‌های روغنی، میوه، سبزیجات و توتون) است. لازم به ذکر است که کانادا از نظر فعالیتهای بورسی در دنیا بین ۱۰ کشور مهم است.

شاخص‌ها:

نرخ بیکاری: ۵٫۹٪ ماه دسامبر ۲۰۰۷

نرخ تورم: ۲٫۵٪، ماه نوامبر ۲۰۰۷

تغییرات درآمد ناخالص ملی: ۳۰٪، ماه می ۲۰۰۴

تغییرات درصد صادرات: ۵٫۱٪ -، سه ماهه اول سال ۲۰۰۴

تغییرات درصد واردات: ۱۰٪، سه ماهه اول سال ۲۰۰۴

درصد سود پایه: ۷۵٫۳٪، جولای ۲۰۰۴

قرض ملی: ۵۱۰، ۵۷۶ میلیون دلار سال ۲۰۰۳

تبدیل دلار آمریکا به کانادا: ۰٫۲۷، ۱ - نوامبر ۲۰۰۷ - خرید دلار آمریکا توسط دلار کانادا

جمعیت و زبان:

جمعیت این کشور ۲۸ درصد بریتانیایی، ۲۳ درصد فرانسوی، ۱۵ درصد سایر اروپاییان، ۲ درصد آمریندین، ۶ درصد آسیایی، آفریقایی و عرب و ۲۶ درصد نیز دورگه‌ها و بومیان محلی هستند، از لحاظ مذهبی نیز بیشتر افراد دارای مذهب کاتولیک (۴۳ درصد) پروتستان (۲۸، ۳ درصد) مسلمان (۲ درصد) و ۲۶ درصد نیز دارای مذاهب مختلفی هستند. مردم کانادا عموماً انگلیسی زبان و تنها در استان کبک غالب جمعیت فرانسوی زبان هستند. ۶۷،۵ درصد تنها به زبان انگلیسی و ۱۳،۳ درصد به زبان فرانسه و ۱۷،۸ درصد به هر دو زبان سخن می‌گویند. در حال حاضر ۸۶ درصد فرانسه زبان‌های کانادا در کبک زندگی می‌کنند و ۸۱/۵ درصد مردم کبک، فرانسه زبان هستند. در نیوبرانزویک یکی از استان‌های شرقی کانادا هم جمعیت قابل ملاحظه فرانسوی زبان وجود دارد و سپس انتاریو بیشترین جمعیت را دارد. در کبک به هر دو زبان صحبت می‌شود و رسماً مکاتبات را به هر دو زبان انجام می‌دهند. هنوز در مناطقی از شمال کانادا که عموماً اهالی بومی هستند مردم به زبان محلی صحبت می‌کنند. مثلاً در انتاریو، زبان فرانسه تا حدی جایگاه قانونی دارد، اما به طور کامل در مراکز رسمی استفاده نمی‌شود. برخی از زبان‌های بومی هنوز هم در بخش‌های شمالی، جایگاه خود را به عنوان زبان رسمی حفظ کرده‌اند. اینوکیتوت (*Inuktitut*) زبان اکثریت مردم در ناناوت است و یکی از سه زبان رسمی در این بخش است. زبان‌های غیر رسمی نیز اهمیت زیادی در کانادا دارند و ۵۲۰۲۲۴۵ نفر به این زبانها صحبت می‌کنند.

زبان پارلمان کانادا:

با استناد به قانون سال ۱۸۶۷، پارلمان می‌تواند مباحثات خود را به دو زبان انگلیسی و فرانسه انجام دهد و کلیه متون نیز به هر دو زبان درج می‌شود. پارلمان در سال ۱۹۶۹ به استناد «قانون زبان رسمی کانادا»، هر دو زبان را دارای ارزش مشابه اعلام کرد.

دستورالعمل‌های کلی سیاست فرهنگی:

از قرن ۱۹ میلادی، با ورود سفیدپوستان مهاجر به کانادا، در نتیجه ی تأسیس مدارس که توسط کلیساها اداره می‌شد زیربنای یک سیستم کاملاً غیرانسانی برای جداسازی کودکان بومی (یعنی صاحبان اصلی این سرزمین) از فرهنگ و گذشته‌شان بنا نهاده شد. به زودی دولت کانادا با وضع قانونی همه بومیان را وادار به فرستادن اجباری فرزندان‌شان به این مدارس شبانه روزی که توسط راهبه‌ها و کشیش‌ها اداره

می‌شدند کرده و از نظر مالی این مدارس را تحت پوشش دولت قرار داد. با این کار کودکان سرخپوستان و اسکیموها عملاً از خانواده خود برای سال‌ها جدا شده و ارتباطشان با فرهنگ، زبان، دین و رسوم بومی‌شان کاملاً قطع می‌گردید. معروف است که سیاست سفیدپوستان در آن زمان از کشتن بومیان به کشتن فرهنگ بومی در بچه‌های آنان تغییر کرد. در این مدارس اگر دانش‌آموزان به جای انگلیسی به زبان بومی خود حرف می‌زدند و یا آواز می‌خواندند و یا رسومات قبیل‌های خود را به جا می‌آوردند به شدیدترین شکل توسط راهبه‌ها و مبلغ‌های مذهبی تنبیه می‌شدند. مدارک فراوانی از آزارهای جسمی و جنسی حتی تا حد تجاوز به این کودکان در این مدارس شبانه روزی وجود دارد. بسیاری از این کودکان به دلیل سوءتغذیه یا کمبود امکانات درمانی و ابتلا به بیماری‌هایی مثل سل از بین می‌رفتند که هنوز گورستان‌های کنار این مدارس که اکثراً ساختمان‌هایشان به صورت متروکه باقی است یا جزو آثار تاریخی شده‌اند وجود دارد. تا اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی بیشتر این مدارس تعطیل شدند و اداره حدود ۱۵ مدرسه باقی‌مانده به خود بومیان واگذار شد و آموزش زبان و موسیقی و رقص بومی به برنامه درسی آنها اضافه شد. در ۱۹۸۶ کلیسای متحد (United Church) رسماً از بومیان کانادا عذرخواهی کرد. برنامه پرداخت غرامت به دانش‌آموزان باقی‌مانده از این مدارس شبانه روزی به تدریج مورد بحث و بررسی قرار گرفت تا اینکه در سپتامبر ۲۰۰۷ دولت فدرال ۲ میلیارد دلار برای پرداخت غرامت به دانش‌آموزان بازمانده از این ۱۳۰ مدرسه شبانه روزی در نظر گرفت و در همان روز نخست وزیر کانادا رسماً از بومیان این کشور عذرخواهی کرد که در آن ۹ بار کلمه "عذرخواهی" و ۲ بار "متأسفیم" تکرار شده بود. سی. بی. سی تلویزیون ملی کانادا صفحه ویژه‌ای با عنوان کودکان دزدیده شده روی وب سایتش ایجاد کرده که در آن تاریخچه این تراژدی همراه با فیلم‌های مستندی در این باره وجود دارد. در این فیلم‌ها مصاحبه‌هایی با بعضی از بازماندگان این فاجعه انسانی انجام شده که با وجودی که حال، خود صاحب نوه هستند همچنان با یادآوری آن دوران بر خود می‌لرزند و اشک می‌ریزند. جدایی از خانواده و احساس یک خلاء فرهنگی از نسل قربانی این مدارس به نسل جدید بیشتر بومیان کانادا منتقل شده است. آنچنان که بسیاری از تحلیل‌گران اجتماعی وجود اعتیاد به مواد مخدر و الکل و خشونت خانوادگی و میزان بالای جرم و جنایت در نسل جدید این مردم را ناشی از اثرات سوء همان جداسازی از خانواده در نسل گذشته می‌دانند. به منظور افزایش انسجام و یکپارچگی کشور، سیاست فرهنگی کانادا وارد یک روند پژوهشی دامنه دار جهت نیل به هویت ملی و فرهنگی ممتاز شده است که بر اساس آن جمعیت بومیان، دوگانگی زبان، چند فرهنگی جمعیت، منطقه

گرایی و تأثیرپذیری بالقوه از جانب ایالات متحده آمریکا را مورد توجه قرار میدهد. براساس قانون اساسی، ایالت‌های کانادا در امر آموزش از مسئولیت تام برخوردار بوده و در زمینه فرهنگ با دولت فدرال تشریک مساعی می‌نمایند. کشور کانادا دارای مؤسسات مشابه در سطوح ایالتی و فدرالی می‌باشد که از امور فرهنگی و هنرهای زیبای کشور حمایت بعمل می‌آورند. به همین ترتیب، همه ایالات و مناطق، دارای وزارتخانه‌های فرهنگ بوده که در زمینه برنامه‌های سیاست فرهنگی، همسان با دپارتمان میراث فرهنگی کانادا عمل می‌نمایند. گزارش ۱۹۹۲ کمیته دائمی فرهنگ و ارتباطات پیشنهاد می‌نماید که دولت فدرال باید تشویق به برنامه ریزی و برقراری هماهنگی فرهنگی میان دپارتمان‌های فدرال را در رأس کار خود قرار داده و مشارکت با دیگر سطوح دولت، بخش خصوصی و جامعه فرهنگی کانادا را ترویج نماید. اخیراً، دولت فدرال اصول و اهداف کلی را برای خط و مشی آینده فرهنگی دولت تعیین نموده است.

یک گزارش از آسوشیتدپرس:

آسوشیتدپرس، آزاده بهرامجی: در ساختمان خاکستری رنگی در جنوب اونتاریو، جاکوبز در حال آماده کردن شاگردان مهدکودکش برای رفتن به خانه است. او در حالی که یکی از شاگردان را تا دم در همراهی می‌کند، به زبان محلی می‌گوید «گائو دهسو» و شاگرد او هم در پاسخ می‌گوید «گیاهده دیه». در این مهد کودک هیچ کودک کانادایی به زبان انگلیسی تکلم نمی‌کند. جاکوبز می‌گوید: «من با دانش آموزان مهدکودکم به زبان کایاگا، که زبان بومی آنها است، سخن می‌گویم و آنها هم به همان زبان پاسخ مرا می‌دهند. از این که می‌بینم این کودکان این چنین خوب زبان بومی و باستانی خود را آموخته‌اند به شدت احساس افتخار می‌کنم. هشت شاگرد این مهد کودک همه از نژاد بومیان کانادا بوده و در تلاشند اجازه مغلوب شدن زبانشان به زبان انگلیسی را ندهند. از قرن ۱۹ تا زمان حاضر دولت کانادا در تلاش بوده بین مردم کانادا یکدستی به وجود آورد و فرهنگی یکدست ایجاد کند. کانادا برای رسیدن به این منظور دانش آموزان بومی را به مدرسی می‌فرستاد که در آنجا زبان انگلیسی و فرهنگ کانادایی را آموزش ببینند. اما به نظر می‌رسد تیر آنها به سنگ خورده است زیرا آخرین مدرسه ای که به دانش آموزان بومی فرهنگ کانادایی و زبان انگلیسی را آموزش می‌داد، در سال ۱۹۹۶ بسته شد. این مدارس تاثیر بسیار مخربی بر زبان مردمان بومی کانادا داشته اند. هم اکنون کمتر از یک چهارم بومیان کانادا قادرند به زبان بومی و مادری خود تکلم کنند. تعداد افرادی که قادرند زبان کایاگا را سلیس

صحبت کنند از ۳۷۶ نفر در دهه ۱۹۷۰ به ۷۹ نفر در سال جاری رسیده است. استفان هارپر نخست وزیر کانادا قول داده هر طور که شده این فاجعه به وجود آمده را جبران کند. او همچنین قصد دارد درست مانند دولت استرالیا از مردمان بومی این کشور عذر خواهی کند. او جیمسون، که زبان کایاگا را از زمان کودکی اش در خانه آموزش دیده، می گوید: «هر ساله تعداد افرادی که قادرند به این زبان تکلم کنند، تقلیل می یابد. من در مدرسه هیچ گاه اجازه نداشتم به زبان مادری ام سخن بگویم و حالا هم که این قانون برداشته شده دیگر کسی نیست که بتواند به این زبان تکلم کند. واقعا احساس تنهایی می کنم زیرا کسی زبان مادری مرا نمی فهمد. جیمسون که معلم دبیرستان گوانیو در ۱۲۰ کیلومتری اونتاریو است می گوید: «مدرسه ما در تلاش است هر طور شده دانش آموزان را وادار سازد زبان های بومی خود را فرا گیرند. به نظر می رسد که با زبان باستانی، این دانش آموزان می توانند با روحشان سخن بگویند. این زبان ها احساسات عمیق اجداد آنها را در خود جای داده است. «مدرسه گوانیو، که به زبان بومی به معنی «صداهای خوش آوا» است، قصد دارد هر طور شده از نابودی زبان باستانی کایاگا جلوگیری کند. دانش آموزان در این مدرسه موظف هستند به زبان بومی خود صحبت کنند و هر جلسه لغات جدیدی را یاد بگیرند. از والدین این دانش آموزان هم خواسته شده که در خانه با فرزندان خود به این زبان صحبت کنند تا آنها مجبور شوند این زبان را به خوبی بیاموزند. نکته جالب اینجا است که این دانش آموزان خودشان هم از یادگرفتن زبان بومی شان راضی هستند. آنها شب ها به خانه خویشاوندان کهنسال خود می روند تا از آنها جملات جدید و کلمات سخت و نحوه استفاده آن را فرا بگیرند. برنامه آموزش زبان های بومی از سال ۱۹۸۶ در کانادا آغاز شد اما امسال اولین باری است که این برنامه در مهد کودک ها هم به اجرا درآمده است. اکثر معلم های زبان مهدکودک ها خودشان فارغ التحصیلان دبیرستان هایی هستند که زبان های بومی در آنجا تدریس می شده است. با وجود اینکه هنوز انگلیسی و فرانسه زبان اصلی کانادا به حساب می آید اما برنامه آموزش زبان های بومی با استقبال زیادی روبه رو شده و به نظر میرسد این زبان ها در حال تولد مجدد هستند. آموزش زبان های بومی تنها مختص مدارس و مهدکودک ها نیست. علاوه بر دانش آموزان افراد بزرگسال هم در سالن آمفی تئاتر شهر مشغول یادگیری زبان کایاگا هستند. اکاهومن سالی وایت یکی از این افراد است. نسب او به قبیله سنکا- کایاگا، قبیله ای که در قرن ۱۸ از قبیله بزرگ کایاگا جدا شد، می رسد. مردم قبیله او به همان زبان کایاگا و تنها با لهجه ی متفاوت صحبت می کند. متأسفانه زبان آنها هم مانند دیگر زبان های بومی مردم کانادا در حال انقراض است. خانم وایت امیدوار است بتواند

زبان بومی خود را هر چند دست و پا شکسته بیاموزد تا بتواند آن را به دختر و همسرش آموزش دهد. او می‌گوید: «متأسفانه من تقریباً زبان مادری خود را از یاد برده‌ام و حتی لغات بسیار پر استفاده دیگر هم از یاد من رفته‌اند.» زنده کردن این زبان‌ها برای دولت کانادا بسیار پرهزینه است. دولت محافظه کار کانادا ۱۷۳ میلیون دلار کانادا برای زنده کردن زبان‌های بومی بودجه تعیین کرده است.

وضعیت آموزشی:

مدارس تمام وقت برای تمام کودکان از ۵ تا ۱۶ سال مقیم در کانادا اجباری و معمولاً رایگان است و برای هزینه‌ی تحصیلات دانشگاهی یارانه‌های دولتی به تمام افراد مقیم از جمله مهاجران پرداخت می‌شود. بیشتر کودکان به مدارس دولتی می‌روند، با این وجود تعدادی مدرسه خصوصی و بین‌المللی نیز دایر هستند. تدریس عمدتاً به هر دو زبان صورت می‌گیرد. برای مهاجرانی که با زبان‌های انگلیسی و فرانسه آشنایی ندارند ابتدا کلاس‌هایی به زبان‌های انگلیسی یا فرانسه (بنا به تمایل مهاجر) تشکیل می‌شود و بعد به افراد اجازه فعالیت در جامعه داده می‌شود.

سیاست‌های زبانی:

در سال ۱۸۶۷، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها قانون اساسی و رسمی کانادا را پذیرفتند و اختیارات بسیاری را به استان‌های عضو کنفدراسیون کانادا تفویض کردند. در استان کبک غالب مردم، فرانسوی زبان بودند لذا با استفاده از اختیارات قانونی خویش توانستند از فرهنگ خویش حمایت کنند و زمینه درخشش آن را فراهم آورند. از مدتها قبل به دلیل حضور تدریجی مهاجرانی که انگلیسی زبان بودند و یا میل داشتند که به زبان انگلیسی حرف بزنند زبان فرانسه مورد تهدید قرار گرفته بود. در سال ۱۹۶۹ با تصویب قانون زبان‌های رسمی تلاش‌هایی که در این زمینه آغاز شده بود، نتیجه داد و نوعی توازن بین جایگاه زبان انگلیسی و فرانسه برقرار شد و همچنین از نقض حقوق اقلیت‌های زبان رسمی جلوگیری به عمل آمد. براساس این قانون حکومت کانادا متعهد شد تا جایگاه حقوق و مزایای مساوی را در تمامی نهادهای فدرال بین دو زبان برقرار سازد و از طرف دیگر این نهادها ملزم به بکارگیری زبان رسمی به انتخاب افراد شدند. در سال ۱۹۷۱ کانادا به عنوان نخستین کشور دنیا شناخته شد که سیاست رسمی در قبال چند فرهنگی را پذیرفته است، سیاستی که در آن برنامه‌ها و خدمات حمایتی از انجمن‌های قومی، فرهنگی و کمک به افراد برای حل و رفع مشکلاتی که مانع از مشارکت کامل آنان در فعالیت‌های اجتماعی می‌شود، پیش بینی شده بود.

در سال ۱۹۸۲ چند فرهنگی کانادا به عنوان قانون در قالب ماده ۲۷ منشور حقوق و آزادی‌های کانادا درآمد. در این ماده تصریح شده است که: کلیه محاکم قضایی کانادا باید منشور کانادا را با هدف تشویق به حفظ و ارزش نهادن به میراث چند فرهنگی کانادا تفسیر کنند. براساس این ماده، کانادا به دولتی چند فرهنگی تبدیل شد.

به دنبال آن، منشور حقوق و آزادی‌ها در سال ۱۹۸۲ به تصویب رسید که براساس آن والدین کانادایی‌ها اعم از فرانسوی یا انگلیسی زبان از حق آموزش زبان خود به کودکان برخوردار شدند. به غیر از تدابیر قانونی اتخاذ شده، حکومت کانادا به اتفاق حکومت‌های ایالتی و منطقه‌ای، گروه‌های اجتماعی، انجمن‌های شغلی و سازمان‌های خیریه، همه را به ارائه خدمات به دو زبان تشویق می‌کرد. حمایت‌های دولتی سرانجام در قالب برنامه‌هایی ارائه شد که هدف آنها تسهیل شرایط برخورداری از آموزش عمومی با کیفیت خوب به زبان رسمی اقلیت‌ها و برخورداری از شانس فراگیری زبان دوم رسمی در مدارس برای تمامی دانش آموزان بود. سرانجام به لطف این برنامه‌ها بیش از پنج میلیون نفر از جمعیت کانادا قادر هستند که به هر دو زبان فرانسه و انگلیسی صحبت کنند.

این مسأله روندی را آغاز کرد که طی آن رسماً کانادا خود را به عنوان یک ملت دو زبانه و در بعضی مناطق چند زبانه شناخت و آن را باور کرد. انگلیسی زبانها و فرانسوی زبانها، جایگاه برابری در پارلمان، دادگاه‌های فدرال و در تمامی نهادهای فدرال دارند. توسعه و ترویج زبان‌های رسمی با بودجه سالانه ۴۲/۷ میلیون دلار و آموزش زبان‌های رسمی با بودجه سالانه ۲۳۸/۴ میلیون دلار که توسط دپارتمان میراث فرهنگی کانادا تأمین می‌گردد، نقش بسیار مهمی را در توسعه هنری و فرهنگی کشور ایفا نموده است.

برنامه‌های دپارتمان میراث فرهنگی کشور با حمایت و پشتیبانی از فراگیری زبان به خصوص در مدارس کانادا، فرصت آشنایی با واقعیات یک فرهنگ جدید را برای تعداد ۲/۷ میلیون دانش آموز کانادایی فراهم آورده است.

حمایت دپارتمان میراث فرهنگی از آموزش زبان جوامع اقلیت در تمامی ایالات و قلمروهای کانادا باعث فراهم آمدن فرصت‌های آموزشی برای کودکان کانادایی در جهت آشنایی کامل با فرهنگ کشور می‌گردد. در حقیقت طرح‌های دپارتمان میراث فرهنگی حمایت‌های لازم را از سازمان‌های جوامع اقلیت زبان کشور به عمل می‌آورد که این خود تأثیر مستقیمی بر زندگی فرهنگی و هنری این جوامع دارد.

از جمله اثرات مطلوب اینگونه حمایت‌ها می‌توان به اجرای فعالیت‌های ذیل اشاره نمود:

۱- تأسیس شبکه‌ای از ایستگاه‌های رادیویی برای ۱۵ جامعه اقلیت زبان کانادا از

سال ۱۹۸۸

- ۲- حمایت مالی از جوامع اقلیت زبان که موجب ایجاد زیرساخت‌های فرهنگی برای اکثریت این جوامع شده است.
- ۳- حمایت مالی از مدارس مذهبی و اجرای تئاتر حرفه‌ای با زبان فرانسه در خارج از ایالت کبک (Quebec)
- ۴- حمایت از پروژه‌هایی که میراث فرهنگی را به عنوان عنصر اصلی توسعه اقتصادی کشور نمایان می‌سازد.

چندگانگی فرهنگی:

با تصویب ماده قانون چندگانگی فرهنگ مصوب سال ۱۹۸۸ و متعاقب آن تأسیس انجمن حمایت از چندگانگی فرهنگی کانادا (ACT) احساس مشترکی از هویت ملی در میان کاناداییها پدیدار گشت که از لحاظ قومی، فرهنگی، زبانی و نژادی با هم اختلاف دارند. مفاد قانون مذکور منعکس کننده تعهدات کشور کانادا تحت چندین معاهده بین‌المللی حقوق بشر بوده و در تمامی سطوح دولت به کار گرفته شده است. طرح زبانها و فرهنگ‌های قدیمی (CHCL) که توسط دپارتمان میراث فرهنگی کانادا به اجرا گذارده شده، توسعه و ارتقاء زبانها و فرهنگ‌های کهن کشور را به عنوان بخش انعطاف‌پذیری از هویت کانادایی و حیات فرهنگی و هنری کشور تشویق و ترویج می‌نماید.

طرح فوق که به برخورداری همسان هنرمندان کشور در بهره‌برداری از مؤسسات فرهنگی متعلق به فرهنگ‌های مختلف کشور تأکید دارد، اهداف ذیل را دنبال می‌کند:

- ۱- تشویق مؤسسات فرهنگی به تغییر سیاستها و عملکردهای راهبردی به منظور انعکاس هر چه بهتر تنوعات فرهنگی و هنری کشور.

- ۲- ترویج و تشویق هنرمندان جوامع اقلیت زبان به توسعه فرهنگی (فرهنگ‌های بومی)
- ۳- پرورش، ترویج و شناسایی تنوعات فرهنگی جامعه کانادا از طریق حمایت و توسعه و ترویج هنرهای مختلف کشور

قوانین فرهنگی:

قوانین فرهنگی کشور کانادا به طور کامل، توسط دپارتمان میراث فرهنگی، دپارتمان مالیات و وزارت صنایع کانادا اجرا می‌گردد. از جمله قوانین فرهنگی کشور می‌توان به قوانین ذیل اشاره نمود:

- ۱- ماده قانون زبان‌های رسمی کشور (مصوب سال ۱۹۶۹)
- ۲- ماده قانون چندگانگی فرهنگی در کانادا (مصوب سال ۱۹۸۵)

برقراری رابطه بین کانادا و جمعیت بومی آن:

جامعه کانادا از تجربه دو زبانی و چند فرهنگی خویش آموخته است که پذیرش و درک تفاوت بین جامعه‌های مختلف امکان شکوفایی زندگی گروهی را فراهم می‌آورد. با این همه، تجربه تنوع فرهنگی این نکته را به اثبات می‌رساند که باید نابرابری‌ها شناسایی و از میان برده شوند تا گروه‌های اجتماعی مختلف بتوانند همزمان با یکدیگر رشد و پیشرفت کنند. این فرآیند کند و گاهی نیز رنج آور است اما برای اینکه تمام مردم کانادا احساس تعلق یکسانی به کشور خود داشته باشند، امری لازم و حیاتی است. همچنین برای شناخت تاریخ مشترک و تعهدات افراد کاربرد اساسی دارد. یکی از این تعهدات، وظیفه افراد در احترام گذاشتن به بیانیه‌ها و توافقاتی است که گرفته بین مهاجران و بومیان است. نقض حقوق بومی‌های کانادا به زمان‌های دور برمی‌گردد. برخی موارد نیز در چند دهه اخیر به موارد نقض قبلی اضافه شده است که نتایج مشهودی بر افراد و گروه‌های اجتماعی داشته است. مردم بومی کانادا فقیرتر هستند و در شرایط بهداشتی بدی زندگی می‌کنند. نرخ مرگ و خودکشی و نیز بیکاری در بین بومیان کانادا بالاتر از سایر شهروندان کانادایی است. در عصر جدید، تلاشی‌هایی که برای تامین نیازهای بومیان کانادا صورت می‌گرفت، از سال ۱۹۷۳ آغاز شد. در این سال دادگاه عالی کانادا حقوق مالکیت گروه‌های بومی را بر زمین به دلیل استفاده و اشغال سنتی آنها در طول تاریخ به رسمیت شناخت. در سال ۱۹۸۲ در منشور حقوق و آزادی‌های کانادا، حقوق بومیان نیز به رسمیت شناخته شد و مورد تایید قرار گرفت تا به این ترتیب فرهنگ، سنت‌ها، رسوم و زبان آنها مورد حمایت قرار گیرد. در سال ۱۹۹۶ کمیسیون سلطنتی که برای بررسی وضعیت جمعیت بومی کانادا تشکیل شده بود، گزارش اختصاصی را در ۵ جلد به پارلمان کانادا تقدیم کرد که در آن مسایل حقوقی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که باید برای تضمین بقای بومیان و اسکیموهای کانادا بررسی و مورد توجه قرار گیرند، اشاره شده بود. ۲ سال پس از آن، دولت فدرال با انتشار سندی تحت عنوان نیروهای خویش را گردآوریم، به این گزارش پاسخ داد که این سند شامل طرح کاری دولت کانادا برای رسیدگی به مسایل جامعه بومیان کانادا است تا وضعیت بهداشت، مسکن، امنیت اجتماعی آن را بهبود بخشد، توسعه اقتصادی آنها را تحکیم کند و خودمختاری آنها را به اجرا درآورد. از سوی دیگر با توجه به تجربه به دست آمده درخصوص زبان‌های رسمی و چند فرهنگی، کانادا فراگرفته بود که اتخاذ تدابیر قانونی برای تضمین برابری فرصت‌ها در یک جامعه متنوع کفایت نمی‌کند. برای مشارکت و شکوفایی فعالیت‌ها، تمامی گروه‌های اجتماعی باید در جامعه حضور داشته باشند و فرصتی برای ساختن آینده کشور در

اختیار آنها قرار بگیرد. برای این منظور، مکانیسم‌هایی باید وجود داشته باشد که به افراد و گروه‌های اجتماعی امکان اظهار نظر و مشارکت در مباحث ملی داده شود. این امر مستلزم برنامه‌هایی است که به افراد و گروه‌های اجتماعی و سازمان‌های ذینفع یاری کند تا بیش از پیش خود را مجهز کنند و ابزار لازم برای تامین منافع آنها را در اختیار این گروه‌ها قرار دهند. جان استوارت وزیر امور داخلی و شمال کانادا چنین می‌گوید: در بسیاری از موارد کمک رساندن و ارزش‌های معنوی بومیان کانادا که تازه واردان را در کشور خود پذیرفته اند، به فراموشی سپرده شده است. رهاورد بومیان در توسعه کانادا و مشارکت مستمر آنها در جامعه معاصر به حد کافی شناخته نشده است. دولت کانادا از جانب تمامی کانادایی‌ها اعلام می‌کند که امروز بر آن است تا این مشارکت‌ها را ارج نهد و مراتب سپاس خود را بیان کند. (۱۹۹۸)

از میان بردن چالش‌ها و ایجاد شرایط عالی زندگی برای مردم کانادا:

جامعه کانادا با ایجاد تعادل بین حقوق و مسئولیت‌های افراد در قبال شهروندی، حقوق افراد و گروه‌ها در قانون اساسی، همزمان تنوع و وحدت را برقرار ساخته است. با این همه نیروهای متحول کننده دنیا که امروزه گریبانگیر تمامی کشورها شده اند، جامعه و کشور کانادا را نیز فرا گرفته اند. امروزه جامعه و جمعیت کانادا با سرعتی بیش از پیش در حال متنوع شدن است. فن آوری‌های ارتباطات (ماهواره، رایانه، اینترنت) روابط، کارها و انتظارات موجود جامعه کانادا را متحول ساخته اند. درحالی که تنها ۴۰ درصد از تولید ناخالص داخلی به خارج از کشور صادر می‌شود، کانادا از برنامه یک بازار، یک دنیا تاثیر گرفته است. این درحالی است که گسترش تجارت بین المللی دنیا را بیش از پیش کوچکتر و روابط میان افراد را نزدیک و آنها را به هم وابسته تر ساخته است. تنوع قومی و فرهنگی جامعه انسانی کانادا در دنیای امروزی که دسترسی به بازارهای جهانی امری مهم برای موفقیت‌های اقتصادی به شمار می‌رود، یکی از امتیازهای آن می‌باشد. برای حمایت از این وضعیت باید هرگونه نژادپرستی را از میان برد. دولت کانادا همچنین سعی دارد تا میزان دسترسی مردم کانادا را به اشکال مختلف بیان فرهنگی در تمام رسانه‌ها افزایش دهد. کارهایی در حال انجام است تا سرمایه‌های اسنادی مؤسسه‌های فرهنگی کانادا را دیجیتالی‌زه کند و آنها را در یک موزه مجازی به نمایش بگذارد. این برنامه‌ها و سایر برنامه‌ها این امکان را به مردم کانادا می‌دهد که بیش از پیش احساس امنیت کنند و در شرایط امروزی که مرزها بین کشورها از بین می‌رود بتوانند با تکنولوژی‌های نوین بنیان‌های جامعه خویش را تحکیم کنند. با استفاده از این ابزار مردم کانادا اطمینان دارند که تنوع، نیرو و منبع

خلاقیت آنهاست و موجب نوگرایی و آینده نگری در نزد مردم کاناداست. جان کرتین (نخست وزیر کانادا) در ژوئن ۲۰۰۰ گفت: ما روش خاص خود را دنبال می‌کنیم: پذیرایی از تمامی فرهنگها، قبول تنوع فرهنگی و همکاری و مشارکت بین شهروندان، تعادل بین آزادی‌های فردی و موفقیت‌های اقتصادی مبتنی است بر تقسیم یکسان خطرات و سود و منافع.



سنگاپور

جغرافیا

سنگاپور در منطقه جنوب شرق آسیا در تنگه مالاکا بین اقیانوس هند و آرام واقع شده است. این کشور کوچک‌ترین کشور مستقل آسیاست و از یک جزیره اصلی و ۶۳ جزیره کوچک تشکیل شده است. مساحت سنگاپور با جزایر کوچک‌ترش مجموعاً ۶۴۱ کیلومتر مربع است. طبق سرشماری که در سال ۲۰۰۷ به عمل آمده میزان کل جمعیت در سنگاپور ۴/۵۶۴/۰۰۰ نفر است.

دین و زبان:

ادیان موجود در سنگاپور عبارتند از: بودایی، تائوئیست، مسلمان، مسیحی، هندو و بدون دین که در این میان پیروان ادیان برحسب درصد عبارتند از: بودایی ۴۲/۵ درصد، مسلمان ۱۴/۹ درصد، مسیحی: ۱۴/۶ درصد، بقیه: ۲۸ درصد. زبان‌های رسمی در کشور سنگاپور عبارتند از: زبان‌های چینی (ماندارین)، مالایایی، تامیل، انگلیسی.

زبان مالایی:

زبان مالایایی که به محلی باهاسا ملایو خوانده می‌شود، زبانی است که توسط مردم نژاد مالایی که از ساکنان شبه جزیره مالایا، جنوب تایلند، سنگاپور و شمال

شرقی سوماترا هستند، صحبت می‌شود. این زبان یکی از زبان‌های رسمی کشور مالزی است. شکلی از این زبان توسط دولت اندونزی (در زمان تشکیل آن) گرفته شده و با تغییراتی به نام زبان اندونزیایی بین مردم آن منطقه صحبت می‌شود.

زبان تامیل:

- زبان تامیل ممکن است در یکی از این معانی به کار رود:
• قوم تامیل از شاخه‌های قوم دراویدی که جنوب و جنوب شرقی آسیا محل اصلی سکونت آنان است.
- زبان تامیل یا زبان تامیل‌ها.
- الفبای تامیل که برای نوشتن زبان تامیل استفاده می‌شود.
- زبان تامیل نیز یکی از زبان‌های رسمی کشور سنگاپور است.

زبان ماندارین:

زبان ماندارین (Beifanghua یا Guanhua) یک گروه از زبان‌های چینی مرتبط با هم است که در قسمت‌های شمالی و جنوب غربی چین صحبت می‌شوند. از نام ماندارین علاوه بر اشاره به مجموعه این زبانها، برای نامیدن زبانی مشخص به نام ماندارین استاندارد نیز استفاده می‌شود. این زبان بیش از هر زبانی بر روی کره زمین صحبت می‌شود. در زبان انگلیسی، کلمه ماندارین به دو مفهوم اشاره می‌کند:

۱. به ماندارین استاندارد (Putonghua/Guoyu) که بر پایه لهجه پکنی (لهج‌های که در پکن صحبت می‌شود) بنا شده است. ماندارین استاندارد به‌عنوان زبان رسمی جمهوری خلق چین و زبان رسمی جمهوری چین (تایوان) و یکی از زبان‌های رسمی سنگاپور مورد استفاده قرار می‌گیرد. این زبان یکی از ۶ زبان رسمی سازمان ملل می‌باشد.

۲. ماندارین به تمام گویش‌هایی گفته می‌شود که در شمال و جنوب غربی چین صحبت می‌شوند. همگی این گویش‌ها از نظر زبانشناسی ماندارین نامیده می‌شوند. در زندگی روزمره، از کلمه ماندارین برای اشاره به زبان ماندارین استاندارد استفاده می‌شود. ولی گروه زبان‌های ماندارین شامل گروهی از زبانها می‌شود که گاهی اوقات مشابهت زیادی با هم ندارند و کمتر توسط صحبت کنندگان دیگر قابل فهم می‌باشند. این دسته بندی بر اساس معیارهای زبانشناسی بوده و خارج از محیط‌های دانشگاهی کاربرد ندارد.



یک تابلوی اعلام خطر در سنگاپور به چهار زبان رسمی

ساختار سیاسی:

این کشور در مورخه ۱۹۶۵/۸/۹ از مالزی استقلال گرفته است. نوع حکومت سنگاپور جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری و پایتخت آن شهر سنگاپور است. لازم به ذکر است که:

سنگاپور تا سال ۱۸۱۹ و نفوذ سر استمفورد رفلز جایی دورافتاده و کم اهمیت بود. در ابتدا انگلیسی‌ها حضور خود را در تنگه مالاکا و در قرن هجده میلادی بنیان نهادند، هنگامی که کمپانی هند شرقی به جهت ایمن سازی راه تجاری خود از چین تا هند بساط خود را در مناطق این مسیر گستراند، این موجب وا همه توسعه طلب‌های هلندی که برای حدود ۲۰۰ سال قدرت تجاری اروپایی در منطقه را در دست داشتند، گردید. رفلز افزایش حضور بریتانیا در منطقه را خواستار بود و بدون معطلی اجازه آن صادر شد. تحت قیمومت وی، شهرت درمانده سنگاپور به عنوان گندابی عفونت زا به سرعت فراموش شد. مهاجرین جذب بنادر آزاد آن شدند و یک مستعمره آباد با پایگاه‌های نظامی زمینی و دریایی در سنگاپور احداث گردید. در دهه ۱۹۵۰ و با دمیدن ناسیونالیسم در منطقه، حزب‌های سیاسی نوپایی آرام آرام سنگاپور را به سوی دولت ملی راندند. حزب اقدام مردم، به رهبری دانش‌آموخته کمبریج، لی‌کوان‌یو در انتخابات ۱۹۵۹ به پیروزی رسید و به نخست‌وزیری دست یافت، سمتی که او برای ۳۱ سال بعد نیز نگاهبانش بود. در ۱۹۶۳ سنگاپور با مالایا (مالزی کنونی) متحد شد. اما در سال ۱۹۶۵ این فدراسیون نوپا به مشکل برخورد و اندکی پس از آن سنگاپور به استقلال دست یافت و دیگر بار داستان موفقیت اقتصادی آن در منطقه تکرار شد. لی، دولتی مبتنی بر کمونیسم و سرکوب مخالفین سیاسی را شکل داد.

لی‌کوان‌یو در سال ۱۹۹۰ از سمت نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد و گوه چوک

تونگ، رهبری آزاد اندیش تر جای وی را گرفت. اولین انتخابات ریاست جمهوری در آگوست ۱۹۹۳ برگزار شد. پیش از آن اعضاء پارلمان رئیس جمهور را برمیگزیدند. در ۲۰۰۴ پسر لی کوآن یو، لی هسین لونگ سمت نخست وزیری را بدست آورد و گوه چوک تونگ سمت جدید وزیر اعظم و لی کوآن یو سمت مرشد وزیر را تصاحب کردند.

وضعیت کلی اقتصاد سنگاپور:

اهمیت استراتژیک این کشور کوچک به دلیل قرار گرفتن آن در دهانه تنگه مالاکا است. موقعیت جغرافیایی این کشور طوری است که در مرکز راه‌های دریایی و هوایی اقیانوس‌های آرام و هند قرار دارد. سنگاپور هدایت صادرات و واردات منطقه شرق آسیا را به عهده دارد و دارای اقتصادی خدمات گرا است. تولید ناخالص ملی این کشور در سال ۲۰۰۵ برابر ۱۲۰ میلیارد دلار آمریکا بوده و سهم آموزش و پرورش از این تولید ۳/۸ درصد می‌باشد. اگر چه رشد اقتصادی سنگاپور تداومی آهسته داشته است، به جز کاهشی که ما بین سال‌های ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۸ داشته، در بقیه سالها رشدی صعودی را نشان داده است. این تداوم رشد صعودی حاکی از یک اقتصاد سالم و قوی و نه کاملاً دولتی همراه با خدمات اجتماعی و مدنی چشمگیر می‌باشد که اثری عمیق بر رفاه مردم و اقتصاد کشور داشته است. جزیره اصلی سنگاپور با مساحتی بالغ بر ۶۸۲ کیلومتر امروز به یک مرکز مهم صنعتی، بانکداری، تجاری و توریستی و یکی از مهمترین بنادر در جهان با بیش از ۶۰۰ خط دریایی و هوایی تبدیل شده است. ۱۳۰۰ بانک بین المللی و محلی امروز این کشور را به یک کانون مهم تجاری و مالی مبدل کرده است. وجود اقوام مختلف با تضادهای فرهنگی، ادیان متنوع، اماکن دیدنی بسیار زیبا و هتل‌های شیک و مجلل، سالانه جهانگردان بی شماری را به این کشور جلب می‌کند. سنگاپوری‌ها از درآمد سرانه بالایی برخوردارند، به طوری که در رده‌های بالای طبقه بندی جهانی قرار می‌گیرند (۳۲/۹۰۰ دلار در سال میانگین درآمد هر نفر). در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت که سنگاپور از نظر اقتصادی دارای وضعیت مناسبی است و از این نظر در میان کشورهای در حال توسعه از موقعیتی شاخص برخوردار است. رشد اقتصادی این کشور و به تبع آن نیاز این کشور به افزایش بهره‌وری و رقابت‌پذیری، زمینه مناسبی برای استفاده از فناوری‌های نوین و پیشرفته در این کشور ایجاد کرده است.

سیاست‌های آموزشی سنگاپور:

کشور سنگاپور در سال‌های اخیر شاهد رشد چشمگیری در زمینه فناوری‌های

اطلاعات و ارتباطات، نانو و بیوتکنولوژی و نیز سایر حیطه‌های صنعتی بوده و این پیشرفت‌ها را در سایه سیاست‌های آموزشی اقتصاد محور خود کسب کرده است. آموزش علوم تجربی و ریاضیات به عنوان زیربنای رشد علوم و فناوری در این کشور از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و در این رابطه وزارت آموزش و پرورش سنگاپور، با فراهم کردن نظام آموزشی آزاد و انعطاف پذیر، دانش‌آموزان را با نیازهای جامعه آشنا ساخته و به گونه‌ای آنها را آموزش می‌دهند که بتوانند در آینده در رفع مشکلات جامعه سهیم باشند. در سایه این سیاست‌ها، دانش‌آموزان سنگاپوری موفق شده‌اند تا در آزمون‌های بین‌المللی از جمله *TIMSS* و *PIRLS* نتایج بسیار درخشانی کسب نمایند. سیاست‌های آموزشی سنگاپور متمرکز بر رشد منابع انسانی است و سعی می‌شود تا علاوه بر آشنا ساختن دانش‌آموزان با نیازهای کشور، مهارت‌های لازم برای انجام فعالیت‌های علمی- فناوریانه در سطح جامعه را به آنها آموزش دهند. در هر کشوری، لازمه پیشرفت سریع در علوم و فناوری، وجود شهروندانی است که با علوم پایه آشنایی داشته و دارای سواد علمی- فناوریانه باشند و بتوانند با درک واقعیت‌های علمی، در زندگی روزانه خود که مملو از پدیده‌های علمی و فناوری است، تصمیمات منطقی و آگاهانه اتخاذ نمایند.

در نظام آموزشی سنگاپور، در مقطع ابتدایی، یعنی از سال اول تا ششم، دانش‌آموزان چهار سال را به عنوان مرحله پای‌های می‌گذرانند. همه دانش‌آموزان در دوره پایه موظف هستند برنامه‌های مشترک زبان انگلیسی، زبان مادری، علوم تجربی و ریاضیات را داشته باشند.

همچنین برخی دیگر از موضوعات درسی مثل موزیک، هنر سفالگری، آموزش بهداشت، مطالعات اجتماعی و آموزش علوم فیزیکی (شامل فیزیک و شیمی) به دانش‌آموزان آموزش داده می‌شود. علاوه بر موارد فوق تدریس علم اخلاق نیز به دانش‌آموزان کمک می‌کند تا ارزش‌های اخلاقی و هویت ملی شان را بهتر درک کنند. در پایان سال ششم، از دانش‌آموزان امتحان نهایی تحت عنوان امتحان فارغ التحصیلی از مدرسه ابتدایی گرفته می‌شود و با توجه به نمره‌های که کسب می‌کنند و استعدادی که در درس خاصی دارند می‌توانند دروس مقطع متوسطه مورد نظر را انتخاب کنند. مقطع متوسطه حدود چهار الی پنج سال است و زمان آن به استعداد دانش‌آموز بستگی دارد. دروس خاصی برای تمام دانش‌آموزان ارائه می‌شود تا دانش‌آموزان را برای امتحان ورودی دانشگاه که در پایان چهار سال انجام می‌گیرد آماده کند. کسانی که این امتحان را به خوبی بگذرانند، وارد مقطع سال پنجم می‌شوند. برنامه آموزشی برای دوره‌های ویژه و معمولی شامل انگلیسی و ادبیات انگلیسی، زبان مادری، ریاضیات،

علوم، تاریخ، جغرافی، هنر و صنعت، طراحی و فناوری، اقتصاد، خانه داری، آموزش اخلاق، آموزش تربیت بدنی و موزیک است. با اتمام امتحانات پایانی مقطع متوسطه، دانش‌آموزان می‌توانند به مدت دو سال در آموزشکده‌های مقدماتی ادامه تحصیل دهند و یا به دوره سه ساله پیش‌دانشگاهی در مؤسسات متمرکز وارد شوند.

هدف از آموزش علوم در سنگاپور، تربیت افرادی است که با علوم و فناوری آشنا باشند. در رویکردهای نوین آموزش علوم، افزایش دانش علمی و درک پدیده‌های مرتبط با علوم در اولویت قرار دارند؛ اما چون گسترش دانش علمی دانش‌آموزان با توجه به حیطه‌های شناختی و سن آنها، در تمامی حیطه‌های علمی دارای محدودیت است، لذا توانایی اخذ اطلاعات، ایجاد و یا پردازش آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برای برخورداری همه دانش‌آموزان از رویکردهای آموزشی همسان، برنامه درسی و سیلابس‌هایی تدوین شده است که بر رشد مهارت‌های تفکر، مهارت‌های فرایندی، نگرش و نیز مهارت‌های تصمیم‌گیری و حل مسئله تأکید دارد. در یک جامعه متمدن و پیشرفته، برای درک این واقعیت که علوم و فناوری به زندگی انسانها شکل می‌دهد، ضروری است تا در آموزش علوم نگرش‌های مثبت افراد نسبت به خویشتن و جامعه مطرح شود تا آنها بتوانند با زندگی ماشینی کنار آمده و خود را با شرایط دنیای مجازی وفق دهند. از این رو در برنامه‌های درسی آموزش علوم در سنگاپور تلاش می‌شود تا از یک طرف دانش‌آموزان را با زمینه‌های علمی آشنا ساخته و شرایط مطالعه و یادگیری بیشتر آنان را در آینده و در سطوح بالاتر یادگیری فراهم نمایند و از طرف دیگر با آگاهی دادن و آموزش روش‌های تفکر، آنها را برای زندگی در یک جامعه علمی- فناوریانه آماده نمایند.

عوامل مختلفی در موفقیت دانش‌آموزان سنگاپوری و نظام آموزش و پرورش سنگاپور نقش دارند. اولین و مهم‌ترین عامل کارایی، احساس مسئولیت و فعالیت هدف‌دار و برنامه ریزی شده وزارت آموزش و پرورش سنگاپور است. مسئولین نظام آموزشی با کمک متخصصان تعلیم و تربیت، چارچوب‌های نظام آموزشی و نیز سیلابس‌های برنامه درسی را به بهترین نحو ممکن و بر پایه مطالعات تطبیقی تهیه و تدوین نموده‌اند. درسایه فعالیت‌های آنان کتاب‌های درسی، کار و ارزشیابی سنگاپور بر پایه سیلابس‌های مورد نظر تدوین گشته و روی هم رفته می‌توان گفت که پشتیبانی وزارت آموزش و پرورش از معلمان، دانش‌آموزان، کادر آموزشی و نیز تولید محتوا برای آنان، به نحو احسن انجام می‌گیرد. سیلابس‌ها و چارچوب‌های برنامه درسی سنگاپور کاملاً پویا بوده و با توجه به وضعیت اقتصادی و بازار کار، قابلیت اصلاح‌پذیری دارند. فرهنگ اجتماعی کشور سنگاپور نیز در رشد تحصیلی

دانش‌آموزان نقش به‌سزایی دارد؛ زیرا که خانواده‌ها به تحصیل فرزندان‌شان و یادگیری علوم و فناوری اهمیت زیادی قائل هستند و حاضرند برای افزایش رشد تحصیلی آنان سرمایه‌گذاری نمایند. وجود جو رقابتی در جامعه آموزشی سنگاپور و گسترش این روحیه و فرهنگ به رقابت‌های بین‌المللی سبب شده است تا خانواده‌ها نسبت به برگزاری مسابقات علمی و موفقیت فرزندان خود اهمیت بیشتری قائل شوند. برگزاری مسابقات علمی در سطح مدارس، منطقه، کشور و بین‌الملل اهمیت زیادی در نظام آموزشی و نیز در بین خانواده‌ها داشته و روی این اصل بسیاری از خانواده‌ها و مدارس، برنامه ریزی خاصی برای این مسابقات دارند. در مدارس سنگاپور هر ساله دانش‌آموزان از طریق انجام تکالیف، پروژه‌ها، آزمون‌های محتوایی و عملکردی و نیز فعالیت‌های عملی و آزمایشگاهی توسط معلم خود مورد ارزشیابی قرار می‌گیرند. این امر به نوعی در ایجاد جو رقابتی در مدارس، نقش مهمی ایفا می‌کند. بر پایه این ارزشیابی‌ها دانش‌آموزان به پایه‌های بالاتر تحصیلی ارتقاء یافته و جایگاه علمی و شخصیتی خود را در مدرسه تثبیت می‌نمایند. در آزمون‌های سالانه، علاوه بر دانش‌آموزان؛ مدارس و عملکرد کادر اداری- آموزشی آنها نیز مورد ارزشیابی قرار گرفته و از لحاظ سطح علمی، رشد تحصیلی و کسب عناوین افتخارآمیز رتبه‌بندی می‌شوند. این امر سبب تشویق دانش‌آموزان و معلمان از طرف کادر اداری مدرسه و اجرای منظم تر و دقیق تر اهداف آموزشی می‌شود.

کاربرد اثربخش فناوری اطلاعات و ارتباطات در سنگاپور

سنگاپور جزو معدود کشورهایی است که موفق شده است تا در زمینه تلفیق فناوری اطلاعات و ارتباطات با رویکردهای تربیت معلم و آموزش دانش‌آموزان قدم‌های اساسی بردارد. مسئولین آموزش و پرورش سنگاپور برای راه اندازی رایانه‌های پر سرعت در مدارس، تربیت معلمانی که بتوانند از این فناوری در امر آموزش استفاده کنند، و برای تشویق دانش‌آموزان به پژوهش با استفاده از شبکه، به ساخت وب سایت و طراحی پروژه‌های شبکه‌های طرح‌های جامع ملی روی آورده اند. بر اساس آخرین داده‌های رایانه بانک جهانی، در سال ۲۰۰۱ به ازای هر نفر، ۵ دستگاه رایانه در کشور سنگاپور وجود داشته است. این رقم حتی از کشورهایی چون ژاپن و ایالات متحده نیز بالاتر است. بسیاری از دانش‌آموزان مدارس راهنمایی و متوسطه از امکانات اینترنت بی سیم و رایانه‌های قابل حمل کیفی برای دریافت درس از وب سایت مدرسه و نیز ارسال پیام به دوستان و تبادل اطلاعات استفاده می‌کنند. بدین ترتیب به طور کلی می‌توان نتیجه گرفت که: در دهه‌ی ۹۰ میلادی نظام آموزشی سنگاپور یک دگردیسی

را تجربه کرده و مسئولان آموزش و پرورش آن در صدد بر آمدند تا اصلاحات زیادی در بخش‌های گوناگون به خصوص آموزش عمومی و تربیت معلم انجام دهند. برای تسریع روند اصلاحات، از فناوری اطلاعات و ارتباطات به نحو شایسته‌های استفاده نمودند و اثرات مثبت این فناوری را در همه ی شئون زندگی مشاهده کردند. نظام آموزشی آزاد و انعطاف پذیر سنگاپور دنبال کننده سیاست‌های آموزشی اقتصاد محور بوده و متمرکز بر رشد منابع انسانی است و برای دستیابی به سطح مطلوبی از تولید علم و رشد اقتصادی- صنعتی، آموزش علوم و فناوری از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.



بولیوی

جغرافیا:

بولیوی که به سرزمین قلع، مبارزه و کودتا مشهور است کشوری است در نواحی مرکزی آمریکای جنوبی و با ۱۰۹۸۵۸۱ کیلومتر مربع وسعت و ۹۵۲۵۰۰۰ نفر جمعیت که در مورخه ۱۸۲۵/۸/۶ از اسپانیا استقلال گرفت. این کشور دارای دو پایتخت می‌باشد که یکی پایتخت اداری و دیگری پایتخت سیاسی است. لاپاز پایتخت اداری و سوکره پایتخت قانونی می‌باشند. از شهرهای عمده‌ی این کشور می‌توان به سانتا کروز، کوچابامبا، اورورو، پوتوسی و تاريجا اشاره کرد. همسایگان این کشور عبارتند از: پرو و شیلی در غرب، پاراگوئه در شرق و آرژانتین و برزیل در جنوب و شمال. بولیوی از معدود کشورهای آمریکای لاتین است که به دریا راه ندارد و کوه‌های سر بفلک کشیده آن این سرزمین سرخپوست نشین را از هر طرف محصور کرده است. این مسئله در وضعیت اقتصادی آن بی تاثیر نبوده و عدم دستیابی به آبهای آزاد مسائلی را در زمینه بازرگانی و تجارت به وجود آورده است. کوه‌های آند به دو سلسه موازی تقسیم شده است که در میانشان گودال مواج وسیعی (التی پلاتو) است که در آن دریاچه تیتی کاکا مرتفع ترین دریاچه قابل کشتیرانی جهان جای دارد. در شرق و شمال شرق کشور زمین‌های کم ارتفاع پهناوری هست که در آن جنگل‌های

بارانی(للانوس)، جلگه‌های نیمه استوایی و علفزارهای نیم کم آب (چاکو) قرار دارد. این کشور جز مناطق استوایی و پر باران محسوب می‌شود.

تاریخچه:

بولیوی طی سه جنگ ویرانگر، جنگ پاسیفیک (۱۸۷۹ تا ۱۸۸۳) در کنار پرو و بر ضد شیلی، و در جنگ‌های چاکو (۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰) و (۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵) با پاراگوئه زبان‌های بزرگ انسانی و ارضی را متحمل شد. حیات سیاسی یکصد سال اخیر این کشور مملو از کودتاهائی است که حتی یکی از آنها نیز نتوانسته به ثبات سیاسی پایدار در این کشور منجر شود. ژنرالها یکی پس از دیگری آمدند و رفتند بدون آنکه در وضعیت رقت بار مردم تحولی پدید آید. از یک زاویه شاید بتوان رشد ناپایداری سیاسی را در این کشور که به بی ثبات ترین کشور آمریکای لاتین شهرت یافته است در تاریخ گذشته آن جستجو کرد. تاریخ دوره قبل از ورود اسپانیائیها چندان روشن نیست و اطلاعاتی که مورخان و محققان غربی در این باره عرضه کرده‌اند آنقدر پراکنده و ضد و نقیض است که نمی توان برای آنها اعتبار علمی قائل شد. با این حال قدر مسلم آنکه صاحبان و ساکنان اولیه بولیوی سرخپوستانی بودند که علاوه بر بولیوی بر نواحی گسترده ای از غرب آمریکای جنوبی مسلط بودند. زندگی آرام و صلح جویانه آنها ادامه داشت تا اینکه استعمارگران از راه رسیدند و بولیوی هم همانند اغلب ممالک آمریکای لاتین مستعمره اسپانیا شد. از این تاریخ به بعد رنج و محرومیت توده‌ها روز به روز فزونی گرفت. کشور گشایان اسپانیائی در دهه ۳۰ از قرن شانزدهم قدم به خاک بولیوی گذاردند و پس از سرکوب مقاومت‌های پراکنده و نامنجم بومیان، آنجا را به اشغال در آوردند و تا سال ۱۸۲۵ آن را به صورت سلطنتی اداره کردند در این سال در جریان نهضت‌های استقلال طلبانه ای که سیمون بولیوار آنها را رهبری کرد و در پی افول امپراطوری اسپانیا بولیوی ظاهرا به استقلال دست یافت و نام آن که تا آن وقت پروی علیا نامیده میشد به احترام بولیوار به بولیوی تغییر پیدا کرد. فاتحان این سرزمین یعنی اسپانیولیها از روز اول سرخپوستان را که صاحبان اصلی این کشور هستند مجبور کردند که در معادن کار کنند و اکنون نیز کارگران معادن همان سرخپوستها هستند که با دستمزدهای ناچیز در معادن کار می کنند. باقی سرخپوستان در مزارعی که اغلب متعلق به اربابان و گاهی نیز متعلق به خودشان است کار می کنند و عده قابل توجهی هم به صورت اجتماعات بومی در آیلوها (آیلو واژه ای سرخپوستی است به معنای قبیله و طایفه با خصوصیات مشترک اقتصادی، خانوادگی، مذهبی) زندگی می کنند.

دین و زبان:

مذهب اصلی در این کشور مسیحیت بوده که حدود ۷۸ درصد از جمعیت کاتولیک، ۱۹ درصد پروتستان و ۳ درصد بقیه ادیان را شامل می‌شود. ترکیب نژادی در بولیوی عبارتست از: سرخپوست: ۶۲ درصد، دو رگه سرخ و سفید: ۲۸ درصد و سفید پوست ۱۰ درصد. در کشور بولیوی ۳ زبان به عنوان زبان رسمی محسوب می‌شوند که عبارتند از زبان‌های اسپانیایی، کچوا و آیمارا.

سیستم سیاسی:

نظام سیاسی حاکم بر بولیوی از نوع جمهوری چند حزبی با دو مجلس قانونگذاری است. در سال ۲۰۰۸ بر اساس اصلاحاتی که اوومورالس رئیس جمهور بولیوی در قانون اساسی این کشور صورت داد زبان بومی مردم سرخپوست (البته بجز آیمارا و کچوا که قبلاً هم رسمی بودند) نیز در کنار زبان اسپانیایی در این کشور به رسمیت شناخته شده است. یعنی در نواحی‌ای که به زبانی به غیر از زبان اسپانیایی صحبت می‌شود زبان آن نواحی نیز به رسمیت شناخته شده است. همچنین کارکنان دولتی نیز ملزم به تسلط بر حداقل دو زبان دولتی هستند. دپارتمان‌های کشور نیز خودمختاری بیشتری یافته‌اند. اصلاحات قانون اساسی بولیوی به ۳۶ گروه و اجتماع بومی این کشور اجازه می‌دهد تا از حق زمین، زبان و شرکت در مجامع استفاده کنند و براساس آن اصلاحات ارضی با محدود کردن زمینداری اجرا می‌شود. اصلاحات قانون اساسی به بومیان در اداره زمین‌هایی که به طور سنتی مالک آن بوده‌اند، خودمختاری می‌دهد و همچنین آنها را برای دریافت سهم درآمد حاصل از فروش منابع طبیعی این کشور در اولویت قرار می‌دهد. این در حالی است که بسیاری از منابع طبیعی بولیوی در مناطقی قرار دارد که توسط گروه‌های مخالف دولت مورالس اداره می‌شود. مورالس به عنوان نخستین رئیس جمهور سرخ پوست بولیوی، طرح اصلاحات قانون اساسی را ارائه کرد و اعتقاد دارد این مسئله موجب فراهم شدن فرصت‌ها و مسئولیت‌های برابر برای همه مردم بولیوی خواهد شد.

بولیوی و اصلاحات جدید:

بولیوی در حالی که ذخایر چشمگیر گازی در اختیار دارد فقیرترین کشور آمریکای لاتین به حساب می‌آید. مورالس در سال ۲۰۰۵ با تعهد ملی کردن صنایع گاز طبیعی این کشور به قدرت رسید و از زمان آغاز به کار تا کنون حضور دولت در اقتصاد این کشور و همچنین منافع طبقات فقیر جامعه را افزایش داده است. مورالس همچنین

از متحدان هوگو چاوز رئیس جمهوری ونزوئلا به شمار می‌رود و مانند او دیدگاه‌های ضدآمریکایی دارد. بعضی از اصلاحات بنیادی در قانون اساسی بولیوی موارد زیر هستند:

- ۱- انتخابات ریاست جمهوری: اوو مورالس اجازه دارد برای یک دوره دیگر در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۹ شرکت کند.
- ۲- حقوق بومیان: قانون جدید فرصت‌ها و مسئولیت‌های برابر برای همه مردم به وجود می‌آورد.
- ۳- خودمختاری: تقسیم قدرت دولت مرکزی با رهبران محلی یکی از بخش‌های اصلاحات است.
- ۴- عدالت: نظام قضائی برای اهالی بومی هم مانند نظام دولت خواهد شد. قضات انتخاب خواهند شد و دیگر به وسیله کنگره منصوب نمی‌شوند.
- ۵- اصلاحات ارضی: محدودیت مالکیت اراضی تا ۵ هزار هکتار

اقتصاد:

۶۴ درصد مردم کشور بولیوی زیر خط فقر به سر می‌برند و یکی از کشورهای فقیر آمریکای جنوبی محسوب می‌شود. نیروی کار در این کشور در سال ۲۰۰۵، ۴/۳ میلیون نفر بوده است که جمعیت مشغول به کار در این کشور در بخش‌های زراعت، صنعت و خدمات فعال هستند. نرخ بیکاری در این کشور در سال ۲۰۰۴ در حدود ۷/۸ درصد بوده است. تعجبی ندارد اگر بگوئیم با آنکه معادن غنی قلع این کشور ۷۰ درصد از کل قلع جهان را تولید می‌کند و معادن دیگری مانند مس، روی، سرب و نفت هم فراوان یافت می‌شود، باز بولیوی یکی از فقیرترین کشورهای جهان است. نکته جالب توجه در مورد این آمارها آن است که مردم بولیوی زندگی فقیرانه خود را روی گنج سپری می‌کنند. بولیوی بعد از ونزوئلا بزرگ‌ترین منابع گازی آمریکای لاتین را در اختیار دارد. همچنین بزرگ‌ترین صحرای نمک جهان در بولیوی قرار دارد که علاوه بر درآمد حاصل از استحصال نمک، درآمد گردشگری را نیز عاید بولیوی می‌کند. این کشور پس از استقلالش، در بیشتر سال‌های پس از استقلال دستخوش بی‌ثباتی سیاسی و شاهد روی کار آمدن سلسله‌ای از دولت‌های نظامی و غیر نظامی بوده است. با این حال از ۱۹۸۲ بولیوی دولت‌های منتخب مردم داشته است.

زبان و سیستم آموزشی:

دولت بولیوی آموزش را در سطح ابتدائی و متوسطه رایگان کرده است با ذکر

این نکته که بعضی از مدارس نیز به صورت خصوصی بوده و برای تحصیل در آنها باید شهریه پرداخت شود. در مدارس خصوصی نسبت به مدارس دولتی امکانات بهتری موجود است و بیشتر افراد در این گونه مدارس ثبت نام می‌کنند. برای تمام کودکان بین ۱۴-۶ سال تحصیل اجباری است با این همه به دلیل فقری که ذکر شد بیشتر بچه‌ها مجبور به کار هستند تا به خانواده در زمینه مالی کمک کنند و به همین دلیل وقت کافی برای رفتن به مدرسه ندارند؛ بنابراین بسیاری از دبیرستانها در شهرها هستند و بسیاری از خانواده‌ها استطاعت مالی ندارند تا بچه‌هایشان را به جاهای دورتری جهت تحصیل علم بفرستند. مانند بسیاری از کشورهای دنیا دانش آموزان بولیوی نیز قبل از رفتن به دانشگاه ۱۲ سال آموزش می‌بینند. چون این کشور در نیمکره جنوبی قرار دارد سال تحصیلی از اواخر فوریه (بهمن و اسفند) آغاز می‌شود و تا نوامبر (آذر) ادامه می‌یابد با ۱۵ روز تعطیلات زمستانی در جولای (اواخر مرداد) و تعطیلات تابستانی از دسامبر (آذر و دی) تا فوریه (بهمن و اسفند). کلاسها از ساعت ۸ صبح تا ۱ بعد از ظهر و ۵ روز در هفته تشکیل می‌شود. تا قبل از سال ۱۹۹۴ کتابها فقط به زبان اسپانیائی نوشته می‌شدند و به همان زبان هم تدریس می‌شدند و بچه‌های محلی و سرخپوستان که به زبانهای همچون آیمارا و کچوا صحبت می‌کردند قادر به فهمیدن دروس نبودند و به همین دلیل هم مشکلات بسیاری از جمله خالی شدن مدارس از دانش آموزان و بیزاری آنها از تحصیل و به تبع آن کمبود افراد متخصص به وجود آمد. بنابراین دولت این کشور طی تحقیقاتی علت را در سیستم مدارس این کشور تشخیص داد و برای فائق آمدن بر این مشکل بعد از سال ۱۹۹۴ آموزش دو زبانی را در این کشور گسترش داد. هم اکنون دانش آموزان محلی به زبان خودشان همراه با زبان اسپانیائی آموزش می‌بینند. این کشور دارای سه زبان رسمی اسپانیایی، کچوا (Quechua) و آیمارا (Aymara) می‌باشد. یکی از کارهایی که در مدارس این کشور فقیر صورت می‌گیرد سفرهایی است که به مدت ۱۵ روز با همکلاسیها صورت می‌گیرد و در این ۱۵ روز به همه جای کشور و همچنین بعضی کشورهای خارجی مسافرتها می‌گیرد و با آداب و سنن مردم بومی و همچنین سرخپوستان کل کشور آشنایی صورت می‌گیرد.



افغانستان

جغرافیا:

کشور افغانستان با نام رسمی جمهوری اسلامی افغانستان (در زبان پشتو: افغانستان اسلامی جمهوریت) کشوری است در آسیای میانه که حد فاصل آسیای میانه، جنوب غربی آسیا و خاورمیانه. پایتخت آن کابل می‌باشد. همسایگان افغانستان، پاکستان در جنوب و شرق، ایران در غرب، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان در شمال و چین در شمال شرقی است. مساحت افغانستان در حدود ۶۵۲۲۲۵ کیلومتر مربع است. جمعیت این کشور ۲۷۱۴۵۰۰۰ نفر می‌باشد.

تاریخچه:

افغانستان کنونی تا سال ۱۷۴۷ تحت حکومت ایران قرار داشت و حکومت‌های بسیاری از جمله هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان، ساسانیان، امویان، عباسیان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، ایلخانان، مغول، تیموریان، گورکانیان، صفویه، افشاریه و قاجاریه را تجربه کرده است. در سال ۱۱۲۶ احمدشاه درانی که از سرداران نادرشاه افشار بود، پس از مرگ او افغانستان کنونی را پایه گذاری کرد. افغانستان چندی پس از استقلال زیر سلطه بریتانیا درآمد. از زمان استقلال افغانستان این کشور دو بار توسط امپراتوری بریتانیا اشغال گردید و تا زمان اعلان استقلال آن توسط امان الله خان در ۱۹۱۹ میلادی سیاست خارجی این کشور زیر نظر مستقیم انگلستان بود. کلمه افغانستان به عنوان نام این کشور در قانون اساسی زمان امان الله شاه به تصویب رسید. لازم به ذکر است که افغانستان در مورخه‌ی ۱۹۱۹/۸/۸ از انگلستان استقلال گرفته است.

دین و زبان:

دین اسلام، دین رسمی کشور افغانستان است. ترکیب دینی در این کشور عبارت است از: مسلمان سنی (۸۲ درصد)، مسلمان شیعه (۱۷ درصد) و بقیه (۱ درصد). زبان‌های رسمی کشور افغانستان عبارتند از: زبان‌های پشتو و فارسی دری. ترکیب جمعیتی در کشور افغانستان عبارت است از: پشتو (۴۲ درصد)، تاجیک (۲۷ درصد)، هزاره (۹ درصد)، ازبک (۹ درصد) و بقیه (۱۳ درصد).

سیستم آموزشی:

هنگام اشغال افغانستان توسط شوروی (دهه ۱۳۶۰) و جنگ‌های داخلی این کشور (۱۳۷۰) شالوده آموزش و پرورش افغانستان ازهم پاشید. در دوره قدرت طالبان دختران خانه نشین شدند و اجازه تحصیل از آنها گرفته شد. در این دوره به جای درس‌های علمی مانند شیمی و فیزیک در مدارس بیشتر بر آموزش‌های مذهبی تاکید می‌شد. پس از یورش آمریکا به افغانستان در سال ۱۳۸۰ و فروپاشی طالبان، با روی کار آمدن دولت انتقالی وضعیت تحصیل اندک اندک رو به بهبودی رفت ولی با این وجود هنوز بیش از ۶۰ درصد مردم افغانستان از سواد خواندن و نوشتن بی بهره اند. اکنون ۱۰ درصد از بودجه سالانه افغانستان به امور آموزشی اختصاص دارد، که از این میان ۷ درصد آن مربوط به وزارت آموزش و پرورش است، یک درصد مربوط به نهادهای پژوهشی و یک درصد مربوط به آموزش عالی است.

چکیده‌ای از قانون اساسی کشور افغانستان:

گروه‌های قومی و نژادی

جمعیت افغانستان از گروه‌های قومی و نژادی پشتون، تاجیک، ازبک، هزاره، ترکمن، بلوچ، پشه‌ای و ایماق تشکیل شده است.

زبانها

مردم افغانستان به یکی از زبان‌های دری، پشتو، ازبکی، ترکمنی، پشه‌ای، نورستانی و بلوچی تکلم می‌کنند. بر اساس قانون اساسی افغانستان زبان‌های دری و پشتو زبان‌های رسمی دولت افغانستان هستند و در مناطقی که متکلمین زبان دیگری زیاد باشد آن زبان به عنوان زبان رسمی سوم تلقی می‌شود.

عراق

جغرافیا:

عراق (با نام رسمی جمهوری عراق) کشوری در خاورمیانه و جنوب غرب آسیا است. پایتخت عراق شهر بغداد است. این کشور از جنوب با عربستان سعودی، از غرب با اردن و سوریه، از شرق با ایران و از شمال با ترکیه همسایه است. مساحت عراق ۴۳۸،۳۱۷ کیلومتر مربع است. جمعیت عراق در حدود ۲۸۹۹۳۰۰۰ نفر است. قسمت اعظم جمعیت عراق را اعراب و سایر قومیت‌ها مانند کردها، ترکمن‌ها و آشوری‌ها تشکیل می‌دهند. عراق در مورخه‌ی ۱۹۳۲/۱۰/۳ از انگلستان استقلال گرفته است.

تاریخچه:

عراق دارای تمدن و فرهنگ دیرینه‌ای است. سومریان، اکدی‌ها و آشوری‌ها نخستین تمدن‌های باستانی عراق را چند هزار سال قبل از میلاد بنا نهادند. پس از اسلام، عراق مرکز حکومت عباسی شد. عراق از میانه سده دهم تا پایان سده سیزدهم هجری شمسی تحت اداره حکومت عثمانی قرار داشت و در سال ۱۹۱۹ از امپراتوری عثمانی جدا شد و تحت حکومت بریتانیا قرار گرفت و سرانجام در سال ۱۹۳۲ به استقلال رسید. در سال ۱۳۵۹ هجری شمسی وارد جنگ با ایران شد و در سال ۱۹۹۱ میلادی به کویت حمله کرد به دنبال این تهاجم با تحریم‌های اقتصادی روبرو شد و قسمت شمالی آن منطقه پرواز ممنوع اعلام شد و با قیام کردها در شمال عراق آنها عملاً توانستند حکومت خود را در شمال تشکیل دهند و نهایتاً در سال ۲۰۰۳ با تهاجم نظامی آمریکا و هم پیمانانش حکومت عراق سرنگون شد و دولت جدید عراق تشکیل شد، همچنین کردها در شمال، حکومت کردستان عراق را بطور رسمی تشکیل دادند.

دین و زبان:

دین اسلام، دین رسمی این کشور است. ترکیب دینی در کشور عراق عبارت است از: مسلمان شیعه (۶۲ درصد)، مسلمان سنی (۳۴ درصد) و بقیه (۴ درصد). زبان‌های رسمی در این کشور عبارتند از زبان‌های عربی و کردی. ترکیب جمعیتی در کشور عراق به شرح زیر می‌باشد: عرب (۶۴/۷ درصد)، کرد (۲۳ درصد)، ترکمن (۵/۶ درصد)، بقیه (۶/۷ درصد).

حقوق زبانی از دید قانون اساسی

ماده ۴:

۱) زبان‌های عربی و کردی زبان‌های رسمی عراق هستند و حق عراقی‌ها برای آموزش زبان‌های مادری مانند ترکمنی، سریانی و ارمنی در موسسات آموزشی دولتی و خصوصی بر اساس مقررات آموزشی به فرزندان‌شان تضمین می‌شود.

۲) دامنه اصطلاح زبان رسمی و نحوه اجرای مقررات این ماده در قانونی به شرح زیر مشخص می‌شود:

الف- انتشار روزنامه رسمی دولت به این دو زبان (زبان‌های عربی و کردی) می‌باشد.
ب- در اماکن رسمی مانند مجلس نمایندگان، شورای وزیران (هیأت دولت)، دادگاه‌ها و کنفرانس‌های رسمی از این دو زبان استفاده می‌شود.

ج- به رسمیت شناخته شدن اسناد و مدارک رسمی و نامه‌ها و انتشار اسناد رسمی به این دو زبان صورت می‌گیرد.

د- باز شدن مدارس نیز با این دو زبان بر اساس مقررات آموزشی صورت خواهد گرفت.
ه- در زمینه‌های دیگر مانند اسکناس، گذرنامه و تمبرها، اصل برابری (دو زبان عربی و کردی) باید رعایت شود.

۳) ارگانها و سازمان‌های فدرالی در ایالت کردستان دو زبان عربی و کردی را مورد استفاده قرار می‌دهند.

۴) زبان ترکمنی و سریانی در واحدهای اداری که اکثریت جمعیت را در آنجا تشکیل می‌دهند زبان رسمی به شمار می‌روند.

۵) در صورتیکه اکثریت مردم یک منطقه یا استان در همه پرسی عمومی موافقت کنند هر منطقه یا استان می‌تواند هر زبان محلی را به عنوان زبان رسمی دیگر خود برگزیند.

نظام سیاسی:

حکومت کشور عراق از نوع جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری است.



هندوستان

جغرافیا:

کشور پهناور هند در جنوب قاره آسیا واقع گردیده است. هند با مساحت ۳۲۸۷۲۶۳ کیلومتر مربع - ۳۲۱۴ کیلومتر از شمال تا جنوب و ۲۹۳۳ کیلومتر از شرق تا غرب - هفتمین کشور بزرگ جهان است. کشور هند به صورت شبه جزیره‌ای مثلثی شکل است که قاعده آن به شمال کوه‌های هیمالیا، ضلع شرقی آن به خلیج بنگال و ضلع غربی آن به دریای عمان و راس آن در جنوب، به اقیانوس هند منتهی می‌گردد. این کشور از شمال غربی به پاکستان، از شمال به چین، بوتان، نپال و تبت، از شرق به میانمار و از جنوب و جنوب غربی به اقیانوس هند منتهی می‌گردد. هند یک کشور استوایی است و در طول سال شرایط آب و هوایی متنوعی را در مکان‌ها و زمان‌های گوناگون تجربه می‌کند.

دین و زبان:

طبق سرشماری سال ۲۰۰۷ میلادی جمعیت هند یک میلیارد و صدویست میلیون و هشتصد و شصت و شش هزار نفر می‌باشد، از این نظر هند دومین کشور

پرجمعیت جهان است. هند به مانند یک بوم نقاشی بی نظیری است که از ادغام گروه‌های قومی پیرو فرهنگ‌ها و ادیان گوناگون به وجود آمده است. مطابق قانون اساسی هند که در سال ۱۹۴۹ میلادی به تصویب و از سال ۱۹۵۰ به اجرا در آمده است، هند کشوری سکولار بوده و هیچ مذهبی به عنوان مذهب رسمی در قانون اساسی این کشور به رسمیت شناخته نشده است. پیروان تمام ادیان بزرگ جهان در این کشور سکونت دارند. زبان رسمی کشور هند، هندی با خط دیوانگیری است که ۳۰ درصد جمعیت هند با آن تکلم می‌کنند، با این حال مطابق قانون اساسی کشور، ۲۲ زبان دیگر از قبیل آسامی، بنگالی، گجراتی، کانارایی، کشمیری، کوکانی، مالایالم، مانی پوری، نپالی، اوریای، پنجابی، سانسکریت، سندلی، تامیل، تیلگو و اردو و... نیز در هندوستان به رسمیت شناخته شده است. زبان انگلیسی از سالها پیش از استقلال کشور زبان اداری و رسمی بوده و طبق توافقات به عمل آمده پس از استقلال (سال ۱۹۴۷) نیز به عنوان زبان اداری باقی ماند. در حال حاضر، کل آموزش عالی و قسمت اعظم مکاتبات اداری این کشور به زبان انگلیسی صورت می‌گیرد. قانون اساسی هند زبان‌های هندی و انگلیسی را به عنوان زبان‌های ارتباطات رسمی به رسمیت می‌شناسد. افزون بر موارد یاد شده، در حدود ۱۶۵ گویش در سراسر هند مورد تکلم قرار می‌گیرد.

ساختار سیاسی:

کشور هندوستان، طی سال ۱۹۴۷ میلادی از طریق مبارزه‌ی مسالمت آمیز به رهبری مهاتما گاندی استقلال خود را بدست آورد. سپس قانون اساسی آن تصویب گردید و در روز ۲۶ ژانویه ۱۹۵۰ به یک جمهوری بدل شد. سازمان ملل متحد، دوم اکتبر، زادروز مهاتما گاندی را هر سال به عنوان روز جهانی بدون خشونت گرمی میدارد. هندوستان از آن زمان تا کنون عضو کشورهای مشترک المنافع و سازمان ملل متحد می‌باشد. حکومت هند جمهوری پارلمانی است و به صورت فدرال اداره می‌گردد. نوع حکومت هند جمهوری چند حزبی فدرال با دو مجلس قانونگذاری است. کشور هند، از ۲۸ ایالت و ۷ منطقه متحد (فرمانداری کل) متشکل می‌گردد. بالاترین مقام رسمی کشور، رئیس جمهور و بالاترین مقام ایالتی استانداران می‌باشند که توسط رئیس جمهور تعیین و با فرمان وی به محل ماموریت اعزام می‌گردند. هر ایالت از شورای ایالتی و کابینه مستقل برخوردار می‌باشد. قوه مقننه هند، متشکل از

دو مجلس قانون گذاری تحت عناوین (Lok Sabha) و (Rajya Sabha) می باشد. نمایندگان مجلس اول با رای مستقیم مردم و نمایندگان مجلس دوم به طور غیر مستقیم توسط نمایندگان مجالس ایالتی برای مدت شش سال انتخاب می گردند. هند بزرگترین جمهوری در کره ی زمین با یک نظام پارلمانی است که شهروندان بالای ۱۸ سال نمایندگان خود را به طور مستقیم انتخاب می کنند. این کشور دارای قوه قضائیه مستقل است که دیوان عالی هند در راس آن قرار دارد.

اقتصاد:

هند که از لحاظ برابری قدرت خرید چهارمین اقتصاد بزرگ دنیا محسوب می شود، در حال تبدیل شدن به یک قدرت اقتصادی بزرگ است. تولید ناخالص ملی هند برای نخستین بار در سال ۲۰۰۷ از مرز یک هزار میلیارد دلار آمریکا گذشت و طی سال ۲۰۰۸ - ۲۰۰۹ به ۱۰۷۹/۵۹ میلیارد دلار آمریکا رسید. در نتیجه ی اصلاحات اقتصادی اواخر دهه ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه ی ۱۹۹۰، هند با رشد میانگین ۹ درصد تولید ناخالص ملی در خلال سال های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ به عنوان یکی از اقتصادهای در حال گسترش سریع جهان ظهور کرد. هم اکنون، بخش خدماتی با سهمی معادل ۵۷ درصد به عنوان بخشی اصلی از اقتصاد هند پدیدار گردیده و هند را به کانونی برای خدمات صادراتی در حوزه فن آوری اطلاعات بدل کرده است. همچنین بخش های صنایع تولیدی و کشاورزی نیز نقش قابل ملاحظه ای در تولیدات ملی دارند. هند در عرصه های مختلف علوم و فن آوری پیشرفت قابل ملاحظه ای داشته است. در واقع چنین رشد فوق العاده ای در آموزش عالی و فنی و فعالیت های پژوهشی و عمرانی از سوی کشوری انجام می گیرد که شاید سومین ذخیره ی نیروی انسانی آموزش دیده در جهان را داراست. همچنین هند با مجموعه ای از ماهواره های ارتباطی، جمع آوری اطلاعات و نقشه کشی در مهار فن آوری فضایی در عرصه های غیر نظامی به عنوان یک مبتکر و پیشگام ظاهر گردیده است. هند چشم اندازی وسیع از جاذبه های جهانگردی، میراث غنی معماری، بناهای تاریخی، جنگل های بارانی حاره ای مسحور کننده، کوه های الهام بخش، دریا های خروشان، سواحل آرام و خلوتگاه های نشاط بخش را تقدیم می کند. هر سال بیش از پنج میلیون گردشگر خارجی از هند دیدن می کنند. هند همچنین با زیر ساخت های قوی و پیشرفته در حوزه ی سلامت، مقصد رضایت بخشی برای گردشگری پزشکی در آسیاست.

زبان و سیستم آموزشی:

طرح عملی گسترش علم و دانش و آزادی اندیشه در میان شهروندان هندی، در قانون اساسی این کشور لحاظ گردیده است. مطابق تبصره ۴۵ قانون اساسی دولت موظف است از زمان صدور این قانون، کودکان رده‌های سنی ۵ تا ۱۴ سال را تحت پوشش آموزش رایگان و اجباری قرار دهد. در طول قرن یازده، مسلمانان چندین مدرسه ابتدایی و متوسطه، دانشکده و حتی چندین دانشگاه در شهرهای مختلفی همانند دهلی، لاکنو و الله آباد تاسیس نمودند. در این مدارس زبان عربی به عنوان زبان تعلیمی به کار گرفته می‌شد.

در اکثر ایالات، زبان مادری یا زبان محلی به عنوان واسطه آموزشی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این در حالی است که تسهیلات آموزشی و سایر امکانات از مکانی به مکان دیگر متفاوت می‌باشد. علاوه بر مناطقی از کشور که مردمانش به زبان هندی تکلم می‌نمایند در اکثر ایالت‌های غیر هندی زبان، آموزش زبان هندی اجباری است. آموزش اجباری زبان هندی از ایالتی به ایالت دیگر متفاوت می‌باشد. این در حالی است که آموزش هندی در تامیل نادو، تری پورا و ناحیه کاریکال پوندیجری اجباری نمی‌باشد. آموزش زبان انگلیسی در تمامی ایالات به‌غیر از ایالت بیهار، اجباری می‌باشد. با وجود این که آموزش انگلیسی در اکثر مدارس اجباری است، از ایالتی به ایالت دیگر متفاوت می‌باشد. به طور کلی آموزش انگلیسی در اغلب ایالات در کلاس‌های ۶ الی ۱۰ اجباری می‌باشد. از جمله برنامه‌های درسی پنج سال اولیه آموزش ابتدایی می‌توان به آموزش محیطی، ریاضی، هنر، آموزش کار و فعالیت‌های بهداشتی و آموزش یک زبان با تاکید بر زبان مادری اشاره نمود. در دبستان، ریاضیات، علوم و تکنولوژی، آموزش زبان‌های هندی، انگلیسی و یک زبان محلی، تربیت بدنی و بهداشت، علوم اجتماعی، هنر و آموزش کار به دانش آموزان ارائه می‌گردد.

در اکثر دانشگاه‌های کشور، زبان انگلیسی به عنوان واسطه آموزشی به شمار می‌رود. این در حالی است که برخی دانشگاهها و دانشکده‌ها به آموزش برنامه‌های آموزشی به واسطه زبان‌های هندی و محلی کفایت کرده اند. آموزش کارشناسی در اکثر مراکز آموزش عالی به زبان انگلیسی ارائه می‌گردد. گفتنی است که واسطه‌ی آموزشی آموزش‌های علمی، فنی و حرفه‌ای نیز زبان انگلیسی است.

مواد آموزشی در هند عبارتند از:

- ۱- واحدهای پایه (۲۰ درصد): آموزش تاریخچه هند - روانشناسی آموزش
 - ۲- واحدهای تخصصی (۳۰ درصد): آموزش زبان (زبان مادری و زبان انگلیسی) - آموزش ریاضی - آموزش علوم طبیعی - آموزش علوم انسانی - آموزش بهداشت و تربیت بدنی - آموزش هنر - آموزش عملی
 - ۳- واحدهای تخصصی فوق العاده (۱۰ درصد): آموزش علوم / آموزش علوم اجتماعی و گزینش
 - ۴- واحدهای کارورزی (۴۰ درصد): کار عملی - مشارکت در آموزش (در کلاس‌های ابتدایی و دوره دوم ابتدایی)
- اصول و اهداف کلی آموزش:
- از جمله مهمترین اهداف آموزشی کشور هندوستان می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- ۱- نشر دانش و آزادی افکار در میان کلیه شهروندان هندی
- ۲- ارائه رایگان آموزش پایه به کلیه کودکان رده سنی ۱۴ سال
- ۳- رعایت حقوق شهروندی با توجه به زبان، خط و فرهنگ بومی
- ۴- توجه ویژه به علائق اقتصادی و آموزشی مناطق محروم و دور افتاده کشور.



هلند

جغرافیا:

هلند کشوری است در شمال غربی اروپا که از شرق با آلمان و از جنوب با بلژیک و از غرب از طریق دریا با بریتانیا همسایه است. جمعیت هلند ۱۶۳۷۱۰۰۰ نفر است. مساحت هلند ۴۱۵۲۶ کیلومتر مربع می‌باشد. پایتخت هلند شهر آمستردام است اما به منظور تمرکز زدایی بسیاری از وزارتخانه‌ها و سفارتخانه‌ها در شهر لاهه یا پیرامون آن مستقر شده است. هلند بخش اصلی و اروپایی پادشاهی هلند به شمار می‌رود که جزایری را در آمریکای مرکزی نیز شامل می‌شود.

دین و زبان:

ادیان رایج در هلند عبارتند از: کاتولیک (۳۰ درصد)، کلیسای اصلاح شده (۲۰ درصد)، مسلمان (۶ درصد)، بدون دین (۴۰ درصد) و بقیه (۴ درصد). در کشور هلند دو زبان رسمی می‌باشند. زبان‌های رسمی در هلند عبارتند از: هلندی و فریزی.

نظام سیاسی:

نظام سیاسی کشور هلند از نوع مشروطه سلطنتی با دو مجلس قانونگذاری می‌باشد. حکومت هلند پادشاهی مشروطه است که در آن شاه یا ملکه نقشی در سیاست ندارد و تنها نماد ملی است. دو مجلس نمایندگان در این کشور وجود دارد و نخست وزیر را حزب دارای بیشترین رای در انتخابات پارلمانی بر می‌گزیند و او دولت را تشکیل می‌دهد. او مهمترین مقام سیاسی کشور شناخته می‌شود. ساختار حکومتی هلند آزادی مذهب را تضمین می‌کند. در سرزمین هلند کلیسا و دولت از هم جدا هستند و هیچ دین رسمی وجود ندارد. هلند همراه با بلژیک و لوکزامبورگ، بینلوکس را تشکیل می‌دهد. این نام یک پیمان همکاری منطقه‌ای بین این سه کشور است و از ترکیب نخستین حروف نام این کشورها ساخته شده است و این پیمان مادر پیمان اروپای یکپارچه است. احزاب مهم این کشور احزاب دموکرات، مسیحی، سوسیال دموکرات، سوسیالیست، حزب سبزها و لیبرال هستند که اکنون حزب دموکرات مسیحی، سوسیال دموکرات و اتحادیه‌ی مسیحیان در دولت هستند.

اقتصاد:

هلند در پرورش و تجارت گل مقام اول را در جهان دارد و دامداری و کشاورزی نیز از پایه‌های اقتصاد هلند محسوب می‌شود هلندی‌ها علیرغم کوچکی کشورشان سهم بزرگی در تجارت و بانکداری جهانی دارند. بیش از نیمی از سهام شرکت نفتی - گازی شل را هلند در اختیار دارد و مابقی را بریتانیا.

زبان و سیستم آموزشی:

ساکنان سرزمین هلند به زبان هلندی (DUTCH) صحبت می‌کنند این زبان شاخه‌ای از زبان‌های ژرمنی است و به آلمانی شباهت‌هایی دارد و از خانواده‌ی زبان‌های هند و اروپایی است. برخی واژگان فرانسویان نیز از دوره‌ی تسلط فرانسویان در این منطقه در زبان هلندی جذب شده است. گستره‌ی جغرافیایی زبان هلندی علاوه بر هلند شامل استان‌های شمالی بلژیک و بخش کوچکی از فرانسه که در غرب بلژیک قرار دارد می‌باشد. همچنین زبان هلندی در سورینام و آنتیل‌های هلند که مستعمرات سابق هلند می‌باشند کاربرد داشته و بعنوان زبان اداری استفاده می‌شود. علاوه بر اینها زبانی اشتقاقی از این زبان که آفریکانس نام دارد یکی از زبان‌های ملی جمهوری آفریقای جنوبی است. در ایالت فریزلند هلند علاوه بر زبان هلندی، زبان فریزین نیز صحبت می‌شود. فریزین دومین زبان رسمی کشور است. فریزین نیز یک

زبان آلمانی است که در داخل استان جنبه رسمی داشته و رسماً بعنوان زبان ملی در فریزلند شناخته شده است. در مدارس فریزلند هر دو زبان داچ (*Dutch*) و فریزین تدریس می‌شود. مگر اینکه مدارس از طرف هیات اجرایی استانی از تدریس فریزین معاف شده باشند.

در مناطقی که زبان فریزین یا هر زبان زنده‌ی محلی که در کنار زبان داچ صحبت می‌شود آن زبان به همراه زبان داچ می‌تواند بعنوان زبان آموزشی در موسسات آموزشی استفاده شود. دانش آموزان اقلیت‌های قومی در صورت درخواست والدین می‌توانند در مدارس ابتدایی، متوسطه مطالب آموزشی را از زبان خاص خود دریافت کنند. در آموزش عالی و حرفه‌ای بزرگسالان باید کلاس‌ها و امتحانات طبق قانون به زبان داچ برگزار شود. مگر اینکه درس به زبان خارجی باشد یا یک سخنران غیر هلندی در حال سخنرانی باشد یا طبیعت ساختار یا کیفیت تدریس یا خاستگاه دانشجویان چنین ضرورتی را ایجاد کند. خط رایج هلند لاتین و زبان ملی آن هلندی است. زبان هلندی یکی از ۲ زبان رسمی بلژیک نیز می‌باشد. در عرف انگلیسی عبارت *Dutch* (هلندی) برای زبان هلندی هلند و عبارت *Flemish* برای (فلاندری) هلندی بلژیک به کار می‌رود اما در حقیقت این دو یکی است. زبان هلندی بعنوان یک زبان نوشتاری کاملاً یکنواخت می‌باشد. این زبان نوشتاری، در هلند و بلژیک تفاوت دارد اما میزان آن به اندازه‌ای که میان انگلیسی نوشتاری در آمریکا و بریتانیای کبیر موجود است نمی‌باشد اما بعنوان یک زبان گفتاری تنوع بسیار بیشتری نسبت به یکدیگر دارند.

در یک سو هلندی معیار قرار دارد که *Algemeen Beschaafd Nederland* خوانده می‌شود. این زبان برای مقاصد رسمی و عمده‌ای بوده و زبان آموزشی در مدارس و دانشگاه‌ها می‌باشد.

هلندی معیار در همه جا نسبتاً یکنواخت بوده اگر چه متکلمان آن بواسطه‌ی تکیه در سخن گفتن خویش منطقه‌ی عمومی‌ای که از آن آمده‌اند را نشان می‌دهند. از سویی دیگر، گویش‌های محلی قرار دارد که میان خانواده و دوستان و نیز افراد یک روستا به کار می‌رود.

سیاست‌های زبانی:

در سند سیاست فرهنگی سال ۲۰۰۰-۱۹۹۶ تأکید ویژه‌ای بر آموزش زبان هلندی و اجرای تدابیر جهت ارتقاء و ترویج این زبان در داخل و خارج کشور گردیده است. همچنین بر تولید فیلم و نمایشنامه و آثار ادبی به زبان هلندی و تاسیس موزه‌های ادبی هلندی تأکید فراوان شده است.

قوانین زبانی:

- لازم به ذکر است که اتحادیه زبان هلندی در سال ۱۹۸۰ آغاز به فعالیت نمود.
- ۱- اتحادیه‌ی مذکور متحمل معاهده بین دولتی دو کشور هلند و جامعه‌ی فلاندی زبان بلژیکی است که هدف آن متحد نمودن جامعه فلاتدرو هلندی زبان می‌باشد.
- ۲- زبان فریزین یکی از زبان‌های رسمی کشور است که در برنامه ریزی‌های بودجه ای، امتحانات آموزشی و گزارش‌های رسمی پارلمانی از آن استفاده می‌گردد.



بوسنی و هرزگوین

جغرافیا:

کشور بوسنی و هرزگوین در شبه جزیره بالکان و در جنوب شرق اروپا واقع شده است. بوسنی و هرزگوین، یکی از بخش‌های جمهوری سوسیالیست یوگسلاوی سابق است. این کشور در مورخه‌ی ۱۹۹۲/۳/۱ از یوگسلاوی استقلال گرفته و از شمال و غرب با کروواسی، از شرق با صربستان، و از جنوب شرقی با مونته‌نگرو همسایه است. مساحت آن ۵۱۱۲۹ کیلومتر مربع و جمعیت آن ۳۸۵۵۰۰۰ نفر است پایتخت این کشور سارایوو می‌باشد.

تاریخچه:

مردم بوسنی و هرزگوین اساساً ایلری هستند که در قرن دهم ق.م در شمال شرقی بالکان اسکان یافتند. درباره تاریخ سیاسی این سرزمین گفته می‌شود که در ابتدای قرن دوم ق.م رومی‌ها بر آن تاختند، آن را به تصرف خود در آورده و به مدت پنج قرن بر آن حکومت کردند. پس از آن، تا مدتی اقوام بومی منطقه حکومت را در اختیار داشتند و از قرن هفتم اسلاوها بر آن حاکم شدند. این کشور از قرن ۱۲ م. در صحنه سیاسی اروپا مطرح و از قرن چهاردهم به صورت دولتی مقتدر ظاهر شد. در قرن پانزدهم به دنبال لشکرکشی‌های دولت عثمانی به منطقه بالکان، سرزمین بوسنی و هرزگوین به تصرف آنها در آمد و مدت چهارصد سال بخشی از امپراتوری عثمانی محسوب می‌شد.

ورود عثمانی‌ها به این منطقه باعث منسوخ شدن فرهنگ اسلاوها شد و گسترش دین اسلام و تداخل فرهنگ اسلامی و اسلاوی سبب بروز تحولی عمیق در فرهنگ بوسنی و هرزگوین گردید. گسترش شهرسازی و توجه به توسعه مراکز دینی و علمی، مانند مساجد و کتابخانه‌ها، تأثیری فراوان بر اعتلای فرهنگی این منطقه داشت.

این سرزمین در ۱۸۷۸ به دنبال تصمیم کنگره برلن از سیطره دولت عثمانی خارج شد و به امپراتوری اتریش - مجارستان پیوست و در ۱۹۰۸ رسماً تحت سلطه این امپراتوری در آمد. پس از جنگ جهانی اول، با فروپاشی امپراتوری اتریش - مجارستان، جمهوری سوسیالیست بوسنی و هرزگوین تأسیس شد و پس از جنگ جهانی دوم به جمهوری یوگسلاوی (متشکل از بوسنی و هرزگوین، اسلوونی، کرواسی، مقدونیه، مونته نگرو، و صربستان) پیوست. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، و به تبع آن بلوک شرق، بوسنی و هرزگوین نیز به همراه سایر جمهوری‌های یوگسلاوی، در ۱۹۹۱ اعلام استقلال کرد. اما این تحول با جنگ و خونریزی همراه بود. درگیری‌های شدیدی که میان مسلمانان بوسنی و صرب‌ها رخ داد، آثار مخرب بسیاری در ساختار اقتصادی و فرهنگی این منطقه به جای گذاشت. این کشور پیشتر از این، بخشی از جمهوری یوگسلاوی محسوب می‌شد در نهایت بوسنی و هرزگوین در مارس ۱۹۹۲ به استقلال رسید. پس از آن، جنگی میان مسلمانان بوسنی، کروات‌ها و صرب‌ها در کشور روی داد، در این رویداد، صرب‌ها به طور ناجوانمردانه ابتدا به اسلوونی، سپس به کرواسی و نهایتاً به بوسنی و هرزگوین حمله کردند. با پایان جنگ در سال ۱۹۹۵، صرب‌ها ۴۹ درصد قلمرو کشور را در کنترل خود گرفتند که این سرزمین صرب یا صربستان شناخته می‌شود. قلمرو باقیمانده نیز رسماً به عنوان فدراتیو بوسنی و هرزگوین معرفی شد که از سوی فدراسیون بوسنیایی‌ها و کروات‌ها کنترل می‌گردد. امروزه فدراتیو بوسنی - کروات و جمهوری صرب با یکدیگر کشور بوسنی هرزگوین را تشکیل می‌دهند. علیرغم تلاش‌های بین المللی برای متحد کردن مردم، در حقیقت، این کشور از هنگام جنگ، بین مردم بوسنی و کروات و صرب تقسیم شده باقی مانده است.

دین و زبان:

ترکیب دینی در کشور بوسنی و هرزگوین عبارت است از: مسلمان سنی (۴۰ درصد)، ارتدوکس صربی (۳۱ درصد)، کروات (۱۷ درصد) و بقیه (۸ درصد). در کشور بوسنی و هرزگوین سه زبان بوسنیایی، کروات (با خط لاتین)، صربی (با خط سیریل) زبان‌های رسمی محسوب می‌شوند.

نظام سیاسی:

نوع حکومت در کشور بوسنی و هرزگوین، جمهوری چند حزبی فدرال با دو مجلس قانونگذاری می‌باشد.



سوئیس

جغرافیا:

سوئیس با ۴۱۲۸۵ کیلومتر مربع وسعت در نیمکره شمالی، نیمکره شرقی، در مرکز قاره اروپا، بدور از دریای آزاد، در کوه‌های آلپ و در همسایگی کشورهای آلمان غربی در شمال، فرانسه در شمال غربی و غرب، ایتالیا در جنوب و اتریش و لیختن اشتاین در شرق واقع شده است. جمعیت سوئیس ۷۶۰۷۰۰۰ نفر می‌باشد. سوئیس یکی از کوهستانی‌ترین و مرتفع‌ترین کشورهای اروپاست. رشته کوه آلپ مهمترین رشته کوه آن است که حدود ۶۰ درصد خاک سوئیس را در برگرفته و پس از آن رشته کوه ژوار است که در غرب واقع شده است. آب و هوای آن معتدل کوهستانی همراه با بارندگی فراوان است.

نظام سیاسی:

سیستم سیاسی سوییس مرکب از دموکراسی مستقیم و غیر مستقیم بر مبنای حق حاکمیت مردم و جدایی از قدرت‌ها می‌باشد. در انتخابات فدرال همه‌ی شهروندان بالای ۱۸ سال، واجد شرایط رای دادن هستند. مردم سوییس با فرهنگ سیاسی غنی و پیشرفته و به پشتوانه‌ی قانون اساسی و تجربیات گرانبار تاریخی این کشور، در

فرآیندهای قانون گذاری و اجرایی، به شیوه‌ای بدیع و فعال مشارکت دارند. بدین گونه که برای تصویب شدن یا نشدن قانون‌های خاص در کشور همه پرسى صورت مى‌گیرد. بر طبق قانون اساسی اگر دادخواستى حداقل آرا را کسب کند تصویب خواهد شد. حکومت سوئیس جمهورى بوده و قدرت اجرایی در اختیار شورای فدرال است که شامل ۷ نفر مى‌باشد و به مدت ۴ سال توسط مجلس فدرال انتخاب مى‌شود. قوه مقننه از مجلس فدرال شامل مجلس شورای ایالات و مجلس شورای ملی تشکیل یافته است. قانون اساسی موجود در سال ۱۸۴۸ تدوین شده و پس از آن اصلاحات زیادی در آن صورت گرفته است. بر اساس آخرین تقسیمات کشوری، سوئیس از ۲۶ ایالت تشکیل یافته که هر کدام زیر نظر نمایندگان قانونگذار منتخب مردم اداره شده و هر یک به بخش‌های کوچکتری تقسیم مى‌شود. کنفدراسیون سوئیس که از سال ۱۸۴۸ به دولتی فدرال مبدل شده، ۲۶ منطقه خود مختار را در خود جای مى‌دهد. این مناطق، خود به شهرهایی تقسیم مى‌شوند که به نوبه خود تا حدودی از خود مختاری برخوردارند. اصل مردم سالاری مستقیم در قانون اساسی فدرال تصحیح شده است که حتی در سطوح منطقه‌ای و شهری نیز اعمال مى‌شود. مرکززدائی و مردم سالاری مستقیم که از ویژگی‌های نظام سیاسی آموزشی است به حوزه‌های نظامی نیز بسط یافته است. در سطح فدرال پارلمان از ۲ مجلس با اختیاراتی برابر تشکیل مى‌شود. اساساً سازمان سیاسی ادارى مناطق مشابه سازمان کنفدراسیون است که قوه مقننه، مجریه و قضائیه از خودمختاری مالی و اعتباری برخوردارند. ساختارها از یک منطقه تا منطقه دیگر به دلیل رشد اقتصادى و به ویژه بزرگى منطقه تفاوت قابل ملاحظه‌ای دارند. به عنوان مثال جمعیت منطقه زوریخ ۷۹ برابر جمعیت منطقه آپن زل اینر رودس است. لازم به ذکر است که فعالیت احزاب در سوئیس آزاد بوده و این کشور در سازمان‌های افتا، شورای اروپا، سی سی دی، فائو، کمیته بین المللی صلیب سرخ، یونسکو، یونیسف و... عضویت دارد.

سیستم آموزشی:

سیستم تحصیلات سوئیس به وسیله فدرالیسم به صورت ۲۶ بخش مسئول مدارس توصیف مى‌شود. تنوع سیستم‌های تحصیلاتی گوناگون در تحصیلات اجباری مشهود است. بر اساس این ۲۶ بخش، دو یا سه و یا چهار تیپ متفاوت در مدارس متوسطه مقدماتی برای پیدا کردن تواناییها وجود دارد. مدارس خصوصی در سوئیس خیلی قدیمی‌اند و نقش مهمی در سیستم تحصیلی بازی مى‌کنند. امروزه این مدارس به صد هزار شاگرد از ۱۰۰ ملیت مختلف سرویس مى‌دهند. اکثر این مؤسسه‌ها حالت

پانسیون داشته و کاملاً وسایل رفاهی را فراهم می‌سازند. در سوئیس هر منطقه قوانین آموزشی خاص خود را داراست که حوزه مسئولیت را تعریف می‌کند و طرز سازماندهی آموزش در کلیه مقاطع را تنظیم می‌نماید. برنامه درسی توسط مقامات منطقه‌ای تعیین می‌شود. در برخی از بخش‌های سوئیس برنامه درسی مشترکی پذیرفته شده است. هر منطقه‌ای برای دروس جداگانه‌ای یا مجموعه از دروس، برنامه‌های خاص خود را دارد که به موجب آن برنامه سالیانه تدوین می‌گردد. عنصر اصلی، اهداف برنامه است کادر آموزشی در تعیین محتوای برنامه درسی زبان‌های خارجی و برخی وجوه زبان مادری از استقلال زیادی برخوردار است. آزادی انتخاب در روش‌های تدریس از طریق اهداف مقرر تضمین می‌شود. در تمام بخش‌ها، زبان مادری و نیز ریاضیات، زبان ملی دوم، علوم طبیعی، جغرافی، تاریخ، مدنی، موسیقی، هنر و تربیت بدنی تدریس می‌شود. در بخش‌هایی با حداقل شرایط، بر کاردستی نیز تاکید می‌شود. در بخش‌هایی با شرایط عالی، زبان سوم، کتابداری، زبان لاتین و یونانی نیز پیشنهاد می‌گردد. از جمله زبان‌های آموزشی مراکز عالی سوئیس می‌توان از زبان‌های فرانسه، آلمانی و ایتالیایی نام برد. در سوئیس دانشگاه‌های دو زبانه (فرانسه و آلمانی) عبارتند از دانشگاه Fribouig واقع در بخش فرانسوی زبان سوییس و دانشگاه Hugano که در منطقه ایتالیایی زبان قرار دارد.

از آنجا که هر منطقه‌ای قوانین آموزش خاص خود را دارد، اهداف آموزش در سراسر سوئیس یکسان نیست. تعریف ذیل نمونه‌ای از اصول کلی مقرر در قوانین کلی مناطق است: «آموزش دولتی، رشد هماهنگ توانایی‌های کودک را در چارچوبی از سنت مردم‌سالارانه‌ی تمدن غرب تامین می‌کند و به او درس مدارا و احساس مسئولیت در قبال محیط پیرامون خود و نیز احترام به دیگر زبانها و فرهنگ‌ها را می‌آموزد.»

اصول و اهداف کلی سیاست فرهنگی:

عناصر اصلی الگوی جاری سیاست فرهنگی کشور

مشخصه اصلی سیاست فرهنگی کشور سوئیس عدم یگانگی آن است. چارچوب فرهنگی کشور به صورت جزء به جزء و متشکل از ۲۶ بخش بوده و نشان از طرح ملی واحدی ندارد. حمایت از هنرهای زیبا مانند آموزش این گونه هنرها در اختیار مناطق مختلف کشور قرار دارد. از جمله عناصر اصلی الگوی سیاست فرهنگی کشور سوئیس می‌توان به فدرالیسم و کنترل مضاعف فرهنگی از پایین به بالا و از بالا به پایین اشاره نمود.

فدرالیسم: (Federalism) تصمیم‌گیری و اجرای موازین سیاست فرهنگی در سطوح محلی و منطقه‌ای صورت می‌گیرد زیرا با این کار نیازمندی‌های هنرمندان کشور بهتر منعکس می‌گردد.

کنترل مضاعف (Double subsidiarity): از یک طرف کنترل مضاعف به معنای آن است که در خصوص منابع مالی (دیدگاه از بالا به پایین)، دولت فدرال منابع عمومی مورد نیاز بخش فرهنگ را به بخش‌های کشور داده و بخشها نیز به نوبه خود شهرهای کشور را تأمین می‌نمایند. از طرف دیگر، لازمه دریافت کمک‌های دولتی از سوی بخش‌های خصوصی، حمایت و پشتیبانی آنان از فرهنگ از طریق تشکیل یا حمایت از بنیادهای فرهنگی می‌باشد. به عبارت دیگر بخش خصوصی به مثابه ضامن در امر تهیه منابع مالی مورد نیاز بخش فرهنگ عمل نموده تا از این طریق از کمک‌های دولتی بهره‌مند گردد.

نتیجه چنین اقدامی، پایه‌ریزی سیستمی با اشکال مختلفی از همکاری است که به صورت پروژه‌ای اداره می‌گردد. تلاش در جهت دستیابی به چارچوب کلی سیاست فرهنگی مشترک میان سطوح دولت فدرال، بخشها و شهرهای کشور ادامه دارد.

تعریف ملی از واژه فرهنگ:

وجود اصول فدرالیسم و کنترل مضاعف (double subsidierity)، وجود ۴ زبان رسمی و ملی و وجود پیش‌زمینه‌های گوناگون فرهنگی در کشور ارائه تعریف ملی واحد از واژه فرهنگ را با مشکل مواجه ساخته است.

مطالب زیر در خصوص تأمین مالی بنیاد پروهلویتا (Pro Helvetia) طی سال (۲۰۰۲-۲۰۰۰) که از طرف دولت فدرال به پارلمان تقدیم شده است منعکس‌کننده این گونه پیچیدگیها می‌باشد:

کشور سوئیس از فرهنگ ملی متجانس و هویت ملی شفافی برخوردار نمی‌باشد. فرهنگ عمومی عمدتاً آمیزه‌ای از تلاشهایی است که به منظور حیات تنوع فرهنگی کشور صورت می‌پذیرد. ابعاد مهم این گونه تلاشها، اتخاذ تدابیری است که جهت ارتقاء درک متقابل و ایجاد یکپارچگی و اتحاد میان مناطق مختلف زبانی و فرهنگی کشور انجام می‌گیرد. به همین ترتیب، پروژه‌های فرهنگی به منظور باز کردن باب گفتگو و سازماندهی جلسات مذاکره، مفید و سودمند می‌باشند. لازم به ذکر است که انجام چنین پروژه‌های مبادلاتی شفاف باعث یکپارچگی کشور می‌گردد.

تمرکز زدایی در برابر مرکزگرایی:

طی چند سال گذشته فدرالیسم سوئیس تحوّل جدیدی را تجربه نموده است. ریشه این تحول را می‌بایستی در منطقه گرایی اروپایی، اصول جدید مدیریتی دولت و تقسیم مسئولیت‌های اقتصادی و مالی میان بخشها و شهرهای کشور جستجو نمود. در زمینه سیاست فرهنگی، می‌بایستی هماهنگی موثر میان مسئولان سطوح مختلف دولت اعم از سطوح فدرال، بخش و شهر برقرار گردد. هدف از این گونه اقدامات، شفاف سازی حمایت‌های همه جانبه از فرهنگ و ارتقاء ارزش سیاست فرهنگی در مباحث سیاسی عمومی با در نظر گرفتن اصل کنترل مضاعف می‌باشد.

سیاست‌های زبانی:

بخش مهمی از چشم انداز فرهنگی کشور سوئیس را زبان سوئیسی تشکیل می‌دهد. ماده قانون شماره (VOBV) ویژه زبان که در قانون اساسی جدید کشور ثبت گردیده و تحت نظارت کامل اداره فدرال فرهنگ اجرا می‌گردد در جهت تقویت وجهه کشور سوئیس به عنوان کشوری چند زبانه در خارج از مرزها گام بر می‌دارد. پروهلوتینا (Pro Helvetia) و دیگر سازمانها از ترجمه برخی آثار فرهنگی پشتیبانی به عمل می‌آورند.

رابطه میان رسانه‌ها و فرهنگ:

وجود تنوعات فرهنگی و زبانی در کشور سوئیس چالشی جدید برای رسانه‌های دولتی و خصوصی کشور محسوب می‌گردد. سازمان رادیو و تلویزیون سوئیس با عنوان (SRG) مسئولیت تولید و پخش برنامه‌های رادیو تلویزیونی به چهار زبان را بر عهده دارد. امکانات تولیدی سازمان مذکور در میان کلیه مناطق زبانی و فرهنگی کشور توزیع می‌گردد. کشور سوئیس علاوه بر چند زبانه بودن دارای چندین فرهنگ نیز می‌باشد. برای آن بخش از مناطق کشور نظیر مناطق آلمانی زبان که به زبان فرانسه و ایتالیایی تکلم می‌نمایند، بودجه لازم و اضافی جهت تولید برنامه به زبان‌های محلی در نظر گرفته شده است. تنظیم نظام خبررسانی سوئیس در دو جهت ذیل صورت می‌گیرد:

- آزادی عمل بخش خصوصی کشور جهت مشارکت در زمینه خبررسانی.
- حفاظت از ساختارهای لازم جهت نظام تولیدی خبررسانی دولتی که بیشتر دلایل سیاسی و فرهنگی دارد. بعلاوه تمایلات ویژه‌ای برای حضور گسترده کشور در نظام خبررسانی جهانی وجود دارد، اگرچه رسانه‌های محلی و منطقه‌ای کشور در این خصوص به فعالیت می‌پردازند.

تنوع مطبوعات کشور نمایانگر وجود ساختارهای چندزبانه و فدرالی کشور می‌باشد. در حال حاضر ۹۵ روزنامه در کشور وجود دارند که حداقل چهار روز در هفته منتشر می‌گردند.

قوانین زبانی:

کشور سوئیس دارای ۴ زبان ملی و ۳ زبان رسمی است. زبان‌های رسمی کشور، آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی می‌باشد. زبان *Rhaeto romanic* نیز یکی از زبان‌های رسمی کشور است که به زبان اداری مشهور است.

سازمان خبررسانی دولتی سوئیس (SRG) تعداد ۶ برنامه تلویزیونی به تمامی زبان‌های کشور تولید می‌نماید. و در این میان دولت فدرال توجه ویژه‌ای را به اشاعه فرهنگ (*romanica Rhaeto*) در این برنامه‌ها مبذول داشته است. منابع مالی قابل توجهی جهت پخش برنامه و خبر به زبان‌های فرانسه و ایتالیایی به (SRG) اعطا می‌گردد. صنعت فیلم کشور نیز دارای تعهدات زبانی مشابه است. به عبارت دیگر صنعت فیلم نیز مانند رادیو و تلویزیون موظف به بهره‌گیری از زبان‌های رسمی کشور می‌باشد. در کشور سوئیس توزیع کننده فیلم تنها در صورتی می‌تواند فیلمی را توزیع نماید که حقوق کامل فیلم را قبلاً دریافت نموده باشد.

علاوه بر قوانین و آیین نامه‌های ویژه صنعت فیلم، مقررات و اقدامات مشروحه ذیل نیز نقش مهمی را در صنعت فیلم سوئیس ایفاء می‌نمایند:

- ۱- مقررات و اصول وزارت کشور فدرال در حمایت و پشتیبانی از فیلمنامه، پروژه‌های تولید فیلم و سینمای سوئیس
- ۲- آیین نامه ویژه الزام ثبت فیلم
- ۳- آیین نامه ویژه وضع مالیات‌های صنعت فیلم

تشویق و اهداء جایزه به فیلم‌های منتخب:

جایزه فیلم سوئیس، که از سوی اداره فدرال فرهنگ، سازمان رادیو و تلویزیون سوئیس، فستیوال فیلم لوکارنو، نیون، سالوترن و مرکز فیلم سوئیس اهدا می‌گردد. تقریباً تمامی فیلم‌های سوئیسی با همکاری دیگر کشورهای اروپایی تولید می‌گردند. به همین دلیل کشور سوئیس نقش مهمی را در کانون فیلم‌های اروپایی (*Euro images*) که توسط شورای اروپا تأسیس گردیده ایفاء می‌نماید. کشور سوئیس جهت تولیدات مشترک با ۱۸ کشور جهان موافقتنامه‌هایی را منعقد نموده است.



چین

جغرافیا

جمهوری خلق چین با ۹۵۷۲۹۰۰ کیلومتر مربع وسعت پس از روسیه و کانادا سومین کشور پهناور جهان بوده و با ۱۳۱۷۹۲۵۰۰۰ نفر سکنه پرجمعیت‌ترین کشور جهان است. این کشور از ۲۰ هزار کیلومتر مرز دریایی و ۱۴ هزار کیلومتر مرز زمینی برخوردار می‌باشد. از جمله همسایگان کشور چین می‌توان به کشورهای مغولستان، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، کره شمالی، ویتنام، لائوس، برمه، بوتان، نپال، هند، پاکستان و افغانستان اشاره نمود. حدود ۹۲ درصد جمعیت به نژاد هان و ۸ درصد باقیمانده به اقلیت‌های قومی نظیر زوانک، سانکو، طویی، مایو، اویغور، زخی، توجیا، مغول و تبتی تعلق دارد. زبان رسمی کشور زبان ماندارین و بجز در برخی موارد زبان آموزشی مدارس نیز می‌باشد. این کشور سالانه از ۹ درصد رشد جمعیتی برخوردار می‌باشد. ۷۲ درصد از مردم در مناطق روستایی زندگی می‌کنند. کشور چین با ۲۲ استان و ۵ منطقه خود مختار، کشوری در حال توسعه است. کشور چین بزرگترین کشور در حال توسعه جهان است که از بزرگترین نظام آموزشی نیز برخوردار می‌باشد.

تقسیمات کشوری

جمهوری خلق چین به ۲۲ استان (به استثنای تایوان) و ۵ منطقه خود مختار تقسیم می‌گردد که دو منطقه آن مسلمان نشین است. چهار منطقه کشور نیز از شهرداری مستقل برخوردار است که تحت نظارت دولت مرکزی اداره می‌گردند. گفتنی است بیش از دو هزار شهرستان نیز در کشور چین وجود دارد.

از جمله مهمترین استان‌های کشور می‌توان به سی چوان، شاندونگ، خوننان، جیانگ سوخه بی، واندونگ، آنخوی، خه جیانگ، لیاپونینگ، یوننان، شانسی، چیانسی، جیانگشی، شانسی، هیلونجیانگ، رئیجو، فوجیان، چینگ خای، جی لین، گانسو، خنان و خاینان اشاره نمود. از جمله مناطق خود مختار کشور نیز می‌توان به مغولستان داخلی، گوانشی، چوانگ، سین کیانگونین و شیایوخی (۲ منطقه مسلمان نشین) اشاره نمود. مناطق ویژه ی شهرداری چین نیز از پکن، شانگ های، تیان جین و چونگ چن متشکل می‌گردد. از جمله مناطق متعلق به کشور چین که بعدها استقلال یافته و تحت عنوان مناطق خودمختار شناخته شدند می‌توان به مناطق ذیل اشاره نمود:

• **تایوان:** طی سال ۱۹۴۹ پس از آن که نیروهای کمونیست به رهبری «مائو تسه دونگ» به سرزمین اصلی چین تسلط یافتند، نیروهای ملی گرا به رهبری «چیانگ کامی چینگ» به جزیره تایوان گریخته و تحت حمایت آمریکا حکومت چین ملی را بنیان نهادند. شعار رئالیستها در آن اثنا، رهایی سرزمین چین از سیطره کمونیستها بود. پس از برقراری مناسبات رسمی سیاسی میان چین و آمریکا طی ژانویه ۱۹۷۹ موقعیت تایوان تضعیف و حمایت‌های علنی آمریکا از تایوان کاهش یافت. با این حال بسیاری از سرمایه داران منتفذ آمریکایی همچنان از تایوان حمایت می‌نمایند. جزیره تایوان از لحاظ استراتژیک و بازرگانی جزیره مهمی به شمار می‌رود و به این دلیل کشور چین از این جزیره همچنان به عنوان جزیی از سرزمین اصلی خود یاد نموده و با موجودیت کشور مستقلی تحت نام تایوان مخالفت می‌نماید. از این روی کشور چین اعلام نموده که تایوان با حفظ اجتماعی و اقتصادی خود به صورت یک منطقه خود مختار باید به سرزمین اصلی ملحق گردد. طی سال‌های اخیر با رفع پاره‌ای از موانع، روابط اقتصادی، تجاری و ارتباط مردمی و رسمی دو طرف تنگه رو به افزایش گذارده است. از نوامبر ۲۰۰۱ منطقه خود مختار تایوان همزمان با کشور چین به عضویت سازمان تجارت جهانی پذیرفته شد.

• **هنگ کنگ:** منطقه هنگ کنگ از ۳۰ جزیره بزرگ و کوچک متشکل گردیده و

سومین مرکز مهم مالی دنیا به شمار می‌رود. این منطقه از ۱۰۹۲ کیلو متر مربع وسعت و ۶۷۸۰۰۰۰ نفر جمعیت برخوردار می‌باشد که ۹۵ درصد آن چینی می‌باشند. تولید ناخالص داخلی این منطقه طی سال ۲۰۰۰ بالغ بر ۱۲ میلیون دلار هنگ کنگ برآورد شده است. سالانه حدود ۱۳ میلیون نفر از این جزیره دیدن می‌کنند.

لازم به ذکر است که سهم عمده سرمایه‌گذاری‌های صورت گرفته در کشور چین متعلق به سرمایه‌داران هنگ کنگی و تایوانی است. طی سال ۱۸۳۹ به دنبال جنگ‌های تریاک، این بخش از خاک چین به اشغال انگلیسی‌ها درآمده و در سال ۱۸۹۸ این جزیره و تعدادی از جزایر اطراف آن به مدت ۹۹ سال تا سال ۱۹۹۷ به اجاره انگلستان درآمد. پس از برقراری مذاکرات مفصل و طولانی میان چین و انگلستان نهایتاً دو کشور طی سال ۱۹۸۴ به امضای موافقتنامه‌هایی مبنی بر حاکمیت مجدد چین بر این جزیره مبادرت نمودند. طبق این قرار داد دولت چین متعهد به حفظ نظام سرمایه‌داری، سیستم قضایی و آزادی‌های فردی و اجتماعی هنگ کنگ به مدت ۵۰ سال گردیده است.

• **ماکائو:** جزیره کوچکی در نزدیکی شهر «جوخای» واقع در جنوب چین و در مجاورت «هنگ کنگ» است که از ۶ مایل مربع مساحت و ۴۵۰ هزار نفر جمعیت برخوردار می‌باشد. تا سال ۱۹۹۹ این منطقه، مستعمره دولت پرتغال محسوب گردیده و از سیستم اقتصاد آزاد برخوردار بود. این در حالیست که براساس موافقتنامه‌ای که طی مارس ۱۹۸۷ میان ۲ کشور چین و پرتغال به امضاء رسید، از سال ۱۹۹۹ حاکمیت سرزمین ماکائو به دولت چین باز گردانده شد.

پایتخت چین

مرکز اداری، سیاسی و فرهنگی کشور چین، شهر تاریخی پکن است که به احتساب حومه از وسعتی معادل ۱۶/۰۰۸ کیلومتر مربع و جمعیتی بالغ بر ۱۰/۷۱۷/۰۰۰ میلیون نفر در سال ۲۰۰۵ برخوردار می‌باشد. به استثنای دوره زمانی کوتاه پیش از پیروزی انقلاب کمونیستی چین که شهر «نانجینگ» به عنوان پایتخت این کشور مطرح بود، در سایر دوره‌های زمانی شهر پکن برای مدت بیش از ۸۰۰ سال پایتخت سلسله‌های مختلف امپراتوری چین بوده است.

سیستم حکومتی

سیستم حکومتی چین، جمهوری خلق و مبتنی بر حاکمیت مطلق حزب کمونیست است. بر اساس قانون اساسی کشور، حزب کمونیست بر عملکرد ۷ ارگان مندرج

در قانون اساسی نظارت کامل داشته و قانون اساسی این کشور، از زمان تاسیس جمهوری خلق چین تاکنون ۵ بار اصلاح شده و متن نهایی آن طی سال ۱۹۹۲ به تصویب رسیده است.

از جمله مهمترین ارگان‌های حکومتی کشور چین می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- ۱- کنگره ملی خلق (مجلس نمایندگان)
 - ۲- ریاست جمهوری
 - ۳- شورای دولتی
 - ۴- حکومت‌های محلی (استانها)
 - ۵- دادگاه عالی خلق
 - ۶- دادستانی عالی خلق
 - ۷- کنفرانس مشورتی - سیاسی خلق
- گفتنی است که در کشور چین تفکیک کامل قوا وجود نداشته و تعدادی از مقامات دولتی و حزبی عضو مجلس نیز می‌باشند.

حزب کمونیست چین

حزب کمونیست چین از کمیته مرکزی، دفتر سیاسی کمیته مرکزی و کمیته دائم متشکل می‌گردد. کمیته دائم بالاترین نهاد تصمیم گیرنده کشور است که خود از ۷ عضو تحت عناوین ذیل متشکل می‌گردد:

- ۱- دبیرکل و رئیس کمیسیون مرکزی نظامی حزب کمونیست (رئیس جمهور)
- ۲- نخست وزیر
- ۳- رئیس کنگره خلق
- ۴- رئیس مجلس سیاسی - مشورتی خلق
- ۵- معاون رئیس جمهور
- ۶- عضو کمیته دائم دفتر سیاسی حزب کمونیست

کنگره ملی خلق چین (مجلس نمایندگان)

کنگره ملی خلق چین بالاترین ارگان قانونگذاری کشور محسوب می‌گردد. کنگره خلق از ۲۹۷۸ نفر عضو برخوردار می‌باشد که برای مدت ۵ سال توسط کنگره‌های محلی انتخاب می‌گردند. کنگره ملی، به برپایی اجلاس عمومی سالیانه مبادرت نموده و کمیته دائمی آن نیز که متشکل از معاونین کنگره و تعدادی از نمایندگان برگزیده است، تشکیل جلسه می‌دهد. از جمله اهم وظایف کنگره می‌توان به تدوین یا اصلاح قانون اساسی،

وضع قوانین جدید، تصویب طرحها و لوایح و تصمیم گیری در خصوص سیاست‌های جنگ و صلح و انتخاب و عزل رئیس جمهور، رئیس کمیسیون نظامی، رئیس دیوان عالی کشور، نخست وزیر و اعضاء کابینه اشاره نمود. علاوه بر این واحدهای کوچکی از کنگره محلی خلق در سطح ایالتها، شهرستانها و شهرکها فعالیت دارند که اعضاء آن توسط مردم انتخاب می گردند. گفتنی است که وظیفه کنگره‌های محلی نظارت بر اجرای صحیح قانون اساسی و سایر قوانین کشور در سطوح مختلف جامعه است.

ریاست جمهوری

مقام ریاست جمهوری از نظر سلسله مراتب پس از دبیرکل حزب قرار دارد. از جمله اهم وظایف وی می‌توان به ابلاغ قوانین مصوب کنگره به دستگاه‌های اجرایی، معرفی نخست وزیر و معاونین به کنگره، اعطای نشان‌های دولتی، اعلام جنگ، حکومت نظامی و بسیج عمومی و دریافت استوارنامه کارداران خارجی، عزل و نصب کارداران چینی مستقر در خارج از کشور و تأیید قراردادهای منعقد با دول خارجی، اشاره نمود.

شورای دولتی

شورای دولتی، ارگان اجرایی و یا در واقع همان هیئت دولت است که بر نخست‌وزیر، معاونین نخست‌وزیر، مشاورین عالی دولت و رؤسای کمیسیون‌ها، دبیرکل شورای دولتی و وزرا مشتمل می‌گردد. در حال حاضر نخست وزیر عهده‌دار سمت ریاست شورای دولتی چین می‌باشد.

دادگاه عالی خلق چین

دادگاه‌ها و دادستانی‌های خلق با همکاری نهادها و سازمان‌های امنیتی عهده دار مسئولیت نظارت بر اجرای عدالت و رعایت قوانین کشور می‌باشند. ارگان‌های امنیتی نیز عهده دار مسئولیت تحقیق و پی گیری موارد جرم و جمع آوری و ارائه مدارک مستند به دادگاه‌ها می‌باشند. دادگاه‌ها در ۴ سطح مختلف طبقه بندی شده‌اند که از آن جمله می‌توان به دادگاه عالی خلق، دادگاه‌های استانی، دادگاه‌های شهرستانی و دادگاه‌های بخشی اشاره نمود. دادگاه عالی خلق بالاترین مرجع قضائی کشور است که تحت نظارت مستقیم کنگره ملی خلق قرار دارد. دادستانی‌های خلق نیز تحت نظارت دولت فعالیت داشته و عهده دار مسئولیت نظارت بر اجرای عدالت می‌باشند. گفتنی است که نهادهای مذکور خود از دادستانی عالی خلق، دادستانی‌های محلی و دادستانی‌های ویژه متشکل می‌گردد.

کنفرانس مشورتی - سیاسی خلق چین

کنفرانس مشورتی - سیاسی خلق چین نهادی است که با نظارت بر اوضاع جاری کشور پیشنهادهایی در خصوص برطرف نمودن مشکلات و مسائل سیاسی و اجتماعی جاری کشور به دولت ارائه می‌نماید. گفتنی است که سازمان مذکور در دوران اولیه فعالیت خود که به سال‌های آغازین انقلاب کمونیستی چین باز می‌گردد، نقش ارگان قانون‌گذار کشور را بر عهده داشته و به جای کنگره ملی فعالیت می‌نموده است. بعدها با تشکیل کنگره ملی خلق، نقش سازمان فوق کاهش یافته و به مجلس مشورتی تغییر وضعیت داد. درحال حاضر نقش این سازمان، ضمن نظارت و ارائه مشاوره در خصوص سیاست‌ها و برنامه‌های عمده حزب کمونیست، درصدد برقراری تماس و وحدت میان گروه‌های اجتماعی، احزاب سیاسی و شهروندان چینی تبار مقیم خارج می‌باشد.

تاریخچه معاصر چین

نظام امپراتوری چین با سابقه چندین هزار ساله، طی انقلاب سال ۱۹۱۱ به رهبری دکتر سون یات سن سرنگون شد. این انقلاب نیز به تدریج در اثر پراکندگی و انشقاق نیروهای موثر آن، رو به افول گذاشت. تا اینکه طی سال ۱۹۴۹ با پیروزی نیروهای کمونیست، جای خود را به رژیم جمهوری خلق چین داد. رژیم مذکور طی نخستین سال‌های تشکیل خود به کمک‌های اقتصادی و نظامی اتحاد جماهیر شوروی سابق متکی بود، اما مائو که در صدد تعقیب خط مشی سوسیالیستی براساس افکار خود و الزامات جامعه چین بود به تدریج با شوروی سابق که خود را رهبر و پیشرو کشورهای سوسیالیستی جهان می‌دانست اختلاف نظر پیدا کرده و این اختلاف منجر به تیرگی روابط دو کشور طی سال ۱۹۶۰ و بروز درگیری‌های مرزی در اواخر دهه ۶۰ گردید. در پی این رویداد، کشور چین درصدد تقویت مناسبات خود با ژاپن و کشورهای غربی برآمد. در اوایل دهه ۱۹۷۰ اغلب کشورهای صنعتی غرب، دولت جمهوری خلق چین را به رسمیت شناخته و طی سال ۱۹۷۱ این کشور به عوض تایوان کرسی چین در سازمان ملل متحد را در اختیار گرفت. مقارن با تیرگی روابط چین و اتحاد جماهیر شوروی و خروج کارشناسان روسی از چین، مائو به اجرای برنامه‌هایی جهت خودکفایی اقتصادی مبادرت نمود که از جمله مهم‌ترین این برنامه‌ها می‌توان به (برنامه جهش بزرگ به پیش) اشاره نمود که با توفیق چندانی همراه نبود. طی سال ۱۹۶۶ مائو به منظور مبارزه با اندیشه‌های بورژوا لیبرالی و مقابله با مخالفین خود که از گرایشات سرمایه داری برخوردار بودند، به اعلان انقلاب فرهنگی مبادرت نمود. در این اثنا،

گارد‌های سرخ متشکل از دانشجویان و کارگران طرفدار مائو به اقداماتی افراطی مبادرت نموده و بسیاری از روشنفکران، اساتید دانشگاه‌ها و مقامات بلند پایه جهت انجام بیگاری به روستاها و اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شدند. رهبران فعلی چین از دوران ۱۰ ساله انقلاب فرهنگی کشور تحت عنوان دوره هرج و مرج و رکود فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه یاد می‌کنند. در این اثنا بود که (لیوشائوچی) رئیس جمهور (دنگ شیائو پینگ) دبیر کل وقت حزب از مناصب خود خلع گردیدند. طی سال ۱۹۷۶ خواکوفنگ قدرت را به دست گرفته و همسر مائو و یارانش که از عناصر افراطی انقلاب فرهنگی به شمار می‌آمدند، بازداشت شدند.

به این ترتیب برای بار دیگر، دنگ شیائوپینگ در صحنه سیاسی کشور ظاهر شد. در مارس ۱۹۸۲ تشکیلات حکومتی دستخوش تغییرات زیادی شده و پست دبیر کل حزب که در زمان انقلاب فرهنگی حذف شده بود، مجدداً ایجاد و خویائو بانگ عهده دار آن گردید. طی سال ۱۹۸۳، پست ریاست جمهوری نیز که از زمان انقلاب فرهنگی حذف شده بود مجدداً برقرار شده و شیان نیان به این سمت برگزیده شد. بدین ترتیب پایه‌های قدرت دنگ شیائوپینگ که طرفدار سیاست معتدل و پراگماتیک بود، مستحکم گردید. به دنبال آغاز جنبش دانشجویی طی سال ۱۹۸۷ خویائو بانگ از سمت خود برکنار و جائوزیانگ نخست وزیر وقت به دبیر کلی حزب برگزیده شد. مرگ خویائو بانگ زمینه گسترش حرکت‌های دانشجویی را فراهم آورد. این تظاهرات در شهرهای بزرگ چین گسترش یافت. در پکن تظاهرات به شدت سرکوب شده و جائوزیانگ، چنانگ زمین شهردار سابق و دبیر کل وقت حزب کمونیست شانگ‌های به سمت دبیر کلی حزب کمونیست چین برگزیده شد.

سیاست خارجی

سیاست خارجی کشور چین برگسترش رابطه با کلیه کشورها جدا از گرایشات ایدئولوژیک و پرهیز از هرگونه درگیری استوار می‌باشد. از جمله مهمترین پایه‌ها و اصول سیاست خارجی کشور چین می‌توان به ۵ اصل ذیل اشاره نمود:

- ۱- احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها
 - ۲- عدم تجاوز به حقوق سایر کشورها
 - ۳- عدم مداخله در امور سایر کشورها
 - ۴- نیل به اتخاذ سیاست کسب منافع متقابل در برقراری رابطه با سایر کشورها
 - ۵- برقراری هم زیستی مسالمت آمیز با سایر کشورها
- از آنجاییکه کشور چین به عنوان یک کشور جهان سوم و در حال توسعه، جهت

پیشرفت و نیل به توسعه ملی خود نیازمند ثبات و آرامش در همسایگی خود و برخورداری از محیط امن بین المللی است، لذا به تلاش در جهت پرهیز از هرگونه برخورد نظامی و حتی مناقشات سیاسی با سایر کشورها مبادرت می‌نماید. این کشور هم زمان با توسعه مناسبات خود با کشورهای جهان سوم به عنوان یکی از اولویتهای سیاست خارجی خود در راستای کسب اعتبار بین المللی بیشتر و به ویژه کشورهای آسیایی و آفریقایی، جهت تحکیم روابط خود با کشورهای توسعه یافته صنعتی نظیر ژاپن، آمریکا و اروپا غربی نیز اهمیت ویژه‌ای قائل است، چراکه کشورهای مذکور به عنوان منابع اصلی تامین سرمایه و تکنولوژی مورد نیاز کشور چین جهت اجرای برنامه اصلاحات اقتصادی به شمار می‌آیند. این درحالیست که کشور چین در روند برقراری روابط خود با کشورهای غربی با مشکلاتی نیز مواجه است که عمدتاً ناشی از اختلاف نوع نظام‌های سیاسی می‌باشد. کشور چین همچنین مایل است، جایگاه مطلوب تری در نظم نوین جهانی به خود اختصاص داده و از سهم بیشتری در مشارکت و اداره امور جهانی برخوردار باشد.

ساختار نظام آموزشی

نظام آموزشی جمهوری خلق چین بر مقاطع آموزش ابتدایی، مقدماتی و تکمیلی متوسطه و آموزش عالی مشتمل می‌گردد. آموزش مقاطع ابتدایی و مقدماتی و تکمیلی متوسطه اجباریست. کودکان رده سنی ۶ سال بدون در نظر گرفتن جنسیت، ملیت و نژاد از برنامه‌های آموزش رایگان بهره مند می‌گردند. در صورت شرایط خاص، با ضمانت خانواده سن آموزش کودک به ۷ سالگی بالغ می‌گردد. در این کشور، گذراندن آموزش پایه ۹ ساله اجباری است. به عبارت دیگر هر دانش آموز می‌باید حداقل مدت زمان ۹ سال به مدرسه برود. دانش آموزان ملزم به گذراندن دوره ابتدایی و مقدماتی متوسطه بوده و پس از قبولی در آزمون‌های کلیه مقاطع از حق ورود به دانشگاه برخوردار می‌گردند. جهت ورود به مراکز آموزش متوسطه فنی و حرفه‌ای نیز قبولی در آزمون ورودی الزامی است. در کشور چین، توسعه نظام آموزشی در اولویت قرار دارد. سیاست مربوط به پیشرفت کشور بر مبنای آموزش پایه و رایگان به دانش آموزان به مدت ۹ سال به اصلاح نظام آموزشی کشور منجر گردیده است. مدرنیزه شدن جهان در آینده عامل اصلی این توسعه می‌باشد. نظام آموزشی چین به مراحل ذیل تقسیم می‌گردد:

مقطع آموزش پیش دبستانی ویژه کودکان رده‌های سنی ۵-۳ سال

مقطع آموزش ابتدایی ویژه دانش آموزان رده‌های سنی ۱۱-۶ سال

عمده مراکز آموزش ابتدایی کشور توسط مقامات آموزشی محلی اداره می‌شوند. گفتنی است که مدارس خصوصی ابتدایی نیز فعالیت داشته و شهریه دریافت می‌دارند. مدارس مقدماتی و تکمیلی متوسطه نیز ویژه دانش آموزان رده‌های سنی ۱۷-۱۲ سال می‌باشد. این مدارس توسط مقامات و مسئولان محلی اداره می‌گردد. اغلب مدارس متوسطه خصوصی آموزش فنی و حرفه‌ای ارائه می‌دهند اما کیفیت آموزش ارائه شده توسط این مدارس با مدارس دولتی یکسان است با این وجود فارغ التحصیلان مدارس متوسطه خصوصی جهت ورود به دانشگاه‌ها از آمادگی بیشتری برخوردار می‌باشند. دانش آموزانی که مقطع مقدماتی متوسطه را به پایان رسانده‌اند می‌توانند به مدت ۳ تا ۵ سال در مدارس متوسطه فنی و حرفه‌ای ادامه تحصیل دهند. جهت ورود به دانشگاه‌ها، دانش آموزان ملزم به حضور در آزمون ورودی که هر ساله در ماه جولای برگزار می‌گردد، می‌باشند. گفتنی است که در این دوره شرایط سنی خاصی برای داوطلبان وجود نداشته و گزینش دانشجو بر مبنای نمرات او در آزمون مذکور صورت می‌گیرد. آن دسته از دانش آموزانی که پذیرفته نشده‌اند جهت ادامه تحصیل باید به دانشکده‌های خصوصی بروند. شهریه چنین مؤسساتی بیشتر از شهریه دانشگاه‌ها دولتی است. از سال ۱۹۵۰ کشور چین مبادرت به پذیرش دانشجوی خارجی نموده است، در حال حاضر تعداد دانشجویان خارجی بیش از ۴۱۰۰۰ نفر است که به ۱۲۵ کشور جهان تعلق داشته و در کلیه رشته‌ها و مقاطع تحصیلی به تحصیل مبادرت می‌نمایند. دانشجویان خارجی از نیازهای آموزشی متفاوتی برخوردار می‌باشند. معمولاً در دانشگاه‌های چین آموزش متفاوتی برای این دسته از دانشجویان ارائه می‌شود. نظام آموزشی چین بر مبنای هماهنگی با موازین حکومت کمونیستی سازمان یافته و وزارت آموزش به تعیین اکثریت قوانین مربوطه مبادرت می‌نماید. این وزارت خانه مهمترین نهادی است که مسئولیت تدوین قوانین حاکم بر تشکیلات آموزشی کشور را بر عهده داشته و در جهت نظارت و حمایت مالی دولت از برنامه‌های آموزشی سیاست گذاری می‌نماید. وزارت خانه فوق به هماهنگی فعالیت‌های مختلف دولت با اهداف نظام آموزش (هماهنگی میان برنامه‌های آموزشی دوره‌های ابتدایی و آموزش عالی) مبادرت می‌نماید. دولت، اشخاص و گروه‌های مختلف از آموزش عالی حمایت و مقامات محلی نیز نقش مهمی در آموزش پایه ابتدایی ایفا می‌نمایند. علاوه بر نقش مدیریتی طی سه سال آموزش پایه نقش مقامات استانی در مدیریت آموزش عالی نیز در حال افزایش است. مقامات محلی، به اداره مدارس ابتدایی از محل بودجه محلی مبادرت نموده و دولت نیز به اداره دانشگاه‌ها از محل درآمد ملی مبادرت می‌نماید. این در حالی است که نمایندگی‌هایی در سطح استانی به فراهم آوری تسهیلاتی برای

مقطع ابتدایی با مشارکت مقامات محلی در جهت تامین هزینه‌ها مبادرت می‌نماید. بررسی و پیشبرد فعالیت‌های آموزشی جزئی از نظام آموزش محلی قلمداد شده و حمایت مردمی در خصوص تامین هزینه‌های آموزشی گسترش یافته است. با وجود حمایت‌های مختلف از سال ۱۹۷۸ دولت به اختصاص بودجه بیشتری به نظام آموزشی کشور مبادرت نموده است. در سال ۱۹۸۶ قانون آموزش پایه تصویب شده و طی چند سال این قانون مرحله به مرحله به اجرا درآمد. جهت برآوردن نیازهای آموزش پایه هر کودک چینی ملزم به گذراندن برنامه‌های آموزشی پنج ساله در مدارس ابتدایی و چهار ساله در مراکز مقدماتی متوسطه و یا شش سال در مدارس ابتدایی و سه سال در مراکز مقدماتی متوسطه می‌باشد. در برخی مناطق کشور اجرای کامل این قانون امکان پذیر نبوده است از این روی در قوانین جدید کشور چین به سه منطقه شهرها و نواحی که از لحاظ اقتصادی پیشرفت کرده اند، شهرهای کوچک و روستاها و مناطق محروم تقسیم می‌گردد. در هر یک از این مناطق شرایط گوناگونی جهت اجرای برنامه‌های آموزش پایه حاکم است. در مناطق پیشرفته این آموزش کاملاً اجرا می‌گردد. آمارها نشان می‌دهد آموزش ابتدایی در این مناطق که ۹۱ درصد از جمعیت را در خود جای داده فراگیر است. در مناطق روستایی که ۱۰ تا ۲۰ درصد جمعیت را شامل می‌گردد. اجرای آموزش پایه بر مبنای عدم رشد اقتصادی صورت گرفته و اجرای آن یک هدف و نه واقعیت است. غیر از آموزش پایه، تحصیلات بر مبنای شایستگی‌ها و با هزینه تامین شده از سوی دولت و منابع خصوصی صورت می‌گیرد. نظام آموزشی چین برگرفته از نظام آموزشی روسیه است و از زمان تشکیل جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ به اجرا درآمد. برای حمایت از حقوق نژادها و اقوام مختلف برنامه‌های آموزشی پیچیده‌ای طی پنجاه سال گذشته شکل گرفته است. در حال حاضر نظام آموزشی کشور چین از چهار بخش اصلی تشکیل آموزش پایه، آموزش پلی تکنیکی و حرفه‌ای، آموزش عالی و آموزش بزرگسالان متشکل می‌گردد.

آموزش پایه شامل مقاطع پیش دبستانی، دوره آموزشی شش ساله دوره ابتدایی، آموزش ۳ ساله دوره مقدماتی متوسطه و سه سال دوره تکمیلی متوسطه مشتمل می‌گردد. در حال حاضر آموزش پایه از آموزش اجباری فراتر رفته و دوره تکمیلی متوسطه را نیز در برمی گیرد. پس از به اجرا درآمدن برنامه‌های آموزش اجباری طی سال ۱۹۸۶ اهمیت این مسئله در مناطق شهری و روستایی متفاوت بوده است. در شهرها دوره تکمیلی متوسطه نیز به آموزش اجباری افزوده شد اما در مناطقی که از رشد اقتصادی کمی برخوردار بوده از تحصیلات پایه به نه سال آموزش پایه محدود شده است. طبق آمار به دست آمده طی سال ۱۹۹۹ تعداد مدارس ابتدایی کشور بر ۵۸۲ هزار و تعداد دانش آموزان

بر ۱۳۵/۵ میلیون بالغ می‌گردد. این در حالی است که در حال حاضر نرخ ثبت نام کودکان در مدارس ابتدایی تا ۹۹ درصد تخمین زده شده است. طبق آمار به دست آمده طی سال ۱۹۹۹ هم چنین تعداد مدارس مقدماتی متوسطه نیز بر ۶۴۴۰۰ مدرسه بالغ می‌گردد. آموزش حرفه‌ای عمدتاً شامل آموزش‌های تخصصی، تکنیکی، حرفه‌ای - تکنیکی کوتاه مدت می‌باشد. طی ۲۰ سال اخیر به علت رشد سریع اقتصادی، این بخش‌ها سریعاً توسعه یافتند. طبق آمار به دست آمده طی سال ۱۹۹۷ تعداد مدارس حرفه‌ای - پلی تکنیکی کشور بر ۳۳۴۶۴ مدرسه با ۱۸ میلیون دانش آموز بالغ می‌گردد. علاوه بر این در تعداد ۲۱۰۰ مرکز مهارت‌های فنی و تکنیکی در قالب دوره‌های کوتاه مدت آموزشی ارائه می‌گردد که هر ساله بالغ بر یک میلیون دانش آموز در این مراکز آموزش می‌بینند. آموزش عالی در سیاست‌های آتی کشور چین از اهمیت بسزایی برخوردار است. طی سال ۱۹۹۵ حدود ۳۰ درصد از فارغ‌التحصیلان مدارس متوسطه به دانشگاه‌ها راه یافته و باقی در مراکز فنی و حرفه‌ای به تحصیلات خود ادامه داده‌اند. آن دسته از دانش آموزانی که قصد ورود به دانشگاه را دارند ملزم به حضور در آزمون ورودی با دیگران می‌باشند تا در یکی از دانشگاه‌ها پذیرفته شوند. طی سال‌های گذشته تقریباً کلیه دانشجویان از بورس تحصیلی بهره‌مند شده و از حق انتخاب جهت ادامه تحصیل برخوردار بوده‌اند. طی سال‌های اخیر بدون افزایش کمک‌های مالی دولت از برنامه‌های دراز مدت برای توسعه آموزش عالی استفاده شده است. در حال حاضر اکثر دانشجویان به پرداخت بخشی از هزینه‌های آموزشی مبادرت می‌نمایند که این مسئله خود به افزایش تعداد دانشجویان دوره‌های آموزش از راه دور با هزینه کمتر تحصیلی منجر گردیده است. هر دانشجو قبل از ورود به دانشگاه و طی دوره آموزشی ۱ ساله به گذراندن دروس مربوط به علوم سیاسی در جهت آشنایی با سیاست‌های کشور می‌پردازد. همان گونه که قبلاً نیز بدان اشاره شد قبل از سال ۱۹۸۵ دولت چین به کلیه دانشجویان کمک هزینه تحصیلی اعطا می‌نمود و این درحالی است که پرداخت شهریه توسط دانشجویان در زمره برنامه‌های جدید آموزشی کشور است. از سال ۱۹۸۵ قانونی مبنی بر اعطای انحصاری بورس تحصیلی به دانشجویان ممتاز به تصویب رسید. بر اساس این قانون آن دسته از دانشجویانی که ملزم به ارائه خدمت پس از اتمام تحصیلات به مدت شش سال می‌باشند. اعطای بورس براساس شایستگی دانشجو (سلامت جسمانی و اخلاقی) اوست. طی این سال‌ها تعداد دانشجویان رشته‌های علمی و کاربردی نیز افزایش یافته است.

آموزش پیش دبستانی

آموزش پیش دبستانی همواره به عنوان یکی از مقاطع آموزشی کشور چین مدنظر

قرار داشته است. در نواحی شهری، آموزش پیش دبستانی عمدتاً در کودکانستان ارائه گردیده و مدت زمان سه، دو یا یک سال به طول می‌انجامد. گفتنی است که مراکز فوق بصورت تمام وقت، پاره وقت و یا پانسیون فعالیت می‌نمایند. در نواحی روستایی آموزش پیش دبستانی عمدتاً بصورت کلاس‌های نگهداری اطفال و کودکانستان‌های فصلی است. در مناطق باستانی، قومی، دور افتاده و فقیرنشین کشور علاوه بر آموزش پیش دبستانی طبیعی و معمول، آموزش غیر معمول با اشکال مختلف از قبیل مراکز فعالیتی کودکان، مراکز تفریحی و مراکز آموزشی متحرک «کاروان» فعالیت دارند. در این مقطع، کودکان رده سنی ۳ تا ۶ سال به کودکانستان نزدیک خانه خود رفته و در آنجا به تعلیم موضوعات اصلی و زبان بومی خود مبادرت می‌نمایند. آن‌ها بازی می‌کنند، می‌رقصند و آواز می‌خوانند. در این مقطع به کودکان ارزش حقیقت، مهربانی و زیبایی آموخته می‌شود. در کشور چین آموزش کودکان جدی گرفته می‌شود زیرا شخصیت هر فرد طی سال‌های اولیه شکل می‌گیرد. طی سال‌های اخیر، سیاست آموزشی پیش‌دبستانی با توسعه چشمگیری روبرو بوده است. طی سال‌های اخیر برنامه‌های آموزش پیش دبستانی در شهرهای بزرگ و متوسط کشور گسترش یافته است. این در حالی است که برنامه‌های آموزش پیش دبستانی در نواحی روستایی، دورافتاده و فقیرنشین نیز از رشد چشمگیری برخوردار بوده است به نحوی که طی سال ۱۹۹۸، از میان ۱۱ استان جنوب غربی و شمال غربی کشور بالغ بر ۳۹/۹ درصد از کودکان نواحی فقیرنشین از برنامه‌های آموزش پیش دبستانی سه ساله دولتی و ۶۶/۷ درصد نیز از برنامه‌های یکساله آموزش پیش دبستانی بهره‌مند گردیده اند. از جمله مهم‌ترین مزایای کودکانستان‌ها و مراکز پیش دبستانی کشور چین به ترکیب امور مراقبتی و آموزشی کودکان در جهت رشد بدنی، اخلاقی، فکری و زیبایی شناسی کودکان در اجزاء موزون و آمادگی آنان جهت بهره برداری از آموزش مدرسه‌ای ضابطه‌مند اشاره نمود. فعالیت‌های آموزشی مراکز پیش دبستانی در ساختاری متشکل، هدفمند و چند جانبه از آموزش هدایت‌کننده به سوی تقویت و توانمندسازی و رشد ذهنی کودکان سازمان یافته است. علاوه بر پرداختن به فعالیت‌های تفریحی کودکان که بخش اصلی فعالیت‌های مراکز پیش دبستانی است، فراهم سازی محیط مناسب جهت ایجاد شرایط و فرصتهایی جهت مواجهه واقعی کودک با مسائل و مشکلات زندگی و تقویت درک معانی از اهم اهداف این گونه مراکز محسوب می‌گردد. در جهت ارتقاء کیفیت مدیریت مراکز پیش دبستانی، دولت به اتخاذ سری قواعد دسته بندی شده مشتمل بر «نظام مدیریتی و نظام کاری کودکانها» بر پایه اصول علمی مدیریتی مبادرت نموده است. دولت چین همچنین به طراحی نظام‌ها و قوانینی در جهت ارزیابی کیفیت کاری معلمان

و برآورد توانایی‌های آنان اقدام نموده است.

اولیتهای آموزشی

از جمله مهمترین اولیتهای آموزشی مقطع آموزش پیش دبستانی در کشور چین می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- توسعه سرمایه گذاری‌های خارجی در حوزه آموزش پیش دبستانی

۲- تأمین سلامت و بهداشت کودکان

۳- اجباری سازی درس انگلیسی در دوره‌های آموزش پیش دبستانی

باتوجه به روند رو به افزایش علاقه والدین به آماده سازی فرزندان خود برای آینده، درس انگلیسی در مهدهای کودک شهرهای بزرگ کشور چین به ویژه شهر پکن به صورت اجباری در آمده و در بسیاری از مهدهای کودک، از معلمین انگلیسی و کاندایی جهت تدریس دروس انگلیسی استفاده می‌شود. بنا بر آمار منتشره، بیش از ۳ هزار مؤسسه آموزش زبان خارجی، در کشور چین فعالیت دارند که درآمد آنها بر ۱۰ میلیارد یوان (معادل ۱/۲ میلیارد دلار آمریکا) بالغ می‌گردد.

معضلات آموزشی

از جمله مهمترین مشکلات پیش روی آموزش مقطع پیش دبستانی می‌توان به افت راندمان نظام آموزش پیش دبستانی اشاره نمود. در قانون آموزش و پرورش چین بطور واضح آمده است که آموزش و پرورش کودکان پیش دبستانی نخستین مرحله آموزش و پرورش و بخش مهمی از برنامه‌های آموزشی دولت است. این نوع آموزش در “برنامه اجرایی ارتقا آموزش و پرورش چین طی قرن ۲۱” پیش بینی شده و در آن آمده است که آموزش و پرورش کیفی و توانمند باید از مقطع آموزش پیش دبستانی آغاز گردد. این در حالیست که از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۱ تعداد مراکز آموزش پیش دبستانی و شمار کودکان تحت تعلیم این مراکز با سیر نزولی مواجه بوده است. تعداد مراکز آموزش پیش دبستانی سراسر چین از ۱۸۰ هزار باب به ۱۱۰ هزار باب و شمار کودکان حاضر در این مراکز نیز از ۱۱۲ / ۲۷ میلیون نفر به ۲۱۸ / ۲۰ میلیون نفر و نسبت کودکان رده‌های سنی ۳ تا ۶ سال از ۴۱ درصد به ۳۴ درصد کاهش یافته است. علت اصلی این مسئله آن است که برخی از دولت‌های محلی به آموزش و پرورش پیش دبستانی اهمیت نداده و بر این عقیده‌اند که آموزش و پرورش پیش دبستانی بخشی از آموزش اجباری محسوب نمی‌گردد. در زمان اجرای کوچک سازی ساختار اداری دولت، برخی از سازمان‌های اداری مرتبط با آموزش پیش دبستانی حذف شده و آموزش کودکان دبستانی تحت نظارت دولت قرار نگرفته است، برخی از دولت‌های محلی

نیز، مقطع آموزش پیش دبستانی را وارد عرصه بازار خصوصی نموده و مبادرت به قطع بودجه مدارس پیش دبستانی نمودند. بدین ترتیب حقوق معلمان مدارس پیش دبستانی و هزینه آنان تامین نگردیده است. بلکه آنان جهت تامین بودجه مورد نیاز خود به کارهای دیگر روی آوردند. به علت کمبود بودجه حتی تعدادی از مدارس پیش دبستانی به بخش خصوصی فروخته شده و یا به انبار تبدیل گردیده اند. با توجه به وضعیت پیش آمده و جهت جلوگیری از بروز لطمات بیشتر به بخش آموزش پیش دبستانی، ادارات مربوطه دولتی در حال تدوین مقرراتی جهت "اصلاح ساختار و توسعه آموزش پیش دبستانی" می باشند.

مقطع آموزش ابتدایی

این مقطع شامل مقطع آموزش پیش دبستانی و ابتدایی است. مهد کودک ویژه کودکان زیر رده سنی سه سال و پیش دبستانی ویژه کودکانی است که وارد سه سالگی شده و در شش سالگی وارد مدارس ابتدایی می گردند. مقطع آموزش ابتدایی از کلاس اول شروع و بسته به نظام آموزشی تا کلاس پنجم یا ششم ادامه می یابد. سال تحصیلی به دو ترم تقسیم می شود که هر ترم شامل ۱۹ هفته و در مجموع مدت دو ترم ۳۸ هفته آموزشی در طول سال است. همچنین یک هفته اضافی (مثلا برای روزهای برفی در چین) هم در نظر گرفته اند و ۱۳ هفته باقیمانده ویژه تعطیلات است. طی مقطع ابتدایی، دانش آموزان ملزم به گذراندن دروس متنوعی نظیر زبان چینی، ریاضیات و مطالب اخلاقی و همچنین ورزش و فعالیت های فوق العاده می باشند. گفتنی است که یادگیری زبان خارجی (انگلیسی) طی سال های آخر این دوره در زمره دروس اختیاری است.

آموزش اقلیت های قومی (EFEM) تاریخچه

جمهوری خلق چین (PRC) کشوری متحد با چندین ملیت است. علاوه بر ملیت هان (Han)، ۵۵ اقلیت ملی دیگر با جمعیت ۱۰۸ میلیون نفر، (حدود ۸/۹۸ درصد از کل جمعیت کشور) وجود دارد. آموزش اقلیت های قومی (EFEM) جزء مهم نهضت آموزشی کشور چین به شمار می آید.

پس از پایه ریزی جمهوری خلق چین طی سال ۱۹۴۹، توجه عمده ای بر آموزش اقلیت های قومی معطوف گردیده و این حوزه آموزشی همواره توسعه یافته است. تا قبل از سال ۱۹۴۹، اغلب نواحی اقلیت های قومی از نظر اقتصادی و اجتماعی نسبتاً عقب

افتاده بوده و تعدادی نیز در مرحله فنودالیزم قرار داشتند. طی سال ۱۹۵۰، تنها ۰/۹ درصد دانشجویان مراکز آموزش عالی، ۰/۴ درصد دانش آموزان مدارس متوسطه و ۰/۲ درصد دانش آموزان مدارس ابتدایی به دانش آموزان اقلیت‌های قومی تعلق داشت. به عبارت دیگر تعداد دانش آموزان اقلیت‌های قومی در آن اثنا بسیار پایین تر از درصد جمعیت قومی نسبت به کل جمعیت حدود (۶ درصد کل) بود. علاوه بر این در سرتاسر کشور حتی یک مؤسسه آموزش عالی ویژه اقلیت‌های قومی وجود نداشت. پس از سال ۱۹۴۹، دولت چین، توجه قابل ملاحظه‌ای به توسعه EFEM معطوف داشت. از این روی، پس از کنفرانس‌های کاری متمرکز بر هدف EFEM تشکیل یافته و قانون ویژه خود مختاری ناحیه‌ای قومی، آموزش پایه ویژه اقلیت‌های قومی PRC، ماده قانون ویژه حمایت و کمک به توسعه آموزش قومی به طور وضوح تصریح شد.

در این اثنا، ارگان‌های اداری به تفکیک گروه‌های آموزشی در قالب دو سطح محلی و مرکزی مبادرت نمودند. گفتنی است که ارگان‌های فوق عهده‌دار مسئولیت انجام سیاستها و مدیریت‌های آموزشی کشور در خصوص آموزش اقلیت‌های قومی و مطالعه و حل مسائل مربوط به آموزش اقلیت‌های قومی می‌باشند. علاوه بر این به بودجه ویژه‌ای جهت به اجرا در آوردن طرح کمک مالی به آموزش اقلیت‌های قومی برای بر آورده نمودن نیازهای مالی نهضت آموزش قومی اختصاص یافت.

پس از ۵۰ سال توسعه، آموزش اقلیت‌های قومی چینی (EFEM) به موفقیت‌های بزرگی در کلیه سطوح آموزشی نائل آمده است. این در حالی است که حتی برخی از نواحی اقلیت‌های قومی از روند توسعه‌ای با سرعتی بالاتر از متوسط توسعه ملی برخوردار بوده اند. با توجه به آمار سال ۱۹۹۸، تعداد دانش آموزان اقلیت‌های قومی کلیه سطوح آموزشی بر ۱۸/۵۳۲۲ میلیون نفر بالغ می‌گردد که ۱۶/۹۲ برابر افزایش داشته است. تعداد معلمان با زمینه قومی نیز بر ۸۸۸۴۰۰ نفر بالغ می‌گردد که ۱۲/۶۰ برابر افزایش یافته است. در حال حاضر سیستم آموزش قومی مطابق با خصوصیات اقلیت‌های قومی به صورت پایه‌ای در کشور تأسیس یافته است. با توجه به آمار بدست آمده، تعداد ۹۰۷۰۴ مدرسه ابتدایی، ۱۱۴۸۶ مدرسه متوسطه و ۹۲ مؤسسه آموزش عالی در نواحی اقلیت‌های قومی احداث گردیده است. علاوه بر این بیش از ۲۰۹۰۰ مدرسه ابتدایی، ۳۵۰۰ مدرسه متوسطه و ۱۲ مؤسسه آموزش عالی نیز در مناطق غیر بومی برای دانش آموزان اقلیت‌های قومی احداث گردیده است. مدارس مذکور به آموزش تعداد زیادی از شهروندان اقلیت‌های قومی با مهارت‌های تخصصی مبادرت نموده‌اند که این خود به توسعه اقتصادی و اجتماعی نواحی اقلیت‌های قومی منجر گردیده است.

زبان آموزشی

تا قبل از سال ۱۹۴۹، تنها ۱۹ اقلیت قومی کشور چین به نگارش به زبان‌های قومی خود مبادرت می‌نمودند. پس از سال ۱۹۴۹، حکومت مرکزی مبادرت به قاعده متدسازی قانون ویژه خود مختاری بخش‌های قومی کشور نمود. بر این اصل کلیه اقلیت‌های قومی از حق کاربرد زبان نوشتاری بومی و توسعه آن برخوردار گردیدند. علاوه بر این حکومت مرکزی به حمایت از اقلیت‌های قومی در جهت توسعه آموزش کاربردی زبان نوشتاری خود مبادرت نمود. پس از آزادی کشور نیز، حکومت مرکزی به حمایت از ۱۰ اقلیت قومی در جهت اصلاحاتی در ساختار زبان بومی مبادرت نموده است. در حال حاضر، به جزء اقلیت‌های هوئی (Hui) و مانچو (Manchu) به طور کلی از زبان چینی هان (Han) در تکلم و نگارش خود بهره می‌برند، ۵۳ اقلیت قومی دیگر کشور تماماً از زبان‌های بومی خاص خودبرخوردار می‌باشند. علاوه بر این اقلیت‌های قومی، Mongolian, Uygur, Tibetun, Yi, Bai, Hani, Dong, Buyi, Zhuang, Miao, Korean, Sibo, Kirgiz, Kazak, Vzbek, Dia, Wa, Lahu, Lisa, Jingpo, Naxi به کاربرد زبان بومی خود در اجرای برنامه‌های آموزشی مبادرت نموده‌اند.

همچنین مراکز انتشاراتی ویژه انتشار کتب آموزشی اقلیت‌های قومی و سازمان‌های همکاری آموزش زبان‌های قومی با هدف ویرایش و ترجمه مواد آموزشی زبان‌های قومی تأسیس یافته است. گفتنی است که مراکز انتشاراتی ویژه چاپ کتب آموزشی اقلیت‌های قومی در استانها یا نواحی خود مختار Inner Mongolia, Xinjiang, Jilin, Qinghai, Sichuan, Guizhou, Yunnan, Guangxi است. علاوه بر این نهادهای ویرایش و ترجمه زبان‌های قومی در ۸ استان و ناحیه خود مختار کشور تأسیس گردیده‌اند. همچنین گروه‌های ویژه‌ای در جهت تهیه کتب مرجع مدارس ابتدایی و متوسطه به زبان‌های مغولی (Mongolian)، تبتی و کرهای تشکیل یافته است. طی سال ۱۹۸۸ نیز، ۳۵۰۰ عنوان کتاب مرجع ویژه مدارس ابتدایی و متوسطه در قالب ۲۹ زبان قومی برای دانش آموزان ۲۱ اقلیت قومی کشور انتشار یافت. در حال حاضر، به منظور پرورش پرسنل با زمینه قومی در جهت فراهم سازی احتیاجات توسعه منطقه‌ای و توانایی در زمینه تکنولوژی و اطلاعات آموزشی، مدارس و کلاس‌های ویژه دانش آموزان اقلیت‌های قومی به ارائه انواع خدمات به صورت وسیع در قالب آموزش ۲ زبانه مبادرت می‌نمایند. طبق آخرین آمار بدست آمده، بالغ بر ۱۰۰۰۰ مدرسه در کشور چین فعالیت دارند که به ارائه برنامه‌های آموزشی ۲ زبانه

به ۶ میلیون دانش آموز مبادرت می نمایند.

حمایت آموزشی

به منظور حمایت آموزشی از اقلیت‌های قومی، کشور چین به احداث مدارس و سازماندهی نواحی پیشرفته اقتصادی داخلی مبادرت نموده است. در این راستا، تعداد زیادی از معلمان و فارغ التحصیلان دانشگاه‌های داخلی ملزم به انجام وظیفه در نواحی قومی گردیدند. بیش از ۱۰۰ دانشگاه داخلی نیز به مشارکت با دانشگاه‌های Xingian, Inner Mongolia, Ningxia, Guangxi Tibet, Guizhou, Qinghai نواحی خود مختار و استان Gansu مبادرت نمودند. از جمله این مشارکتها می‌توان به ثبت نام دانش آموزان قومی، فراهم سازی جلسات سخنرانی در مناطق قومی توسط اساتید برجسته داخلی، فرستادن افراد با تجربه جهت مشارکت در برنامه‌های تحقیقاتی کالج‌ها و دانشگاه‌های منطقه ای، اهداء تسهیلات آموزشی و ابزار کتابخانه‌ای و تبادل تجربیات و آموزش کادر آموزشی اشاره نمود. علاوه بر این نشست ها، همکاری میان دانشگاه‌های ملی و منطقه‌ای صورت گرفته که به ثبت نام تعداد ۷ هزار دانشجو در ۵۰ دانشگاه ملی (با بیش از ۱۱۰ تخصص) و آموزش ۸۰۰ معلم منتهی گردید. کمک به تبت (Tibet) از جمله این نشست‌های همکاری است. به نحوی که تعداد کلاس‌های آموزشی ویژه دانش آموزان تبتی در مدارس ملی از روند فزاینده طی سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۸ برخوردار گردیده و بر ۱۹۴۴۴ دانش آموز بالغ گردید. علاوه بر این، آموزش‌های شغلی و استانداری‌های داخلی برای کادر نواحی قومی و معلمان این نواحی توسط شهرداری‌ها فراهم آمده است. تعدادی از معلمان با استعداد انتخاب شده و به آن نواحی فرستاده شدند تا به عنوان راهنما برای آموزش در مدارس نواحی قومی به ایفای نقش بپردازند. اجرای تعدادی طرح با سود دوجانبه در تلاش‌های مشترک توسعه یافت. ساختار اقتصادی مدارس به واسطه مشارکت داخلی تامین اعتبار گردیده و وام‌هایی با سود کم در جهت فراهم سازی تجهیزات آموزشی و کتب کتابخانه‌ها به این امر اختصاص یافت. گفتنی است که کلیه کمک‌های مختلف توسط دانشگاه‌های داخلی و در جهت پیشرفت اصلاحات و توسعه شرایط آموزشی در نواحی قومی صورت می‌گیرد.

توسعه آموزشی

طی سال‌های اخیر مدارس شبانه روزی برای دانش آموزان ابتدایی و متوسطه اقلیت‌های قومی احداث گردیده است. عمده جمعیت اقلیت‌های قومی در نواحی کوهستانی، دورافتاده و نواحی روستایی کشور ساکن بوده و خانواده‌های آنها به صورت پراکنده و غیر قابل دسترسی می‌باشند که این خود سبب می‌گردد تا کودکان چینی با مشکلات عدیده‌ای به

مدرسه راه یابند. جهت برطرف نمودن این مشکل دولت چین در اوایل آزادی کشور به احداث مدارس ابتدایی مناسب مبادرت نمود. از جمله این مدارس می توان به مدارس ابتدایی ویژه چوپانها، مدارس ابتدایی خیمه ای، مدارس پوشالی و مدارس متحرک ویژه کودکان اقلیت های قومی اشاره نمود. در اواخر دهه ۱۹۵۰، در نواحی اقلیت های قومی تعدادی مدارس شبانه روزی متناسب با شرایط ویژه ناحیه ای بنا گردید. علاوه بر این دولتها در کلیه سطوح بودجه ای جهت تأمین هزینه های تحصیلی و زندگی روزانه دانش آموزان، افزایش حقوق معلمان، احداث مدارس و دسته بندی روش های مدیریتی اختصاص دادند. طی دهه ۱۹۹۰ مدارس شبانه روزی ویژه دانش آموزان اقلیت های قومی هر چه بیشتر توسعه یافت. در حال حاضر، تعداد ۶ هزار مدرسه شبانه روزی برای بیش از یک میلیون دانش آموز مقاطع ابتدایی و متوسطه اقلیت های قومی ساکن ۱۸ استان کشور و نواحی خودمختار احداث گردیده است. احداث مدارس شبانه روزی ابتدایی و متوسطه در نواحی اقلیت های قومی با پیشرفتهایی مواجه بوده است که به علت اداره و سازماندهی متمرکز آموزشی و متمرکز شدن افراد در یک مکان و ایجاد منابع مادی و اقتصادی بوده است. گسترش احداث مدارس شبانه روزی نیز به نوبه خود به افزایش نرخ ثبت نام، ابقا دانش آموزان در مدارس و عمومی تر شدن آموزش ابتدایی و متوسطه در نزد دانش آموزان اقلیت های قومی ساکن در کوهستانها و نواحی روستایی منجر گردیده است. طبق سیاست های اتخاذ شده برای آموزش اقلیت های قومی آن دسته از دانش آموزان اقلیت های قومی که از سطح سواد در حد استاندارد برخوردار نمی باشند ابتدا در کلاس های مقدماتی ثبت نام به عمل می آید تا به مدت یک تا دو سال به ارتقاء سطح سواد خود مبادرت نموده و پس از گذراندن آزمون های سنجش به کلاس های معمولی راه می یابند. برنامه های آموزشی و کتاب های مرجع ویژه ای مطابق با خصوصیات کلاس های درسی اقلیت های قومی طراحی گردیده است. در این کتب از عادات زندگی، باورهای مذهبی و جشن های قومی به صورت خاص و با احترام یاد شده است. علاوه بر این سیستم مدیریت خاصی متناسب با خصوصیات اقلیت های قومی در خصوص ثبت نام، آموزش، مدیریت و تکالیف درسی طراحی گردیده است. در حال حاضر بیش از ۱۰۰ مؤسسه آموزش عالی در سراسر کشور به برگزاری کلاس های معمولی و یا مقدماتی ویژه دانش آموزان اقلیت های قومی (۹۰۰۰ دانش آموز) مبادرت می نمایند. علاوه بر این ۸۶ کلاس مقدماتی ویژه دانش آموزان اقلیت های قومی مدارس متوسطه کشور با بیش از ۱۰ هزار دانش آموز فعالیت دارند. ۱۲ دانشگاه ویژه دانشجویان اقلیت های قومی در ۱۱ استان، و نواحی خود مختار نیز توسط شهرداری ها احداث گردیده است. گفتنی است دانشگاه های مذکور منحصر از دانشجویان اقلیت های قومی ثبت نام نموده و از رشته های ویژه تحصیلی و عناوین کاربردی خاص

مطابق با نیازهای نواحی قومی برخورداری می‌باشند. این دانشگاهها همچنین به اتخاذ و اجرای روش‌های اداری و آموزشی خاص منطبق بر مدل آموزشی اقلیت‌های قومی مبادرت می‌نمایند. طبق آمار بدست آمده طی سال ۱۹۸۹، در این دانشگاهها بالغ بر ۳۹۳۳۲ دانشجو و ۴۸۹۷ کادر آموزشی فعالیت داشتند. طی سال‌های اخیر در جهت تقویت ساختار آموزش عالی تعداد زیادی از پرسنل با توانایی بالا و با مهارت‌های تخصصی مختلف آموزش دیده‌اند که در جهت افزایش سرعت توسعه اقتصادی و آموزشی نواحی قومی کشور نقش مهمی ایفا می‌نمایند.

کادر آموزشی

طی سال ۱۹۵۱، طرح تحقیقاتی آموزش معلمان با اصالت اقلیت قومی توسط دولت چین به مورد اجراء درآمد. هدف اصلی این طرح احداث مدارس ملی در سطوح مختلف در ارتباط با نیاز توسعه آموزشی مناطق قومی بود. در آن دسته از نواحی که شرایط لازم جهت تاسیس این گونه مدارس مهیا نبود، کلاس‌های آموزشی ویژه آموزش اقلیت‌های قومی در مدارس ابتدایی و متوسطه عمومی تشکیل یافت. بدین ترتیب در مناطق Inner- Mongolia, Xinjiang, Ningxia, Guangxi, Tibet, Guizhou, Yunnan و مناطق خود مختار، بیش از ۱۰۰ دانشگاه ملی، کالج‌های دانشگاهی، دانشگاه‌های دو ساله ویژه آموزش حرفه‌ای معلمان، مدارس متوسطه عمومی و بیش از ۱۰۰ کالج آموزشی راه اندازی گردید. در همان اثنا همچنین گروه‌های آموزشی ویژه آموزش معلمان اقلیت‌های قومی و تعدادی کالج ملی و دانشگاه جامع راه‌اندازی گردید. به علاوه به منظور آموزش معلمان اقلیت‌های قومی در نواحی شمال غرب و جنوب غرب چین، ارتباط مرکز آموزش معلمان اقلیت‌های قومی شمالغرب و مرکز آموزش جنوب غرب و معلمان قومی فارغ التحصیل از خارج پایه گذاری گردید. بر اساس نیازهای توسعه آموزش منطقه ای، در این مراکز، برنامه‌های آموزش معلمان با اصلیت قومی مدرسین ارائه می‌گردد. در دانشگاه شرقی چین و دانشگاه Beijing و سایر دانشگاه‌های کلیدی، کلاس‌های آموزشی ویژه افراد ساکن نواحی قومی با پرسنل آموزشی قومی برگزار می‌گردد. پس از ۵۰ سال الزام کاری، بالغ بر ۸۸۴۰۰ معلم با اصلیت قومی در سراسر کشور فعالیت دارند و این در حالی است که در ابتدای آزادی چین این رقم بر ۳۵ نفر بالغ می‌گردید.

مدارس ویژه دختران

طی سال‌های اخیر، به تدریج بر شمار مدارس با کیفیت ویژه دختران و محبوبیت

این مدارس نزد خانواده‌ها و دختران چینی افزوده می‌شود و این در حالی است که شهریه سالیانه این مدارس همچون مدرسه عالی پکن بر بیش از ۸۰۰ دلار بالغ می‌گردد. با این وصف تعداد زیادی از خانواده‌ها برای ثبت نام به اینگونه مدارس مراجعه می‌نمایند. از این روی، به واسطه تعداد زیاد داوطلبین، ناگزیر آزمونی در جهت گزینش شایسته‌ترین افراد برگزار می‌گردد. به عنوان مثال طی سال ۲۰۰۱ در مدرسه عالی پکن از تعداد ۹۰۰ داوطلب دختر، تنها تعداد ۹۰ نفر از آنها گزینش شدند. طی دهه ۱۹۹۰ همچنین مدارس دخترانه دیگری مانند "دانشکده زنان چین" و "مدرسه دختران" تأسیس یافت. بسیاری از خانواده‌های چینی بر این باورند که مدارس دخترانه، محلی مناسب و بدون هرگونه مشکلات روحی، افسردگی، پریشان احوالی و مشکلات دوران بلوغ برای دختران آنان می‌باشد. نظر سنجی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد که اغلب دانش آموزان دختر و پسر به ویژه در شهرهای بزرگ، پس از پاک‌کردن به سن بلوغ (رده‌های سنی ۱۴ تا ۱۶ سال) در صدد برقراری روابطی می‌باشند که بعضاً از جمله موانع و عوامل باز دارنده تحصیلی آنان محسوب می‌گردد. حال آنکه در مدارس ویژه دختران، آنان با چنین مسائلی مواجه نبوده و هیچ گونه عواملی از این دست، بازدارنده و مانع تحصیلی آنان به شمار نمی‌رود. علاوه بر این، رقابت شدید جهت حضور در دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها و فشارهای وارده به خانواده‌ها و دانش آموزان موجب گردیده است تا بر محبوبیت مدارس دخترانه افزوده شود. ضمن آنکه، مدارس فوق در زمره اماکن و محیط‌های امن و آرام محسوب می‌گردند که در جهت پرورش و آموزش دختران و آمادگی آنان در مواجهه صحیح با دنیا از چشم‌انداز و دیدگاه زنانه تلاش می‌نمایند. در این مدارس، شیوه زندگی و طریقه مواجهه با مشکلات به دختران آموزش داده شده و آنان جهت رقابت با هم‌تایان مرد خود مهیا می‌گردند. از سوی دیگر، از آنجاییکه، دانش آموزان پسر همواره از مزیت و برتری در رشته‌های مختلف علمی برخوردار می‌باشند، از این روی، در این مدارس به دختران حس اعتماد داده شده و در جهت آماده سازی آنان برای رقابت با دانش آموزان پسر بویژه در رشته‌های علمی تلاش می‌شود. به اعتقاد مسئولین مدارس دخترانه، دانش آموزان مدارس مذکور با اعتماد به نفس، با هیچ گونه نگرانی در رویارویی علمی با پسران مواجه نمی‌باشند. علاوه بر این، بیش از دو سوم معلمان مدارس دخترانه را زنان تشکیل می‌دهند و معلمان مرد نیز با لباس‌های کاملاً رسمی و مناسب در کلاس درس حاضر می‌شوند. پوشیدن لباس‌های غیر رسمی (تی شرت - شلوارک) در این مدارس برای معلمان ممنوع است. معلمان اینگونه مدارس همواره از احساس آسودگی خاطر برخوردار بوده و معتقدند که دانش آموزان دختر بسیار آرام‌تر از دانش آموزان پسر

می‌باشند. از جمله دیگر مزایای این گونه مدارس، برخورداری از آگاهی‌های بیشتر دانش‌آموزان دختر این گونه مدارس درخصوص حقوق زنان، نسبت به هم‌تایان خود در مدارس مختلط و عمومی و مواجهه با مشکلات کمتر شغل یابی در جامعه می‌باشد. از نقطه نظر دیگر، برخی کارشناسان انتقاداتی بر این گونه مدارس ایراد داشته و از انزوای دختران از جامعه و جنس مخالف تحت عنوان نقطه ضعف اینگونه مدارس یاد نموده‌اند. رسانه‌های گروهی نیز به طرح مسائلی در این خصوص مبادرت نموده و مساله عدم برابری میان مردان و زنان را مطرح نموده‌اند. با این حال، مشوقین توسعه مدارس دخترانه آن را اقدامی آزمایشی دانسته و بر این اعتقادند که نظارت دولتی بر این مدارس از نقش اساسی در جهت بهبود سطح کیفی آموزش دختران و حل مسأله تبعیض میان دختران و پسران برخوردار می‌باشد.

تبعیض‌های موجود در چین

با وجود توضیحاتی که درباره چین داده شد نباید چنین تصور کرد که قومیت‌های مختلف در این کشور وضع به سامانی دارند و بدون هیچ مشکلی به حیات خود ادامه می‌دهند. چین یکی از بزرگترین زندان‌های اقلیت ملی و قومی در بین کشورهای جهان است. این کشور با داشتن ۵۶ قومیت به ثبت رسیده و ۳۵۰ گروه قومی دیگر به عنوان کلکسیون نژاد و اقوام فراوان به حساب می‌آید و نیز حداقل ۱۰ قومیت مسلمان مانند اویغور، ازبک، تاتار، تاجیک، قزاق و قرقیز وجود دارند که جمعیت آنها همیشه از سوی دولت چین به درستی اعلام نمی‌شود. تبت، ترکستان شرقی و مغولستان داخلی از عمده‌ترین سرزمین‌های تحت اشغال چینی‌هاست.

تا کنون اقلیت‌های ملی چین تحت غیر انسانی‌ترین شکنجه‌ها و قتل‌عام‌های بی‌رحمانه چینی‌ها قرار داشته‌اند و مسلمانان اویغور و بوداییان تبتی بارها از سوی دولت مرکزی مورد تجاوز و قتل عام قرار گرفته‌اند. اصرار چینی‌ها در تحت سلطه نگه‌داشتن ترکستان شرقی، تبت و سایر سرزمینهایی که اقلیت‌های ملی دیگر را داراست صرفاً به منظور استثمار منابع مادی و قتل عام قومی با استفاده از شیوه‌های گوناگون از جمله کوچ اجباری، سرکوب‌های وحشیانه و سقط‌جنین اجباری توسط چینی‌ها اعمال شده است. بر همین اساس بین سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۵۲، ۲۸۰۰۰۰۰ نفر و بین سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۵۷، ۳۵۰۹۰۰۰ نفر و بین سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۶۰، ۶۷۰۰۰۰ نفر و در نهایت بین سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۵، ۱۳۳۰۰۰۰ نفر از مسلمانان ترکستان شرقی به طرق گوناگون کشته شدند. نمونه اخیر این درگیری‌ها مربوط می‌شود به درگیری ۲۶ ژوئن ۲۰۰۹، که در آن عده‌ای از چینی‌های هان به خوابگاه کارگران

اویغور (ترک‌های شمالغرب چین) که در یک کارخانه اسباب بازی سازی در گانگ دونگ واقع در ایالت کانتون در جنوب چین هجوم می‌برند و دو نفر از کارگران اویغور را به اتهام تجاوز به دو زن هان کشته و ۱۱۸ نفر را به شدت زخمی می‌کنند درحالی‌که اویغورها مدعی هستند که هان‌ها به زن‌های اویغور تجاوز کرده‌اند.

خبر این حادثه در سراسر دنیا پخش می‌شود و ده روز بعد یعنی پنجم ژوئیه چند صد نفر از جوانان اویغور در شهر اورومچی در پایتخت جمهوری خودمختار سین‌کیانگ (ترکستان شرقی) در مقابل دفتر حزب کمونیست چین در میدان مرکزی جمع می‌شوند و با تظاهرات آرام از مقامات مسئول چینی می‌خواهند که علت کشتار اویغورها در گانگ دونگ روشن شود و عاملین جنایت مجازات شوند. دعوت به این تجمع از طریق اینترنت انجام گرفته بود.

پلیس برای متفرق کردن تظاهرات به خشونت متوسل می‌شود و تظاهرکنندگان با پلیس درگیر می‌شوند. در عرض چند ساعت این درگیری به جنگ بین چینی‌های هان و ترک‌های اویغور تبدیل می‌شود و تعداد زیادی کشته و زخمی می‌شوند. روز ششم ژوئن هان‌ها که عضو ارتش خلق هستند با همراهی پلیس به محلات اویغور نشین حمله می‌کنند و با تخریب خانه‌ها و مغازه‌ها تعداد زیادی را کشته و تمام مردها و جوان‌ها را دستگیر می‌کنند. دولت چین پنجاه نفر از خبرنگاران خارجی را به اورومچی می‌برد تا وانمود بکند که اویغورهای مسلمان، هان‌های غیر مسلمان را قتل عام کرده‌اند اما تظاهرات زنان اویغور که شوهران و پسرانشان کشته یا دستگیر شده بود دولت چین را غافلگیر می‌کند و واقعیت قضیه آشکار می‌گردد.

بلافاصله دولت چین بیست هزار نیروی نظامی کمکی به اورومچی اعزام نموده و حکومت نظامی برقرار می‌کند اما باز ناآرامی‌ها تا روز جمعه یازده ژوئیه ادامه می‌یابد و دولت دستور می‌دهد که از ورود مردم به مساجد جلوگیری شود که این مساله نیز مسلمانان بی طرف را ناراضی می‌کند. طبق آخرین آمار دولتی در ناآرامی‌های اورومچی و درگیری قومی بین هان‌ها و اویغورها ۱۹۲ نفر کشته، ۱۶۰۰ نفر زخمی شده و دو هزار نفر دستگیر شده‌اند. درگیری بین هان‌ها و اویغورها بعد از واقعه میدان تی‌آن‌من که بیست سال پیش رخ داد بزرگترین حرکت علیه حکومت مرکزی بوده است. طبق نوشته روزنامه لوموند بر اساس اظهارات پزشکان بیمارستانهایی که کشته‌ها و زخمی‌ها را پذیرفته‌اند اکثر اویغورها بر اثر تیراندازی پلیس و با گلوله کشته شده‌اند در حالی‌که هان‌ها با سنگ و چوب کشته شده‌اند.

با اینکه خبر جنگ قومی در ترکستان شرقی از روز شروع درگیری سر تیتیر خبرهاست اما جمهوری اسلامی آن را نادیده می‌گیرد زیرا دولت چین در صحنه بین‌المللی برای

جمهوری اسلامی پوشش دیپلماتیک ایجاد می‌کند و در عوض از امتیازهای اقتصادی در ایران بهره‌مند می‌گردد. هر دو دولت هماهنگی کاملی در تبلیغات خود با یکدیگر دارند و بدین جهت علیرغم اینکه تعداد زیادی مسلمان در اورومچی کشته شده‌اند و حتی نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور ترکیه وقایع شهر اورومچی را نسل‌کشی مسلمانان اوغور نامیده‌اند سران جمهوری اسلامی و مطبوعات تحت سانسور ایران با تمام ادعاهای اسلام خواهی‌شان عملاً درباره این وقایع سکوت کامل اختیار کرده‌اند و با این کار خود نشان داده‌اند که دفاع از مسلمانان فلسطین تبلیغات سیاسی بیش نبوده و فاقد قصد و انگیزه سالم است. مرگ دسته جمعی مسلمانان اوغور نادیده گرفته می‌شود در عوض همزمان با آن برای مرگ یک زن مسلمان در اروپا هیاهو راه انداخته می‌شود. جمهوری اسلامی در گذشته در چچن به روسها باج داد و اکنون در ترکستان شرقی هم به چینی‌ها باج می‌دهد. با این وصف هیچ مسلمان واقعی دیگر اسلامی بودن حکومت تهران را باور نخواهد کرد.

اوغورها اوغورها کیستند؟

خواجه رشیدالدین فضل‌اله همدانی در مجمع‌التواریخ می‌نویسد که کلمه اوغور در زبان ترکی قدیم بمعنی جمع خان ترک است، اوغوزخان نه پسر داشته است که جمع آنها را اوغور گفته‌اند. اوغورها یکی از معروفترین ملل ترک هستند که فرهنگ و زبان آنها پایه سایر زبان‌های ترکی محسوب می‌شود و از اولین ملل ترک زبان بوده‌اند که به دین اسلام گرویده‌اند. موطن اصلی اوغورها ترکستان شرقی در آسیای مرکزی و شمالغرب چین می‌باشد و شهرکاشغر پایتخت قدیمی ترکستان بزرگ بوده است. اوغورها در طول تاریخ در ترکستان بزرگ که شامل ترکستان شرقی و مغولستان و قسمت عمده کشورهای فعلی آسیای مرکزی می‌باشد حکومت کرده‌اند. محمود کاشغری بزرگترین شخصیت تاریخی تمام ترک‌ها اولین دایره المعارف دنیا را بنام «دیوان لغات‌الترک» در قرن یازده میلادی تدوین کرده است. این کتاب که مآخذ اصلی لغات و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های ترکی می‌باشد برای معرفی ترک‌ها به اعراب در دوران طلایی اسلام تدوین شده است.

رشته کوه‌های بلند به ارتفاع پنج هزار متر ترکستان شرقی را از خاک اصلی چین جدا می‌سازد. از این منطقه در ادبیات فارسی بنام ختا و ختن یاد شده است. ترکستان شرقی بزرگتر از ایران و حدود یک میلیون و هفتصد هزار کیلومتر مربع وسعت دارد که بخش بزرگی از آن صحرای آسیای مرکزی است. جمعیت فعلی ترکستان شرقی

که چینی‌ها آنرا سین کیانگ نامگذاری کرده‌اند بیست میلیون نفر است. شغل عمده اویغورها در گذشته غیر از دامداری و زراعت، پیشه‌وری و تجارت در جاده ابریشم بوده و خط و زبان اویغوری در جاده ابریشم رایج بوده است. اویغورها خط مخصوص خود را دارند و اغلب نوشته‌هایی که از دوره مغولان و حکومت تیموریان در ایران باقی مانده به خط اویغوری می‌باشد. زبان مغولی خط مخصوص به خود نداشته لذا مغول‌ها برای اداره امپراطوری مغول خط اویغوری را انتخاب کرده بودند.

نفوذ چین در ترکستان شرقی

سابقه نفوذ چینی‌ها در ترکستان شرقی به دوره باستان می‌رسد و چینی‌ها آنجا را همواره جزئی از خاک چین دانسته‌اند اما در طول تاریخ، ترکستان بزرگ حکومت‌های مستقل خود را داشته است و رابط چین با دنیای اسلام در آسیای مرکزی بوده است. در قرون معاصر در سال ۱۸۸۴ میلادی در دوره امپراطوری منچو، چینی‌ها ترکستان شرقی را تسخیر کردند و نام آنرا تغییر داده و آن را «سین کیانگ» نامیدند که در زبان چینی بمعنی «مرز جدید» می‌باشد.

در سال ۱۹۳۳ جمهوری مستقل ترکستان شرقی ایجاد شد و در دوره جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۴ نیز حکومت تازه‌ای با کمک شوروی تأسیس شد و تا سال ۱۹۴۹ ادامه یافت. این دولت ارتش مخصوص خود را داشت که توسط نظامیان شوروی آموزش داده شده بودند. با پیروزی مائو تسه تونگ و تأسیس چین کمونیست شوروی‌ها مایل بودند که حکومت ترکستان شرقی به چین ضمیمه شود ولی رهبران حکومت آنجا موافق نبودند بدین جهت شوروی‌ها رهبران ترکستان شرقی را به مسکو دعوت کردند که هواپیمای حامل آنان بعلت نامعلومی سقوط می‌کند و تمام رهبران اویغور کشته می‌شوند.

ارتش چین بدنبال این واقعه و کشته شدن رهبران اویغور بدون مقاومت جدی وارد ترکستان شرقی می‌شود و باین ترتیب ترکستان شرقی بعنوان یک ایالت خود مختار جزو فدراسیون چین کمونیست می‌شود و اورومچی پایتخت سین کیانگ می‌گردد. در سال ۱۹۴۹ هنگامی که ارتش چین وارد ترکستان شرقی شد، چینی‌های ساکن آنجا تنها شش در صد جمعیت را تشکیل می‌دادند ولی طبق آمار رسمی دولتی با مهاجرت انبوهی که طی شصت سال گذشته انجام گرفته هم اکنون چینی‌های هان ۴۱ در صد جمعیت را تشکیل می‌دهند و در شهر دومیلون نفری اورومچی چینی‌ها اکثریت شده‌اند. با توجه به وجود انبوهی از قزاق‌ها، اوزبک‌ها و قیرقیزها، مغول‌ها و هوئی‌ها در ترکستان شرقی بنظر می‌رسد که اگر وضع به همین منوال ادامه یابد

بزودی اویغورها در وطن خودشان به اقلیت مطلق تبدیل خواهند شد. اویغورهای چین بیست میلیون نفر بر آورد شده‌اند که هم اکنون تنها ۹ میلیون نفر آنان در ترکستان شرقی ساکن هستند.

منابع عظیم نفت و گاز در ترکستان شرقی آنجا را به یک منطقه استراتژیک تبدیل کرده است. در ترکستان شرقی قانون هر زن و شوهر یک فرزند که در سایر نقاط چین رایج است اجباری نمی‌باشد و اویغورها اغلب فرزندان متعدد دارند با این وجود مهاجرت انبوه هان‌های چینی ترکیب جمعیتی را کاملاً بهم زده است. دولت چین سرمایه‌گذاری‌های عظیمی در این خطه کرده است ولی این سرمایه‌گذاری کالا به ضرر اویغورها تمام شده زیرا هان‌های مهاجر در کادر ارتش خلقی به این منطقه اعزام می‌شوند و صاحب زمین و پست‌های کلیدی می‌گردند و تنها کارهای کوچک و روزمزدی برای اویغورها باقی می‌ماند به طوری که کارگران زراعی عموماً از اویغورها می‌باشند و صاحب کارها مهاجرین هان هستند. کسی که عضو ارتش خلقی است خانواده‌اش نیز ارتشی محسوب می‌شود و دارای امتیازات بیشماری است. بعد از انقلاب فرهنگی چین، سیاست‌های آزادسازی اقتصادی با سیاست انقلاب کشاورزی که در ترکستان شرقی عملاً بصورت کلنیزاسیون زراعی در آمده همراه شد و ترکستان شرقی بعلت خاک مرغوب و هوای مناسب به مرکز تولید پنبه و باغداری تبدیل شد تا آنجا که بزرگترین کارخانه تولید رب گوجه فرنگی دنیا که محصولاتش به تمام کشورهای جهان صادر می‌شود در ترکستان شرقی تاسیس شده است.

از نظر اقتصادی درگیری قومی در گانگ دونگ که یک سوم صادرات چین از آن منطقه صنعتی است، دلیل آشکار سرایت بحران اقتصادی جهانی در چین است و کارگران یک محل بعلت بیکاری حاصل از بحران کارگران غیر بومی را تحمل نمی‌کنند و سیاست‌های نادرست حزب کمونیست چین در برخورد با مساله اقلیت‌های ملی با توجه به فاصله‌ای که بین فقر و ثروت ایجاد شده است بحران را تشدید می‌کند. در چین ۵۶ ملیت مختلف زندگی می‌کنند و دولت چین برای آسیمیله کردن آنها نیروی جوان را جابجا کرده و دور از زادگاهشان بکار می‌گیرد در مورد اویغورها که یکی از پر شمارترین ملت‌ها هستند جابجائی نیروی کار گاهی با زور همراه است و قبل از واقعه اخیر هشتصد کارگر اویغور برای کار در یک کارخانه اسباب بازی سازی در گانگ دونگ یعنی پنج هزار کیلومتر دورتر از ترکستان شرقی زادگاه اویغورها انتقال یافته‌اند.

اهمیت ژئوپلیتیک ترکستان شرقی

وجود منابع عظیم نفت و گاز و همسایگی ترکستان شرقی با روسیه، مغولستان، قزاقستان، قرقیزستان، افغانستان و پاکستان، این ایالت زرخیز را به میدان رقابت‌های سیاسی قدرت‌های بزرگ تبدیل کرده است. از آغاز قرن بیستم روشنفکران اویغور تحت تاثیر سیاست‌های گوناگون بوده اند. ما بین دو جنگ جهانی بخشی از روشنفکران اویغور گرایش به سوسیالیسم و بخشی دیگر گرایش به کمالیسم داشته‌اند که در نهایت با تشکیل دولت مستقل در سال ۱۹۴۴ تمایل سوسیالیستی بقدرت می‌رسد ولی با پیوستن ترکستان شرقی به چین، مخالفان دولت چین از جمله آمریکا می‌کوشند از مساله ملی اویغور علیه چین کمونیست بهره برداری بکنند تا اینکه در سال ۱۹۷۲ ریچارد نیکسون رئیس جمهور آمریکا به چین سفر می‌کند و روابط چین و آمریکا عادی می‌گردد و آمریکا سیاست حمایت از گروه‌های جدائی طلب را کنار می‌گذارد. بعد از آن بین چین و شوروی اختلافات شدید مرزی ایجاد می‌شود و تا مرحله جنگ محلی پیش می‌رود. در این دوره شوروی می‌کوشد بخشی از اویغورها را که از دوره حکومت مستقل ترکستان باقی مانده بودند دوباره فعال سازد اما چندان موفق نمی‌شود و با بهبود روابط چین و شوروی مساله خاتمه می‌یابد.

هنگام حضور شوروی‌ها در افغانستان، دولت اسلامی پاکستان برای گرفتن بعضی امتیازات از چین اقدام به جذب بعضی از اویغورهای مسلمان تند رو نموده و آنها را در کنار گروه مجاهدین افغان آموزش نظامی می‌دهد و بدینسان گروه‌های تندرو اسلامی اویغور شکل می‌گیرد اما بعدا دولت پاکستان برای مقابله با دشمن اصلی‌اش هندوستان به کمک‌های فنی و تسلیحاتی چین نیازمند می‌شود و چین نیز هم برای تکمیل پروژه بمب اتمی پاکستان و هم ساخت موشک‌های دور برد با پاکستان همکاری می‌کند و باین ترتیب مساله حمایت از اسلاميون تند رو اویغور منتفی می‌شود.

هم اکنون دیاسپورای اویغور در کشورهای قزاقستان، قرقیزستان، ترکیه، آلمان و ایالات متحده متشکل و فعال است و در مجموع به مبارزه مسالمت آمیز و نافرمانی مدنی روی آورده است. دیاسپورای اویغور در ترکیه سیصد هزار نفر است.

جنبش ملی اویغور در سال‌های اخیر

با انحلال اتحاد شوروی و با استقلال مجدد جمهوری‌های آسیای مرکزی ناسیونالیسم اویغور نیز که هرگز خاموش نشده بود تولد دوباره می‌یابد، اما دوران، دیگر دوران جنگ سرد و مبارزه ایدئولوژیک نبود بدین جهت گروه‌های متعدد اویغور و عموماً در خارج از کشور فعال می‌شوند. چند سالی جنبش ملی اویغور در کشمکش‌های

درونی و پراکندگی سر می‌کند تا اینکه کنگره جهانی اویغورها بعنوان یک جنبش دموکراتیک و لائیک به پراکندگی‌ها پایان می‌دهد. در همین حال واقعه یازده سپتامبر در آمریکا به دولت چین امکان می‌دهد تحت عنوان مبارزه با تروریسم تبلیغات وسیعی را علیه مسلمانان افراطی و تروریست نشان دادن جنبش ملی اویغور به راه اندازد دستگیری عده‌ای از اویغورها در افغانستان و انتقال آنان به زندان گوانتانامو نیز خوراک تبلیغاتی برای دولت چین می‌شود.

محور فعالیت اویغورها در دوره جدید شامل حفظ هویت فرهنگی، دینی و ملی و همچنین پایان تبعیضات سیاسی و اقتصادی است.

دور جدید فعال شدن جنبش ملی اویغور با نام «ریبعه قادر» زنی شصت و سه ساله و مادر یازده فرزند گره خورده است. این زن که به مادر اویغور معروف شده در پانزده سالگی با یک کارمند حزب کمونیست ازدواج می‌کند و از او صاحب شش فرزند می‌شود. در دوره انقلاب فرهنگی چین از شوهرش جدا شده و یک مغازه لباسشویی دایر می‌کند و بزودی آن را به فروشگاه‌های زنجیره‌ای تبدیل می‌کند و همچنین با یک روشنفکر اویغور بنام صدیق روزی که مدت ده سال در اردوگاه‌های کار اجباری بسر برده بود ازدواج می‌کند و تعداد فرزندانش را به یازده می‌رساند. با استقلال جمهوری‌های تازه در آسیای مرکزی کار تجاری اش را با این کشورها گسترش می‌دهد و به عنوان زن میلیارد و ثروتمندترین زن اویغور معروف می‌شود و در عین حال به عضویت شورای خلق برگزیده می‌شود. دولت چین پیروزی‌های تجاری ربیعیه قادر را به حساب درستی سیاست‌های اقتصادی دولت می‌گذارد و او را چون سمبل موفقیت زن اویغور معرفی می‌کند.

در سال ۱۹۹۷ در شهر گلجه (مینینگ) در نزدیکی مرزهای قرقیزستان شورش محلی اویغورها رخ می‌دهد. ربیعیه قادر از اویغورها طرفداری می‌کند و این عمل به مزاق مسئولین حزب کمونیست خوش نمی‌آید اما چون ربیعیه قادر مصونیت نمایندگی داشت نمی‌توانند کاری بکنند تا اینکه مانع انتخاب بعدی او به نمایندگی شورای خلق می‌شوند و چندی بعد بعنوان خیانت به خلق و فاش کردن اسرار دولتی به مرگ محکوم می‌کنند. جرم او ارسال بریده‌های روزنامه‌های چینی به شوهرش در خارج از چین بود و ربیعیه قادر شش سال در زندان می‌ماند و سازمان تجاری او از هم می‌پاشد و دو پسرش زندانی می‌شوند که همچنان در زندان هستند.

در سال ۲۰۰۵ در اثر فشارهای بین المللی ربیعیه قادر به علت بیماری از زندان آزاد می‌شود و به شوهرش در ایالات متحده آمریکا می‌پیوندد. آزادی او یک معامله سیاسی بود. به گفته رئیس سازمان عفو بین الملل، سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای را برای

محکوم کردن چین بخاطر نقض حقوق بشر حاضر کرده بود. در آن موقع با مذاکراتی که با مسئولین چینی صورت می‌گیرد ربیعه قادر آزاد می‌شود و قطعنامه مربوطه ندیده گرفته می‌شود. ربیعه قادر بعد از معالجه به رهبری کنگره جهانی اوغورها انتخاب می‌شود و در سال ۲۰۰۸ دوباره در این پست ابقاء می‌شود. وی که همیشه با کلاه اوغوری (عرقچین چهارگوش) و با زبان اوغوری با رسانه‌های خبری روبرو می‌شود می‌گوید.

دولت چین بیش از همه به ما حمله می‌کند چون ما مبارزه مسالمت آمیز می‌کنیم زیرا اگر بمبی در گوشه‌ای منفجر شود مقامات رسمی چین خوشحال می‌شوند و آزادی خواهان اوغور را تروریست معرفی می‌کنند.

دولت چین در تبلیغات رسمی ربیعه قادر را آلت دست سیاست‌های آمریکا، تروریست و تجزیه‌طلب معرفی می‌کند و ادعا می‌کند که درگیری اتنیک در اورومچی نیز با برنامه‌ریزی او بوده است. چینی‌ها ربیعه قادر را با دالای لاما رهبر اوپوزیسیون تبت مقایسه کرده و تمامی عملیات تروریستی را در سین کیانگ زیر سر او می‌دانند. دولت چین از اتباع خود می‌خواهد که در سایه رونق اقتصادی کشور به اندوختن ثروت مشغول بشوند و در سیاست دخالت نکنند. ولی همه انسانها را نمی‌توان برای همیشه غیر سیاسی نگاه داشت. تجربه نشان می‌دهد که نه سوسیالیسم و نه دموکراسی قادر بحل مساله ملی نیستند و این مساله تنها با حق تعیین سرنوشت ملل بدست خودشان قابل حل است.

آینده ترکستان شرقی چه خواهد بود؟

نظر به اینکه دیدگاه‌های متعدد در جنبش ملی اوغور وجود دارد استراتژی‌های متعددی نیز برای آینده طراحی می‌شود. در این میان گروهی معتقدند که چین کمونیست هم مانند اتحاد شوروی سابق دیر یا زود از هم خواهد پاشید و ملل موجود در فدراسیون چین مستقل خواهند شد و از جمله تبت و ترکستان شرقی استقلال کامل خود را بازخواهند یافت و مبارزه ملل موجود در فدراسیون چین تحقق این هدف را تسریع خواهد کرد.

گروهی دیگر آرزوی ایجاد جمهوری اسلامی را دارند بویژه که در گذشته جنبش شکل یافته‌ای با این استراتژی وجود داشته است و شخصی بنام «یوسف آلب تکین» رهبر جمهوری اسلامی ترکستان شرقی بود که در سال ۱۹۹۵ در سن ۹۴ سالگی درگذشت. هم اکنون در کشورهای آسیای مرکزی یک حزب اسلامی بنام «حزب تحریر» فعال است و حتی توانسته است به یک نیروی تهدید کننده حاکمیت در

کشورهای آسیای مرکزی تبدیل شود. حزب تحریر در میان اوغورها نیز نفوذ دارد و علیرغم اینکه روشنفکران اوغور کمتر به مذهب گرایش دارند ولی مردم عادی بویژه روستائیان اسلام را مبنای هر حرکت سیاسی می‌دانند اسلام اوغورها جنبه تصوف دارد و طرفدار مداراست.

پایان دادن به کلنیزاسیون ترکستان شرقی توسط چینی‌های هان، کسب خودمختاری واقعی، برداشته شدن تبعیضات اقتصادی و سیاسی و مهم‌تر از همه دفاع از زبان و فرهنگ اوغور خواست همه مبارزان اوغور در حال حاضر است اگر این خواسته‌ها بر آورده شده و موانع موجود برطرف شوند ملت اوغور خواهد توانست آزادانه و آگاهانه آینده خود را بدست خود رقم بزند.

تبت:

از نمونه‌های دیگر می‌توان به فجایع روی داده در تبت اشاره کرد. مشکلات تاریخی اصلی تبت به قرن ۱۹ و رقابت شدید امپراطوری روسیه تزاری و امپراطوری بریتانیا بر سر کنترل آسیای مرکزی باز می‌گردد که در نهایت به حمله نظامی و اشغال تبت توسط نیروهای انگلیسی انجامید. بعدها قرارداد صلحی میان سران تبت و انگلستان امضا شد که بسیاری از تاریخ دانان تبتی آن را نشانه هویت مستقل کشور تبت می‌دانند. امپراطوری چین از حضور انگلستان در تبت ناخرسند بود ولی به علت ضعف تاریخی وادار شد به روش‌های دیپلماتیک اکتفا کند و از آن پس نیز همواره از لحاظ سیاسی بر مالکیت تبت تاکید کرده است.

قرن ۷ تا ۱۱ میلادی: امپراطوری تبت

قرن ۱۳: اشغال توسط مغول‌ها

قرن ۱۶ و ۱۷: مغول‌های حاکم بر تبت به آیین بودا روی می‌آورند و عنوان « دالای لاما » به رهبران مذهبی مغول - تبت اطلاق می‌شود.
قرن ۱۹: گسترش قلمرو امپراطوری‌های انگلستان (شبه قاره هند و افغانستان) و روسیه تزاری در آسیای مرکزی.

۱۹۰۴: ارتش انگلستان تبت و لهاسا را اشغال می‌کند.

۱۹۰۶: در توافقی انگلستان به چین تعهد می‌دهد که در امور تبت دخالت نکند و در مقابل چین مانع دخالت و نفوذ دولت‌های دیگر (به خصوص روسیه) در تبت شود. در این معاهده انگلستان تبت را تحت حمایت چین می‌شناسد.

۱۹۵۰: به فرمان مائو ارتش آزادی بخش خلق چین، تبت را آزاد می‌کند (یا اشغال می‌کند بسته به این که از چه زاویه ای نگاه کنید). در این دوران نخبگان و رهبران

تبت از دخالت چین حمایت می‌کنند.

۱۹۵۹: تبتی‌ها قیام می‌کنند (به علت اختلافاتی که بر سر اصلاحات ارضی و مخالف با آیین بودایت دولت خلق چین پیش آمده بود) که سرکوب می‌شود. هزاران نفر کشته می‌شوند و رهبر تبتی‌ها یا «دالای لاما» با هشتاد هزار نفر از طرفدارانش به هندوستان می‌گریزد و تشکیلات مرکزی تبت (CTA) یا دولت در تبعید تبت را تشکیل می‌دهد)

۱۹۶۵: منطقه خودمختار تبت تشکیل می‌شود (به عنوان بخشی از خاک چین)
۱۹۶۶: آغاز انقلاب فرهنگی در چین. «گارد سرخ تبت» مجسمه بودا را خراب و معابد را تعطیل می‌کند.

۱۹۷۲: ریچارد نیکسون از چین بازدید می‌کند و برنامه آموزش مبارزه چریکی تبتی‌ها علیه دولت چین را (که توسط سازمان سیا انجام می‌شد) متوقف می‌کند.
۱۹۸۹: حکومت نظامی در لhasa برقرار می‌شود. دانشجویان به شدت در میدان تیانمن سرکوب می‌شوند.

۱۹۹۰: پایان حکومت نظامی. دالای لاما دولت در تبعید را منحل می‌کند.
۱۹۹۴: دالای لاما مذاکرات با دولت چین را به حال تعلیق در می‌آورد (به دلیل عدم پیشرفت مذاکرات)

مارس ۱۹۹۹: چین اعلام می‌کند دالای لاما در صورتی که بپذیرد تبت بخشی از خاک چین است، می‌تواند بازگردد.

دسامبر ۱۹۹۹: دالای لاما ضمن اعلام راضی بودن تبت به داشتن حاکمیت خودگردان، چین را به قتل عام نژادی و نسل کشی متهم می‌کند.
جولای ۲۰۰۶: گروه‌های تبتی، چین را متهم به شتاب بخشیدن به ورود چین‌های هان (Han) به منطقه تبت می‌کنند.

مارس ۲۰۰۸: شورش ضد چین در لhasa در سال روز گرامی‌داشت سرکوب سال ۱۹۵۹



روسیه

جغرافیا:

روسیه با نام رسمی فدراسیون روسیه (راسیسکایا فدراتسیا) پهناورترین کشور جهان است که در شمال اوراسیا قرار دارد. این کشور در آسیای شمالی و اروپای خاوری واقع است و با اقیانوس آرام شمالی و اقیانوس منجمد شمالی و نیز با دریای خزر، دریای سیاه و دریای بالتیک مرز آبی دارد. روسیه با ۱۴ کشور آسیایی و اروپایی مرز زمینی دارد و با کشورهای پیرامون دریای برینگ، دریای ژاپن، دریای خزر، دریای سیاه، و دریای بالتیک ارتباط دریایی دارد. روسیه با ۱۷۰۷۵۴۰۰ کیلومتر مربع وسعت، پهناورترین کشور جهان است. مساحت روسیه دو برابر مساحت کانادا یا چین یا ایالات متحده آمریکا است. این کشور در عرض‌های بالای جغرافیایی واقع شده‌است و بیشتر مناطق کشور سردسیر و کم بارش است، به همین دلیل بیشتر مناطق این کشور (به ویژه سرزمین بزرگ سیبری) خالی از سکنه هستند و کشاورزی در این مناطق میسر نیست. پایتخت روسیه شهر مسکو است که در غرب و بخش اروپایی کشور است. روسیه ۱۴۱۳۷۸۰۰۰ نفر جمعیت دارد. تراکم جمعیت روسیه ۸/۳ نفر در هر کیلومتر

مربع است که از پایین ترین نرخ‌های تراکم جمعیت در جهان است. همچنین نرخ رشد جمعیت در این کشور منفی است. بیشتر جمعیت روسیه در غرب این کشور (بخش اروپایی) زندگی می‌کنند. کشور روسیه دارای ۲۱ جمهوری خودمختار، ۴۶ منطقه، ۹ قلمرو و دو شهر خودمختار مسکو و سنت‌پترزبورگ است. در شهر مسکو پارلمان و دوماي کشوری و مجلس سنا و شورای فدراسیون فعالیت دارند. علت اینکه این دو شهر خودمختار هستند این است که از نظر مساحت و جمعیت با سایر مناطق قابل مقایسه نبوده و از آنجا که این دو شهر در دوران مختلف پایتخت بودند از اهمیت خاصی برخوردار هستند و به عنوان مناطق خودمختار معرفی شده‌اند. شهر مسکو با جمعیت ۸,۴ میلیون نفر پایتخت فعلی روسیه است.

دین و زبان:

دین رسمی این کشور مسیحی ارتدوکس و ادیان رسمی در این کشور مسیحیت، اسلام، یهودیت و بودایی می‌باشند. از لحاظ جمعیتی، دین اسلام بعنوان دومین دین در کشور فدراتیو روسیه محسوب می‌گردد. حدود ۲۰ میلیون نفر مسلمان در روسیه زندگی می‌کنند که اکثراً در نواحی شمال قفقاز و شمال دریای خزر ساکن هستند. حدود ۸۰ درصد از مردم روسیه از نژاد روسی هستند و سایر نژادهای این کشور عبارتند از: تاتار، اوکراینی، چوواش، چچنی، ارمنی، ترک، داغستانی، مغول، آواری، اینگوش، چرکس، بالکار، اوستیایی، آذربایجانی، گرجی، و... است. زبان رسمی روسیه، روسی است. ولی ۲۷ زبان رسمی دیگر نیز در جمهوری‌ها و مناطق خودگردان این کشور وجود دارد. روسیه فرهنگ پربراری دارد و نویسندگان معروفی مانند تولستوی و داستایوفسکی روس بوده‌اند.

سیاست و اقتصاد:

روسیه تا پیش از قرن هجدهم یک حکومت نه چندان نیرومند در شرق اروپا بود و وسعت آن چندان زیاد نبود. تا اینکه در آغاز قرن ۱۸ میلادی و با اصلاحاتی که پتر کبیر انجام داد، این کشور به یک امپراتوری بزرگ تبدیل شد. در سال ۱۹۱۷ انقلاب کمونیستی در این کشور به وقوع پیوست و نام کشور به «اتحاد جماهیر شوروی» تغییر یافت. در سال ۱۹۹۱ شوروی پس از جنگ سرد طولانی با غرب فروپاشید و فدراسیون روسیه به جای آن نشست. واحد پول روسیه روبل است. اقتصاد روسیه صنعتی و نیز وابسته به منابع بزرگ انرژی این کشور به ویژه گاز است. راه‌های ترابری این کشور نیز بسیار مهم هستند. اقتصاد این کشور بر پایه سرمایه داری و خصوصی سازی است،

که این موضوع پس از فروپاشی شوروی و رهایی از اقتصاد دولتی و سوسیالیستی انجام شد.

اکنون دمیتری مدودف رییس جمهور روسیه است، ولی ولادیمیر پوتین که نخست وزیر فعلی است، فرمانروای واقعی کشور محسوب می‌شود. سیاست کنونی روسیه، همکاری و عدم تنش با غرب و تلاش برای اتحاد کشور است. ولی به خاطر گسترش ناتو به شرق و پس از درگیری روسیه با گرجستان بر سر اوستیای جنوبی، روابط روسیه و غرب به تیرگی گراییده‌است.

برخی از اصول قانون اساسی روسیه:

اصل ۶۶: وضعیت یک جمهوری باید توسط قانون اساسی فدراسیون روسیه و قانون اساسی آن جمهوری تعیین شود.

اصل ۶۸:

۱) زبان روسی بایستی در کل قلمرو فدراسیون روسیه زبان رسمی باشد.
۲) جمهوری‌ها بایستی حق استفاده از زبان ملی خود را داشته باشند. در این جمهوری‌ها، در هیئت‌های دولت ملی، در هیئت‌های خود گردان محلی و موسسات دولتی، زبان محلی باید در کنار زبان رسمی فدراسیون روسیه (روسی) استفاده شود.
۳) فدراسیون روسیه باید حق تمام مردمش برای حفظ زبان محلی و ایجاد شرایط برای تحصیل و گسترش آن را تضمین کند.

سیستم آموزشی روسیه

سیاست اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۱۷ تا پیش از تجزیه کشور، عمدتاً بر افزایش نرخ سواد کلی جمعیت کشور تاکید داشت. بطور سنتی آموزش و پرورش کشور شوروی از نظام با ارزش اجتماعی بهره برده و از پیشرفت قابل توجه در این زمینه برخوردار گردیده بود. از جمله عمده ترین سیاست‌های آموزش سنتی روسیه پیش از اصلاحات می‌توان از موارد ذیل نام برد:

- تقویت ساختار نظام آموزش پیش دبستانی
- افزایش سطح سواد همگانی
- تدارک و توزیع کتب رایگان درسی
- ارائه برنامه‌های آموزش آزاد در سطحی گسترده

- ارائه برنامه‌های فوق برنامه به دانش آموزان به ویژه دانش‌آموزان تیزهوش در دروس فیزیک و ریاضی
- فراهم سازی تنوع وسیعی از برنامه‌های آموزش تکمیلی
- اجرای طرح تغذیه رایگان کودکان خانواده‌های کم درآمد در مدارس سراسر کشور
- سیاست‌های آموزشی دوره گذار
- حفظ یکپارچگی فضای آموزشی کشور
- تبیین و تدوین مقررات واحد فدرال آموزشی
- توسعه استانداردهای آموزش ایالتی
- ایجاد مکانیسم واحد اعتبار بخشی به تاسیسات آموزشی و کنترل کیفیت بر خدمات آموزشی
- نظارت بر رعایت ضمانت حقوق شهروندی در برخورداری از آموزش پایه
- کاهش روند خصوصی سازی نظام تاسیسات آموزشی ایالتی و فراهم سازی و ارائه خدمات آموزش پایه
- تهیه سرمایه مالی اختصاصی مورد نیاز برای مدارس فعال و پیشنهاد آموزش عمومی اجباری

سیاست‌های آموزشی حال حاضر

اولیای امور روسیه به این موضوع پی برده‌اند که آموزش و پرورش از نقش هدایت‌گر در دوره انتقال برای آموزش نسل فعلی و آتی جهت زندگی در جامعه جدید برخوردار است. از این روی سیاست اصلی بخش آموزش روسیه، ایجاد تغییرات وسیع و پایه اجتماعی به منظور ساماندهی روسیه جدید است. در چنین شرایطی، همبستگی پیچیده‌ای میان تغییر شکل سیستم آموزشی و محتوای آن وجود دارد. ساختار همبستگی چند جانبه است. به نحوی که آموزش از یک سو بعنوان عامل نوسازی ارتباطات اجتماعی و از سوی دیگر بعنوان نیروی محرک توسعه جامعه مطرح می‌گردد. اتخاذ فضای آموزشی واحد که از یک سو بر سنت‌های آموزشی روسیه مشتمل گردیده و از سوی دیگر از همسویی با تمایلات جهانی برخوردار باشد، نیز از جمله سیاست‌های اصلی آموزشی روسیه می‌باشد.

بند ۸ قانون فدرال در زمینه آموزش و پرورش، نظام آموزشی روسیه

- ارائه برنامه‌های آموزشی منسجم و تبیین و تدوین معیارهای آموزشی در سطوح مختلف آموزشی
- اهمیت دهی به مراکز آموزشی بدون توجه به شکل سازمانی و حقوقی، نوع و قسم آن

- مدیریت برکادرآموزشی و تقویت وابستگی آنان به نهادهای سازمان‌های آموزشی
- گسترش آموزش اجتماعی معلمان
- آماده سازی شغلی کودکان و افراد بزرگسال
- آماده سازی برنامه فدرال توسعه آموزشی روسیه
- توسعه آموزش تکمیلی کودکان نواحی شهری
- افزایش بودجه تاسیسات تکمیلی کودکان تا سقف ۱۲۹ میلیون روبل
- تشکیل صندوق مالی جهت خرید کتب آموزشی طی سال ۱۹۹۸
- تخصیص ۲۷/۷ میلیون روبل از بودجه فدرال جهت انتشار کتب درسی کودکان نابینا

استراتژی‌های آموزشی

از جمله مهمترین استراتژیهای آموزشی روسیه می‌توان از موارد ذیل نام برد:

- توسعه دموکراسی آموزشی
- اتکا به خویشتن ملی، هماهنگی ارتباطات بین المللی، حذف تنش‌های اجتماعی و توسعه قدرت اقتصادی روسیه در شرایط جدید به واسطه طراحی و اجرای سیاست‌های مدرن آموزشی
- تضمین حقوق شهروندی جهت برخورداری از برنامه‌های آموزش با کیفیت بالا
- برخورداری کلیه شهروندان روسی از حق انتخاب برنامه‌ها و امکانات آموزشی مطابق با تمایلات طبیعی، قابلیت‌ها و منافع ملی
- ابقاء فضای یکپارچه و منسجم آموزشی
- اصلاح محتوای آموزشی
- طراحی نظام آموزشی و هدایت تحصیلی دانش آموزان در زمینه انجام تحقیقات آموزشی
- تفکیک موسسات آموزشی

سیاست‌های تبعیض آمیز و ضد انسانی در دوران حاکمیت بلشویک‌ها:

از جمله اعمالی که دولت شوروی پس از استقرار رژیم بلشویسم برای محو هر گونه آثار اسلامی و هویت ملی در مناطق زیر سلطه‌ی خود در روسیه انجام داد عبارتند از:

۱- خراب کردن مساجد در شوروی:

پس از استقرار بلشویسم در روسیه، نیروهای بلشویکی در نواحی مسلمان نشین به هر شهری می‌رسیدند اول مساجد آن شهر را خراب می‌کردند و بقیه را نیز اشغال

کرده و به اداره، گاراژ، تماشاخانه و حتی به اصطبل، تبدیل می‌نمودند، شبیه این اعمال وحشیانه را در سال‌های نه چندان دور ارمنستان با اراضی اشغالی قره باغ و مردم مسلمان آن منطقه انجام می‌داد. تعداد زیادی از مساجد، در جریان جنگ میان مسلمانها و نیروهای بلشویکی خراب شد. به موجب یک آمار رسمی در زمان تزار هفت هزار مسجد در روسیه وجود داشت ولی در سال ۱۹۴۹ بنا به گفته‌ی مجله‌ی اخبار جنگ شوروی بیش از ۱۳۱۲ مسجد در روسیه وجود ندارد. به نقل از مجله‌ی ملا نصرالدین چاپ تفلیس تا قبل از انقلاب روسیه فقط در شهر باکو ۳۴ مسجد وجود داشت اما در سال ۱۹۴۹ تنها یک مسجد موجود بود! آن را هم دولت شوروی به این دلیل خراب نکرده بود که به عنوان آزادی دین به رخ مسلمانها بکشند و بگویند: مسلمان‌های شوروی آزادند!

۲- دستگیری و تبعید رهبران مسلمان:

از اقدامات دیگر شورویها برای از بین بردن دین اسلام و هویت ملی و دینی مردم سرزمین‌های زیر سلطه‌ی شوروی، دستگیری پیشوایان دینی مسلمان بود. شورویها در هر کشوری که رژیم بلشویک را مستقر می‌کردند، کلیه پیشوایان مذهبی را دستگیر و به محاکمه می‌کشیدند. در این محاکمه هر کس را که از مذهب خود دست کشیده و مرام کمونیسم را قبول می‌کرد آزاد می‌نمودند و بقیه را که در تعصبات مذهبی پا بر جا و حاضر به همکاری با کمونیستها نمی‌شدند، محاکمه و سپس به اعدام یا حبس و تبعید محکوم می‌کردند.

۳- محاکمه‌ی تاریخی تاشکند و اعدام سلطان گالیوف رهبر مسلمانان تاتار:

در سال ۱۹۲۹ محاکمه معروف تاشکند شروع شد. در این سال عده‌ی زیادی از مسلمانان بنام پیشوایان نهضت پان‌تورانیسم و پان‌اسلامیزم محاکمه شدند. اتهام این عده این بود که با اجرای توطئه‌های پان‌اسلامیزم فعالیت‌های ضد شوروی در بین مردم ترک زبان اتحاد شوروی بعمل می‌آوردند. این محاکمه با شورش نیروهای باسماچی در ترکستان نیز ارتباط داشت و ماجرایی آن از این قرار بود که در ترکستان و ازبکستان و قسمتی از نقاط آسیای مرکزی، عده‌ای از مسلمانان ترک به مخالفت با رژیم شوروی شورش کرده و به هیچ وجه تسلیم کمونیستها نمی‌شدند. در محاکمه تاشکند صرفنظر از افراد عادی مسلمان چند تن از افراد برجسته‌ی دولتی نیز محکوم شدند که از آن جمله باید سلطان گالیوف رهبر مسلمانان تاتار را نام برد. گالیوف در این محاکمه به جرم قیام علیه دولت شوروی و فعالیت برای تشکیل یک حکومت

اسلامی در آسیای مرکزی محکوم به اعدام گردید و بلافاصله نیز از طرف مأمورین دولت شوروی تیرباران شد. گالیوف در میان مردم مسلمان تاتار نفوذ و محبوبیت فوق‌العاده‌ای داشت و در سال ۱۹۱۷ فریب بیانیه‌ی حقوق ملل روسیه را خورد و به تصور اینکه مطابق اعلامیه‌ی لنین و استالین خطاب «به کارگران مسلمان» دولت جدید شوروی اجازه‌ی تشکیل یک حکومت ملی مذهبی را به ملت تاتار خواهد داد حاضر شد با دولت موقت لنین همکاری کند. به همان دلیل بود که استالین در سال ۱۹۲۲ وی را به همکاری در کمیساریای ملیت‌ها که خود در راس آن بود دعوت کرد. گالیوف بعدها کم‌کم مشاهده کرد که نظر استالین و لنین در باره اقلیت‌های مذهبی و ملی مردم آسیای مرکزی جز یک مشت الفاظ تبلیغاتی چیز دیگری نمی‌باشد به همین دلیل ناچار شد در خفا برخلاف روش دولت شوروی نهضت‌های اسلامی را در ترکستان، ازبکستان و تاتارستان تقویت نماید و در نهایت به جرم داشتن همین تمایلات ملی و مذهبی به اعدام محکوم گردید.

۴- تبعید دسته جمعی مسلمانان و کوچاندن روسها به نواحی مسلمان نشین آسیای مرکزی:

شورویها برای برهم زدن آخرین مظاهر ملی و مذهبی مردم مسلمان آسیای مرکزی دست به یک جنایت وحشیانه عظیم دیگر زدند که در تاریخ بربریت نیز نظیر آن دیده نشده است. این عمل عجیب جنایت بار، تبعید دسته جمعی مسلمانان آسیای مرکزی به سیبری و نقاط دیگر روسیه بوده است. شورویها میلیونها نفر از مردم مسلمان را به زور سر نیزه‌ی ارتش سرخ، از خانه و کاشانه آبا و اجدادی خود بیرون کرده، هزاران کیلومتر آنها را پیاده برده و در نواحی روس نشین تقسیم می‌نمودند. دولت شوروی بجای این عده مسلمان تبعید شده به نقاط مختلف من جمله سیبری، عده‌ی دیگری از روسها را نیز از نواحی دیگر کوچانده در آسیای مرکزی مستقر می‌کرد تا بدین وسیله هم نقشه‌ی روسی کردن آسیای مرکزی را عملی نموده و هم مسلمانان را بی خانمان و در بدر نموده باشد.

۵- تصویب قوانین بر ضد مسلمانان:

دولت بلشویکی شوروی در مورد ترک‌های مسلمان تنها به موارد فوق اکتفا نکرد بلکه برای محو و از بین بردن هر گونه مظاهر دین اسلام، دست به وضع یک رشته قوانین نیز زد که هر یک از مواد آن مغایر با بند ۳ فرمان شوروی مبنی بر آزادی عقاید مذهبی بود.

۶- تغییر خط مسلمانان یا آخرین مرحله روسی کردن نواحی مسلمان نشین روسیه:

قبل از انقلاب اکتبر خط کلیه مسلمانان روسیه خط عربی بود. مسلمانان هر ناحیه، نوشتجات خود را به زبان محلی منتها به خط عربی قرآنی می‌نوشتند، شورویها پس از تصرف هر ناحیه مسلمان خط آن ناحیه را به لاتین تبدیل می‌نمودند. پس از اجرای این نقشه آخرین مرحله روسی کردن مناطق مسلمان نشین روسیه در سال ۱۹۳۹ اجرا شد بدین معنی که خط تمام جمهوری‌های مسلمان نشین از لاتین به روسی تبدیل گردید.

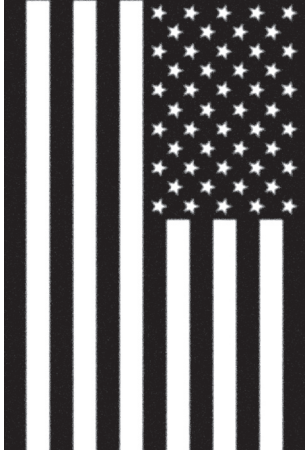
تبعیض‌های موجود در فدراسیون روسیه

با وجود پیش بینی بعضی از حقوق ملی و مذهبی برای ملیت‌های غیرروس در قانون اساسی روسیه، سیاست‌های تبعیض آمیز از طرف دولت‌های حاکم بر روسیه در زمان‌های مختلف بر این ملیتها اعمال شده است که ریشه بسیاری از این تبعیض‌ها به زمان حکومت تزارها و بخصوص شوروی سابق برمی‌گردد. در حال حاضر سیاست‌های تبعیض آمیز به اشکال مختلف ادامه دارد که باعث نارضایتی‌های گسترده در جمهوری‌های غیرروس و عمدتاً مسلمان و ترک نشین شده است. قفقاز شمالی که در حال حاضر کانون بحران و درگیریها در روسیه فعلی به شمار می‌آید، شامل چند جمهوری خودمختار است که به ترتیب از شرق به غرب عبارتند از داغستان، چچن، اینگووش، اوستیای شمالی، کاباردا-بالکار، قره‌چای - چرکس و آدیغه (آدیگه) است. تراکم اصلی جمعیت مسلمانان روسیه نیز در این منطقه است و به رغم جمعیت بالا از نظر سازمانی هیچ نهاد یا جامعه فراگیر اسلامی در روسیه وجود ندارد و مسلمانان در مجلس روسیه فاقد کرسی‌های ویژه هستند.

بسیاری از اختلافها و کشمکش‌های کنونی در قفقاز ریشه در نوع تقسیمات ارضی بین اقوام و ملیت‌های مختلف توسط زمامداران سابق دارد. بسیاری از این تقسیم بندی‌ها بدون توجه به گروه‌های قومی ساکن منطقه و خواسته‌های آنها انجام گرفته است. در سایه چنین تقسیماتی، مردمانی یکسان، خود را در واحدهای متفاوت و نیز اقوام متفاوت خود را درون یک واحد خودمختار یافته اند. این وضعیت خطر بروز درگیری‌های قومی را افزایش می‌دهد. عوامل مختلفی مانند تبعیض‌های سیاسی، ملی و اقتصادی سبب بروز درگیریها در این منطقه می‌شود بطوریکه در این جمهوری‌ها،

استانداردهای زندگی در سطوح بسیار پایینی قرار دارد. بیکاری شدید و فساد و جرم و جنایت بسیار گسترده شدیداً موجب نارضایتی مردم گردیده است. علاوه بر اینها حس نفرت در میان مردمان منطقه (در میان تمام جمهوری‌های قفقاز شمالی) نسبت به روس‌ها چنان شدید است که همواره و در هر فرصتی موجب بروز شورش بر علیه دولت مرکزی می‌شود. یکی از دلایل تاریخی نفرت مردم منطقه از روسها را باید در سیاست‌های کوچ اجباری در زمان شوروی جست و جو کرد که به عنوان نمونه در فاصله اکتبر ۱۹۴۳ تا جولای ۱۹۴۴، شش گروه قومی کوچک به اتهام خیانت، به آسیای مرکزی و سیبری کوچ داده شدند که جمعیت آنان به بیش از یک میلیون تن می‌رسید. (براساس آمارسال ۱۹۳۹: چچنها ۶۹۰,۴۰۷؛ اینگوשהا ۴۷۰, ۹۲؛ قره چایها ۷۵, ۷۳۷؛ بالکارها ۴۲, ۶۶۶؛ کومیکها ۳۴, ۲۷۱؛ تاتارهای کریمه بیش از ۲۰۰ هزار و آلمان‌های ساکن ولگا ۳۸۰ هزار نفر).

در سال‌های ابتدای سقوط شوروی موج استقلال طلبی ملل قفقاز شمالی را نیز دربر گرفت که روسیه با اقدامات خشونت بار آنها را سرکوب کرد که شدیدترین آنها در سال ۱۹۹۴ و ۱۹۹۹ در دو جنگ با استقلال طلبان چچن صورت گرفت. استقلال طلبان نه تنها در چچن بلکه در سایر جمهوری‌ها همچون داغستان، اوستیای شمالی و کاباردینو-بالکار نیز فعال بوده و از هر فرصتی برای انتقام از روسیه استفاده می‌نمایند. قفقاز در کل و بویژه قفقاز شمالی همواره مستعد درگیری و بی ثباتی است زیرا ریشه چنین منازعاتی بسیار عمیق و در هم تنیده است و تا وقتی که خواسته‌های ملیت‌های معارض و چالشگر منطقه در شکل قابل قبولی از طرف دولت مرکزی روسیه تامین نشود، نمی‌توان آینده مشخصی برای این منطقه از نظر رشد و شکوفایی متصور شد. به همین خاطر کارشناسان منطقه قفقاز شمالی را به دلیل وجود نارضایتی‌های ملی و مذهبی از حکومت مرکزی، پاشنه آشیل و نقطه ضعف روسیه می‌دانند.



ایالات متحده آمریکا

جغرافیا:

ایالات متحده آمریکا با ۹/۳۶۳/۳۶۴ کیلومتر مربع چهارمین کشور وسیع جهان است که در نیمکره شمالی، نیمکره غربی، در قاره آمریکای شمالی، در کنار اقیانوس‌های کبیر، اطلس و منجمد شمالی و خلیج مکزیکو واقع شده است و با کشورهای کانادا در شمال و مکزیک در جنوب همسایه است. ایالات متحده آمریکا از ۴۸ ایالت همجوار و ۲ ایالت جدا از دیگر ایالت‌ها تشکیل شده است که دو ایالت جدای این کشور به نام‌های آلاسکا (در شمال غربی کانادا) و هاوایی (در اقیانوس کبیر) با خاک اصلی آن فاصله زیادی دارند.

دین و زبان:

شعار ملی کشور آمریکا عبارت است از: ما به خدا ایمان داریم. آمریکا به طور رسمی یک کشور سکولار می‌باشد. در ایالات متحده آمریکا بر اساس متمم اول قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، هیچ دینی بطور رسمی وجود ندارد، اما همین متمم نیز آزادی تمام ادیان را تضمین کرده است. به همین دلیل است که زنان محجبه مسلمان آمریکایی اجازه حضور در مراکز دولتی و دانشگاهی کشور را از نظر قانونی دارند. با وجود جدایی دین از سیاست در آمریکا، دین اهمیت و نقش مهمی در این کشور دارد که نماد آن جمله ما به خدا ایمان داریم شعار کشور آمریکا است که بر روی اسکناس دلار آمریکا نیز نقش بسته است. گروه‌های مذهبی قدرت اثرگذاری

قابل توجهی در آمریکا دارند. در دهه ۱۹۲۰ این گروهها توانستند دولت را ترغیب به ممنوعیت تولید و مصرف مشروبات الکلی کنند (اصلاحیه بیستم قانون اساسی آمریکا که در اصلاحیه بیست و یکم برداشته شد) و بر تدریس نظریه تکامل در مدارس آمریکا بصورت محدود و در برخی ایالات محدودیت ایجاد کنند ولی با افزایش خشونت‌ها در پی گسترش قاچاق مشروبات الکلی این قوانین برداشته شد. گروه‌های مذهبی به خصوص پروتستان‌های اونجلیکال و کاتولیک‌ها مواضع سرسختانه‌ای را در برابر موضوعاتی چون همجنسگرایی، سقط جنین و آموزش مختلط در مدارس آمریکا، اتخاذ کرده‌اند.

ادیان در ایالات متحده آمریکا	
دین	درصد
مسیحیت	۸۳/۳
یهودیت	۱/۹
اسلام	۱/۶
بودایی	۰/۹
دیگر	۱۲/۳

کشور ایالات متحده آمریکا دارای زبان رسمی نیست، گرچه انگلیسی آمریکایی نقش زبان ملی را دارد و در عمل نیز زبان اصلی کشور است. یکی از پیش نیازهای مهاجرت و اقامت در آمریکا برای خارجی‌ان، تسلط نسبی به زبان انگلیسی است. لازم به توضیح است که زبان انگلیسی در ۲۸ ایالت به عنوان زبان رسمی شناخته می‌شود، و فعالیت‌هایی برای به رسمیت شناختن انگلیسی به عنوان زبان رسمی دولتی نیز در جریان است.

زبان‌های مرسوم در آمریکا به ترتیب عبارت‌اند از:

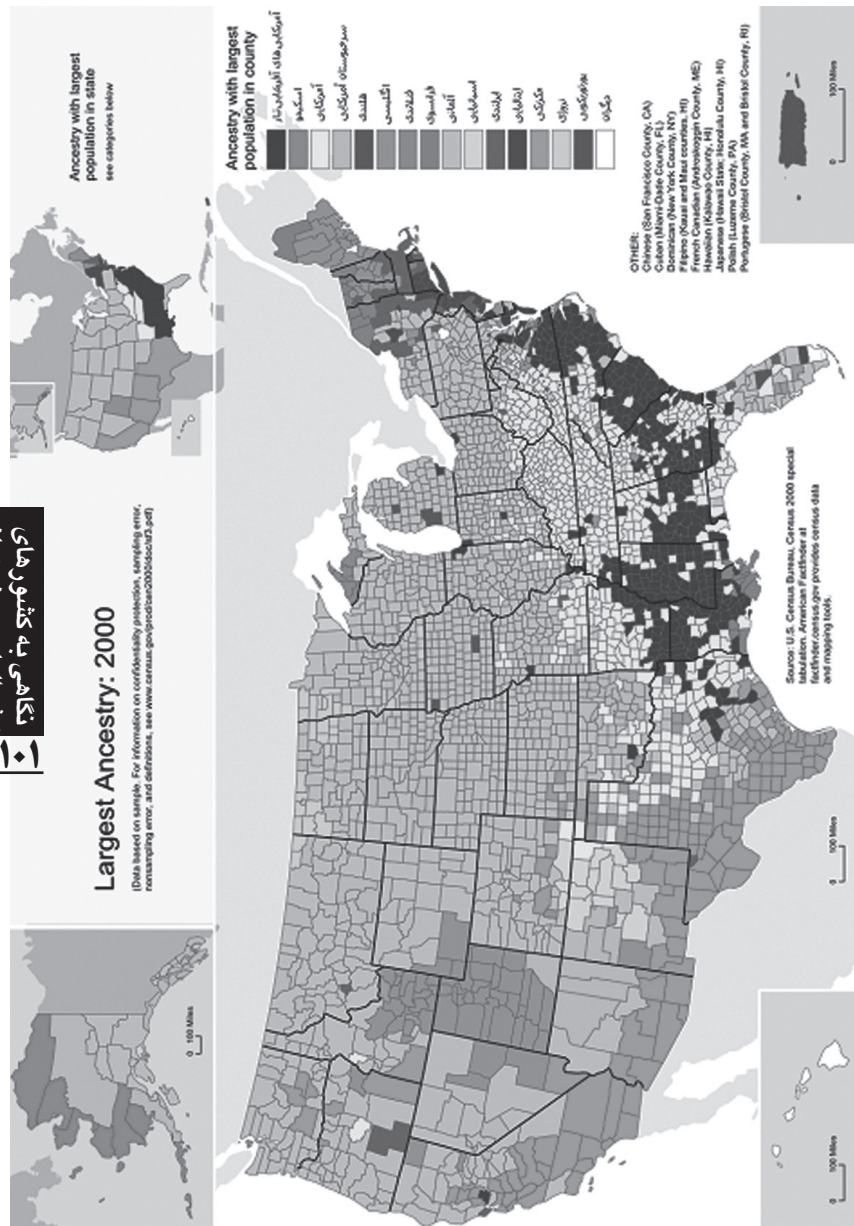
انگلیسی آمریکایی: ۸۲،۱٪

اسپانیولی: ۱۰،۷ درصد

سایر زبان‌های هند و اروپایی: ۳،۸ درصد

زبان‌های آسیایی و اقیانوسیه: ۲،۷ درصد

سایر زبان‌ها: ۰،۷ درصد



موجود در سال ۱۷۸۹ تدوین شده است و تا کنون ۲۵ اصلاحیه خورده است. بر اساس آخرین تقسیمات کشوری، ایالات متحده آمریکا از ۵۰ ایالت و یک بخش فدرال تشکیل گردیده که به صورت فدرال و زیر نظر یک فرماندار انتخابی اداره می‌شوند. فعالیت احزاب در آمریکا آزاد بوده و رقابت بین دو حزب اصلی جمهوری خواه و دموکرات است. احزاب کوچک دیگری نیز فعالیت دارند که مهمترینشان عبارتند از: احزاب محافظه کار آمریکا، آمریکا، خلق، آزادیخواه، سوسیالیست کار و سوسیالیست کارگر. روز ملی آمریکا چهارم ژوئیه می‌باشد. این کشور در سال ۱۹۴۵ میلادی به عضویت سازمان ملل در آمده و علاوه بر آن در سازمان‌های مهم ناتو، سازمان کشورهای آمریکائی، فائو و... نیز عضویت دارد.

سیاست خارجی:

ایالات متحده آمریکا به کمک توانایی‌های اقتصادی و نظامی قابل توجه خود، نقش مهمی را در سیاست جهانی ایفا می‌کند. این کشور عضو ثابت شورای امنیت سازمان ملل است و دفتر مرکزی سازمان ملل در شهر نیویورک قرار دارد. به استثنای کشورهای ایران، کره شمالی، تایوان، بوتان و سودان، کوبا، ونزوئلا و بولیوی سایر کشورها دارای روابط دیپلماتیک رسمی با آمریکا می‌باشند.

آمریکا بوسیله قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی و سازمان کشورهای آمریکایی با همسایگان خود (کانادا و مکزیک) روابط نزدیکی دارد. دولت این کشور هر ساله میلیاردها دلار کمک مالی برای توسعه کشورهای دیگر اختصاص می‌دهد، اما درصد این کمک‌ها از تولید ناخالص ملی نسبت به دیگر کشورهای کمک‌کننده پائین می‌باشد. رئیس‌جمهور آمریکا یکی از عوامل اصلی تعیین‌کننده جهت‌های کلی سیاست خارجی آمریکا است. بسیاری از مدارک و اسناد دوران هر رئیس‌جمهور امروزه در کتابخانه‌های ویژه هر رئیس‌جمهور موجود می‌باشد. کنگره آمریکا بودجه‌های کمک‌های خارجی را تعیین می‌کند، تحریم‌های خارجی وضع می‌کند، و به کمک کمیته‌های مخصوصی در مسائل سیاست خارجه اختیارات بررسی و بازبینی امور ویژه را دارد.

بسته به نوع حزب یا گروه در قدرت در هر برهه از زمان (همانند حزب دموکرات یا حزب جمهوری خواهان) سیاست خارجه آمریکا تحت تاثیر تحولات و گرایش‌های خاص آن حزب یا گروه قرار می‌گیرد. گروه‌های لابی نیز دارای قدرت نفوذ زیادی در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجه هستند.

سیاست‌های کلی اقتصاد آمریکا:

تولیدات کشاورزی حدود ۱ درصد تولید ناخالص ملی این کشور را تشکیل می‌دهد. ایالات متحده آمریکا اقتصاد کاپیتالیستی از نوع سرمایه‌داری انحصاری دارد. ویژگی بارز اقتصاد ایالات متحده آمریکا عبارت است از تسلط انحصارها در رشته‌های مختلف، که بر مبنای منابع طبیعی فراوان، زیربنای توسعه یافته، تولید انبوه، و مصرف زیاد استوار است. تولید ناخالص داخلی ایالات متحده آمریکا با بیش از ۱۳ تریلیون دلار، یعنی حدود ۲۰ درصد تولید ناخالص جهان، نخستین اقتصاد بزرگ جهان است. ایالات متحده بزرگ‌ترین واردکننده، و - پس از آلمان و چین - سومین صادرکننده بزرگ جهان است. کانادا، چین، مکزیک، ژاپن و آلمان، به ترتیب بزرگ‌ترین شرکای تجاری آمریکا هستند. آمریکا در دهه اخیر بزرگ‌ترین بدهی جهان را نیز بر شانه داشته است. بزرگ‌ترین اقلام صادراتی آمریکا به ترتیب تجهیزات صنعتی، ماشین‌آلات، کالاهای مصرفی غیر اتومبیل، خودرو و تولیدات وابسته، تولیدات صنایع غذایی، و تولیدات صنایع هوایی هستند، در حالی که بزرگ‌ترین اقلام وارداتی به آمریکا کالاهای مصرفی غیر اتومبیل، سوخت، ماشین‌آلات، تجهیزات صنعتی، تولیدات خودرو، صنایع غذایی، و صنایع هوایی هستند. اما بزرگ‌ترین محصولات تولیدی آمریکا مواد شیمیایی، تولیدات نفتی، فولاد، خودرو، تولیدات صنایع هوایی، ارتباطات، الکترونیک، تولیدات غذایی و مصرفی، و صنایع معدن و چوب هستند. آمریکا همچنین در تولید برق، ظرفیت پالایش نفت، ذخیره‌های ذغال سنگ، تولید انرژی بادی و انرژی هسته‌ای در جهان رتبه نخست را دارا است. بیشتر چرخ‌های اقتصادی آمریکا متعلق به بخش خصوصی است، تا جاییکه بخش دولتی فقط ۱۲،۴ درصد تولید ناخالص ملی را سالیانه باعث می‌شود. با اینحال ۷۵ درصد تولید ناخالص ملی محصول بخش خدماتی بوده است. با اینکه تولیدات کشاورزی آمریکا حدود ۱ درصد تولید ناخالص ملی این کشور است، همین سطح تولید حدود ۶۰ درصد کل تولیدات کشاورزی جهان را تشکیل می‌دهد. بخش بهداشت و خدمات اجتماعی با داشتن ۱۶ میلیون نفر شاغل، بزرگ‌ترین بخش اشتغال آمریکا را تشکیل می‌دهد. از لحاظ مجموع ساعات کاری در طول سال، آمریکایی‌ها بیشترین تعداد روز در سال را کار می‌کنند. با این حال در مقایسه با کشورهای صنعتی دیگر از نظر تولید بر حسب ساعات کاری آمریکایی‌ها از برخی کشورهای اروپایی عقب‌ترند. در میان ۵۰ ایالت آمریکا، از لحاظ درآمد سرانه، ایالت نیوجرسی در رتبه اول و ایالت میسیسیپی در رتبه آخر در مقایسه با ایالات دیگر قرار دارند. نزدیک به ۱۳ درصد آمریکاییان در زیر خط فقر تعیین شده توسط دولت فدرال قرار دارند و فاصله طبقاتی بین بالاترین و پایین‌ترین اقشار جامعه آمریکا همچنان در حال افزایش است.

رسانه ها:

به غیر از ارگان‌هایی همانند گروه فرارسی شماره‌ای، صدای آمریکا و یا هیئت کارفرمایان پخش که توسط ارگان‌های دولتی برای مخاطبین خارج از آمریکا تنظیم می‌شوند، اکثر رسانه‌های درون آمریکا یا همانند شبکه‌هایی نظیر فاکس، اچ بی او، ام تی وی و سی ان ان بطور کاملاً خصوصی و با درآمد حاصل از تبلیغات و آگهی‌های تجارتي اداره می‌گردند و یا همانند رادیوی عمومی ملی و پی بی اس توسط موسسات و بنیادهای خیریه تامین مالی می‌گردند. از ۱۲۰۰ شبکه تلویزیونی آمریکا از بزرگترین و نامدارترین آنان در تاریخ رسانه‌های آمریکا می‌توان به ۳ شبکه‌ای بی سی، ان بی سی و سی بی اس اشاره نمود.

برده داری در ایالات متحده آمریکا:

در اوایل قرن هفدهم آشوب‌های دینی و سیاسی در انگلستان و وجود ظلم و ستم در فرانسه موجب مهاجرت افراد بسیاری از این کشورها به آمریکای شمالی شد. به جز اینان مهاجران اروپایی زیاد دیگری نیز به سرزمین جدیدی پای نهادند. در قرن هفدهم شهرهای بزرگی چون بوستون، نیویورک و فیلادلفیا به وجود آمدند. از سال ۱۶۱۹ ورود بردگان سیاه به آمریکا آغاز شد و از این راه میلیون‌ها سیاه آفریقایی بکار در مزارع گمارده شدند. از همین دوران مسئله تبعیض نژادی در آمریکا آغاز شد. مهاجرنشینها از همان آغاز سازمان‌های پارلمانی داشتند. جنگ استقلال آمریکا از نوزدهم آوریل ۱۷۷۵ با نبردهای لکسینگتون و کنکورد آغاز شد. این نبردها به عقب نشینی انگلستان منجر گردید. در ماه ژوئن همین سال کنگره‌ی مهاجرین، جرج واشنگتون را به فرماندهی سپاهیان خود انتخاب کرد. در ماه ژوئیه سال ۱۷۷۶، اعلامیه استقلال آمریکا از سوی کنگره در شهر فیلادلفیا صادر گشت که این سال معمولاً سال استقلال آمریکا خوانده می‌شود. به موجب پیمان پاریس که در سال ۱۷۸۳ میان نمایندگان انگلستان و آمریکا منعقد گردید، ایالات متحده به عنوان ملتی مستقل شناخته شد. در سال ۱۷۸۷ قانون اساسی آمریکا تصویب شد که طی آن حکومتی ملی با قدرت اجرایی وسیع برقرار گردید. در ۱۷۸۹ جرج واشنگتون، قهرمان جنگ‌های انقلاب به سمت اولین رئیس جمهور انتخاب شد. در سال ۱۸۰۳ آمریکا با منعقد کردن پیمان خرید لوئیزیانا با فرانسه و پرداختن ۱۵ میلیون دلار به آن کشور نواحی وسیعی را به خاک خود ضمیمه کرد. بموجب این خرید وسعت آمریکا دو برابر شد. بدنبال اختلافات دامنه دار آمریکا با انگلستان در ماه ژوئن ۱۸۱۲، آمریکا در جنگ با آن کشور به پیروزی‌هایی نایل آمد. در ادامه جنگ، انگلیسی‌ها پایتخت آمریکا را گرفته و ویران کردند. سرانجام به موجب

پیمان گان در بیست و چهارم دسامبر ۱۸۱۴، جنگ پایان یافت. در همان دوران جنگ میان بومیان (سرخپوستان) و سفیدپوستان شدت گرفت و بدنبال آن قتل عام سرخپوستان آغاز گردید. از اوایل قرن نوزدهم اقتصاد آمریکا رو به پیشرفت نهاد. برده داری تا حدودی جو سیاسی را متشنج کرده بود. طی سال‌های ۵۳-۱۸۴۶، آمریکا با استفاده از جنگ و پول، نواحی وسیعی را در غرب از مکزیک تجزیه و به خاک خود الحاق نمود و از این زمان جمعیت فراوانی به آن مناطق روان شدند از همان دوران برده‌داری مجدداً گسترش یافت. در کنگره نیز بر سر وجود یا عدم وجود برده‌داری دودستگی افتاد. این اختلافات پی در پی بالا می‌گرفت و اساس احزاب از هم می‌پاشید. در آن زمان ایالات متحده آمریکا به دو دسته‌ی جنوبی (طرفدار برده‌داری) و شمالی (مخالف برده‌داری) تقسیم شده بودند. با انتخاب لینکلن به ریاست جمهوری در سال ۱۸۶۰، رهبران جنوبیها که منافع خود را در معرض خطر می‌دیدند خواستار تجزیه ایالاتشان از آمریکا شدند و خود «ائتلافیه ایالات آمریکا» را تشکیل دادند. بهمین خاطر جنگ داخلی (انفصال) در گرفت که چهار سال (۶۵-۱۸۶۱) به طول انجامید. جنوبیها در جنگ‌های اول و سوم و شمالیها در جنگ‌های دوم و چهارم به پیروزی دست یافتند. جنگ سرانجام در نهم آوریل ۱۸۶۵ پس از صدمات مالی و جانی بسیار به نفع شمالی‌ها پایان یافت. چند روز پس از پایان جنگ لینکلن ترور و کشته شد. در نتیجه‌ی جنگ‌های انفصال، برده‌داری رسماً لغو گردید.

تبعیض نژادی در آمریکا:

با پایان جنگ داخلی آمریکا و آزادی میلیون‌ها برده‌رهای یافته از نظام برده‌داری، جامعه آمریکا وارد نبرد بی‌وقفه نژادی شد. در یک سوی این نبرد، سفیدپوستان جنوب بودند که در جریان جنگ داخلی، تمام ثروت و امتیازات اشرافی خود را از دست داده بودند و می‌بایست با بردگان سابق خود همانند انسان‌های برابر رفتار کنند و در سوی دیگر سیاهپوستان می‌خواستند حقوق تضییع شده خود و اجدادشان را در کوتاه‌ترین زمان ممکن طلب کنند. بدیهی است چنین فضای آشفته‌ای، رابطه میان نژاد سفید و سیاه را بیش از پیش تخریب کرد. برخی از بردگان سابق راه سرزمین‌های وسیع غرب را که هنوز به تصرف کامل در نیامده بود، در پیش گرفتند و زندگی جدیدی را برای خود و فرزندان‌شان بوجود آوردند. اما میلیون‌ها سیاه فقیر که هنوز به اربابان سابق خود وابسته بودند در جنوب باقی ماندند و با مشکلات عدیده از جمله فقر، بیکاری و نژادپرستی مواجه شدند.

دولت فدرال برای حل معضل برده داری، اصلاحیه سیزدهم قانون اساسی ایالات متحده آمریکا را در سال ۱۸۶۵ به تصویب رساند. براساس این اصلاحیه «بردگی و کار اجباری جز به عنوان مجازات جرمی که شخص، طبق مقررات به آن محکوم شده باشد، در ایالات متحده یا هر مکان دیگری در حوزه قضایی آنها» ممنوع شد. این قانون سه سال بعد با اعطای حق شهروندی به کلیه اتباع ایالات متحده آمریکا فارغ از نژاد و رنگ پوست بر اساس اصلاحیه چهارم قانون اساسی تکمیل شد.

تا یک قرن بعد، میلیون‌ها سیاهپوست آمریکایی در فقر و تنگدستی گرفتار بودند. بسیاری از کارفرمایان در جنوب علاق‌های نداشتند که سیاهان را به کار بگمارند. وضعیت تحصیلی و آموزشی سیاهان نیز در شرایط اسفناکی قرار داشت. تا زمان الغای برده داری، سواد خواندن و نوشتن برای برده‌ها جرم غیر قابل بخششی بود. بعد از الغای برده داری نیز سیاهپوستان فقیر قادر نبودند که کودکان خود را در مدارس ثبت‌نام نمایند. آن دسته از کودکان سیاه که از شانس بیشتری برخوردار بودند، مجبور بودند در مدرسی جدا از سفیدپوستان تحصیل کنند. سیاهان در حالی با این مشکلات دست به گریبان بودند که گروهی از نژادپرستان متعصب سفید پوست با تشکیل جوخه‌های مرگ به نام کوکلاکس کلان سیاهان را هدف حملات خود قرار می‌دادند. این افراد به بردگان سابق حمله می‌کردند، اموال ناچیزشان را غارت می‌کردند و به شکل دلخراشی آنان را به قتل می‌رساندند. شیوه شکنجه سیاهپوستان نیز به شکل «لینچ کردن» بود که آنان را قطعه قطعه و یا زنده زنده می‌سوزاندند. این اقدامات ضد انسانی متعصبین سفید پوست با بی‌تفاوتی حکومت فدرال، پلیس و دستگاه قضایی همراه بود.

تعارض نژادی میان سیاهان و سفیدپوستان در سال‌های پایانی قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ متأثر از رقابت‌های حزبی بود. حزب دموکرات ایالات متحده آمریکا که از ابتدا جنوب برده‌داری را پایگاه اصلی خود قرار داده بود، همچنان از این نظام غیرعادلانه حمایت می‌کرد. این حزب برای دفاع از منافع کلان کشاورزان جنوب حتی تا پای تجزیه ایالات متحده آمریکا نیز پیش رفت. شمال که توسط آبراهام لینکلن و حزب تازه تأسیس جمهوریخواه رهبری می‌شد، آزادی برده‌ها را به جنوب دموکرات تحمیل کرد. بدین ترتیب دو حزب بزرگ آمریکا، یکی در جایگاه حمایت از حقوق سیاهپوستان قرار گرفت و دیگری دفاع از شرایط پیش از جنگ را سرلوحه خود قرار داد.

البته این تقسیم بندی در اوایل قرن بیستم به شکل اساسی دگرگون شد. دموکرات‌ها که از حاکمیت مطلق ۴۰ ساله حزب جمهوریخواه ایالات متحده آمریکا به تنگ آمده بودند، به تدریج نفوذ خود را در ایالت‌های شمال شرقی، مناطق‌های

که روز به روز مهاجرین تازه‌ای را به خود جلب می‌کرد، افزایش دادند. مهاجرین، رنگین پوستان و اقشار فرودست جامعه به دور دموکرات‌ها جمع شدند و این حزب که روزگاری سمبل نظام برده داری بود، برای کسب قدرت به حامی اصلی سیاهپوستان تبدیل شد. از آن زمان تاکنون دموکرات‌ها، حزب مدافع رنگین پوستان از جمله سیاهان و حزب جمهوریخواه حزب سفید پوستان لقب گرفته‌اند.

وقوع جنگ جهانی دوم و شرکت گسترده سیاهپوستان در دفاع از آزادی در مقابل فاشیسم، موقعیت این گروه نژادی را در تحولات داخلی آمریکا تغییر داد. اولین گام برای ارتقای موقعیت اجتماعی آنان، با ادغام واحدهای نظامی سیاهپوستان در دیگر واحدهای ارتش آمریکا در سال ۱۹۴۵ صورت گرفت. سپس دیوان عالی فدرال ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۵۴ که جمهوریخواهان در کاخ سفید حضور داشتند، با صدور حکم تاریخی براون در برابر هیئت آموزش جدایی نژادی در مدارس را غیر قانونی اعلام کرد. این حکم سیاهان را از یک تبعیض ناروای تاریخی نجات داد.

اما مقاومت در برابر ادغام نژادی در ایالت‌های سابقا برده دار همچنان به شکل جدی ادامه داشت. سیاهان همچنان از ورود به اماکن مخصوص سفید پوستان از جمله باشگاهها، رستوران‌ها و بارها محروم بودند. حتی در برخی از شهرهای جنوب، سیاهپوستان حق نداشتند بر روی صندلی مخصوص سفید پوستان در اتوبوس‌های عمومی بنشینند. اقدام خانم روزا پارکس در سال ۱۹۵۵ در شهر مونتگمری ایالت آلاباما روح تازه‌ای به مبارزات سیاهپوستان داد. پارکس در اقدامی شجاعانه، از بلند شدن از روی صندلی مخصوص سفید پوستان در یک اتوبوس عمومی خودداری کرد و توسط پلیس دستگیر شد. این اقدام، خشم سیاهان را شعله ورتر کرد. کشیش جوانی به نام مارتین لوتر کینگ یک تحریم چند ماهه را علیه سیستم حمل و نقل عمومی در ایالت آلاباما شکل داد. این اعتراض سپس به جنبش حقوق مدنی تبدیل شد. در سال ۱۹۶۰ با تلاش و کوشش مارتین لوتر کینگ «قانون حقوق مدنی» با هدف رفع تبعیض نژادی به تصویب رسید.

تغییرات بنیادین در قوانین نژادی در دوران حکومت دموکرات‌ها در دهه ۱۹۶۰ حاصل شد. جان اف کندی و جانسن لیندون جانسون گام‌های بلندی را برای فائق آمدن بر معضل تاریخی نژادی در ایالات متحده آمریکا برداشتند. این تحولات سبب شد جناح محافظه کار که همچنان بر اصالت نژادی فرهنگ آن‌گلو - پروتستانی سفید پوستان پافشاری می‌کرد، هم قسم شود و جنگ ایدئولوژیکی علیه لیبرال‌ها را آغاز کند.

اگرچه جمهوریخواهان در زمان حضور خود در کاخ سفید برخی از اقدامات کم

سابقه نظیر انتخاب نخستین زن عضو دیوانعالی فدرال و یا نخستین وزیر خارجه سیاهپوست را در کارنامه خود به ثبت رسانده‌اند، اما هنوز لایه‌های اصلی این حزب بخصوص در ایالت‌های جنوبی بر طبل جدایی نژادی می‌کوبند. در سوی دیگر این تعارض نژادی، لیبرال‌ها بویژه جناح چپ آن قویاً از حقوق رنگین پوستان حمایت می‌کنند. به اعتقاد برخی از لیبرال‌ها، رفع نابرابری نژادی در آمریکا نمی‌تواند حقوق پایمال شده تاریخی سیاهپوستان را تامین کند. از این رو حامیان حقوق رنگین پوستان، نظریه *Affirmative Action* و یا تبعیض مثبت را مطرح کرده‌اند. بر اساس این نظریه، آفریکن - آمریکن‌ها (اصطلاحی برای نام بردن سیاهپوستان) باید از مزایای بیشتری در مقایسه با سفید پوستان در زمینه آموزش و تحصیل برخوردار باشند. در حال حاضر برخی از دانشگاه‌های آمریکا از جمله دانشگاه میشیگان برای دانشجویان تازه وارد سیاهپوست امتیازات بیشتری قائل هستند. در سال ۲۰۰۳ چالش عمیقی میان لیبرال‌های طرفدار تبعیض مثبت و دولت محافظه کار جورج بوش در خصوص نظام سهمیه بندی دانشگاه‌ها از جمله در دانشگاه شیکاگو بروز کرد. اما از آنجا که تبعیض مثبت بر اساس حکم تاریخی دیوانعالی فدرال در ۲۵ سال پیش به تصویب رسیده‌است، تلاش محافظه کاران برای لغو امتیازات دانشجویان سیاهپوست به نتیجه نرسید.

مارتین لوتر کینگ رهبر مبارزه با تبعیض نژادی در آمریکا:

مارتین لوتر کینگ یکی از رهبران پرنفوذ جنبش حقوق مدنی جهان و از چهره‌های درخشان مبارز سیاه پوست آمریکا و کشیشی که به سبک گاندی وارد مبارزه مدنی شد، چنان فصیح و شمرده سخن می‌گفت که تاریخ آمریکا چنین صدایی را به یاد ندارد. «لوتر کینگ» در ۱۵ ژانویه سال ۱۹۲۹ میلادی در «آتلانتا» به دنیا آمد، دیپلم خود را در رشته جامعه‌شناسی از پوهنتون «مورهاوس» اخذ کرد، درخواست وی برای ادامه تحصیل در مدرسه «الهیات ییل» پذیرفته نشد و به همین دلیل به «چستر پنیسلوانیا» رفت تا در مدرسه دین‌شناسی «کروزر» الهیات بخواند. در سال ۱۹۵۱ میلادی سند فراغت تحصیلی خود را در رشته «الهیات» دریافت کرد. در سال ۱۹۵۵ میلادی با درجه دکترای «دین‌شناسی» از دانشگاه «بوستون» فارغ‌التحصیل شد. راه پیمایی‌های او برای بسیج سیاه پوستان جهت دفاع از حقوق مدنی شان و حق رأی و دستمزد برابر باعث بسیج و به حرکت در آوردن میلیون‌ها سیاه پوست آمریکائی شد. لایحه حقوق شهروندی سال ۱۹۶۴ میلادی و لایحه حق رأی سال ۱۹۶۵ میلادی از دل همین راه پیمائی‌ها بیرون آمد و وارد قانون اساسی ایالات متحده گردید. سال ۱۹۶۵

سال آغاز اوج گیری جنبش ضد جنگ ویتنام بود و «لوترکینگ» در برابر سیاست جنگی دولت وقت این کشور مقاومت کرد و سخنرانی ۴ آوریل سال ۱۹۶۷ میلادی او در زمینه بمباران کاخ سفید در اوج پرواز طیارات غول پیکر ب ۵۲ آمریکا برای بمباران ویتنام شمالی بود، «لوترکینگ» بانگ برداشت که آمریکا می‌خواهد ویتنام را مستعمره خود کند و آمریکا بزرگ ترین مروج خشونت در جهان شده است. «لوترکینگ» کلام را از این مرز نیز گذراند و اعلام داشت: «به زودی یک انقلاب حقیقی در ارزش‌ها برای تقابل شدید فقر و ثروت الزامی است، سرمایه‌داران غرب پول زیادی در آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی سرمایه‌گذاری کرده‌اند تنها برای این که سود فراوان از این طریق بدست آورند؛ بدون آن که کاری به بهبود اجتماعی کشورها داشته باشند.» لوترکینگ خواهان تغییراتی ریشه‌ای در نظام سیاسی آمریکا شد، و افزود: «شما نمی‌توانید در مورد مشکل سیاهان صحبت کنید بدون آن که از میلیاردها دلار صحبت نکنید، نمی‌توانید در مورد پایان دادن به محلات فقیرنشین (اسکان غیررسمی افراد فقیر بدون امکانات شهری) صحبت کنید بدون آن که در ابتدا از سود موجود در محلات فقیرنشین صحبت نکنید... مشکلاتی در سرمایه داری وجود دارد ... باید توزیع بهتری از ثروت وجود داشته باشد، شاید و باید آمریکا به سوی سوسیال دموکراسی حرکت کند.»

در سال ۱۹۶۸ میلادی لوترکینگ "راهپیمائی بزرگ مردمان فقیر" را برای نشان دادن وضعیت نامناسب عدالت اقتصادی برگزار کرد. آنها خواهان کمک به محرومان ایالات متحده بودند. او می‌رفت تا رهبری یک انقلاب اجتماعی را در آمریکا برعهده بگیرد و این بزرگترین زنگ خطر برای سرمایه داری آمریکا بود که خود را حامی مذهب و کلیساها می‌دانست. بانگ انقلاب از دهان کشیشی بلند شده بود که بسیار پر قدرت تر و جذاب تر از رهبران وقت آمریکا سخن می‌گفت و کلامش میلیون‌ها آمریکائی را به حرکت در می‌آورد، ساعت ۶ و یک دقیقه بعد از ظهر ۴ آوریل سال ۱۹۶۸ میلادی این دهان را از سرب پر کردند و به دست یک سفید پوست نژاد پرست، در حالی که برای یک راهپیمائی طولانی آماده می‌شد ترور کردند. او زمانی ترور شد که از روی بالکن یک هتل با چند تن از همراهان خود گفتگو می‌کرد و آماده شرکت در یک سخنرانی می‌شد. این سخنان تاریخی او که اکنون در متن یک موزیک بسیار هیجان انگیز در میلیون‌ها نسخه در سراسر جهان پخش شده خواندنی است، که گفته بود:

«من رؤیایی دارم؛ روزی این ملت برخاست و به معنای حقیقی زندگی خواهد کرد.

ما این حقایق را آشکار خواهیم کرد: که همه انسان‌ها برابر خلق شده‌اند. من رؤیایی دارم؛ روزی بر روی تپه‌های سرخ "جورجیا" فرزندان برده‌های پیشین و فرزندان برده‌داران پیشین با یکدیگر پشت میزهای برادری خواهند نشست. من رؤیایی دارم؛ روزی ایالت "میسی‌سیپی"، ایالتی "بیابانی" خسته از گرمای سوزان ظلم و بی‌عدالتی، به سبزه‌زار آزادی و عدالت بدل خواهد شد. من رؤیایی دارم؛ چهار کودک من روزی در سرزمینی زندگی خواهند کرد که با رنگ پوست‌شان قضاوت نشوند بلکه با ظرفیت شخصیت‌شان سنجیده شوند. با این ایمان می‌توانیم از کوه یاس، سنگ امید استخراج کنیم با این ایمان می‌توانیم با هم کار کنیم، با هم نیایش کنیم با هم تلاش کنیم، با هم به زندان برویم با هم برای آزادی قد علم کنیم. . . با یقین به روزی که آزاد خواهیم شد».

سخنان فوق مارتین لوتر کینگ قابل دقت است زیرا هدف و پیام او امروز نیز به همان اهمیت خویش باقیست، اینطور به نظر می‌آید که نطق‌ها و سخنرانی‌های دکتر لوتر کینگ برای این دوره نوشته شده است زیرا مبارزه مسالمت آمیز نه تنها در برخورد با مشکلات امروزه مؤثر است بلکه اگر غلو نشود برای یک هزار سال دیگر نیز مؤثر خواهد بود. لوتر کینگ یک سال بعد از تحصیلات بعنوان خطیبی یک کلیسا شروع بکار کرد و پای در جای پای پدر خود گذاشت. در این زمان او یک فعال حقوق مدنی شناخته شده به حساب می‌آمد و از اعضای کمیته اجرائیه اتحادیه ملی پیشبرد حقوق "رنگین پوستان" بزرگترین سازمان سیاه‌پوستان آمریکا بود در این حال تا تبدیل شدن لوتر کینگ به یک رهبر سرشناس و پر نفوذ جنبش مدنی در آمریکا اندکی طول کشید. دکتر لوتر کینگ اولین تظاهرات بزرگ مسالمت آمیز سیاهان آمریکا را در سال ۱۹۵۵ میلادی رهبری کرد. این تظاهرات با اقدام اعتراض آمیز "روزا پارک" خانم پیر سیاه پوست آغاز شد که از واگذاری جای خود در سرویس به یک سفیدپوست خودداری کرد. در آن زمان سیاهان آمریکا با آنکه به اندازه هر کس دیگری برای سوار شدن سرویس پول بلیط می‌دادند، اما تنها اجازه داشتند در صندلی‌های عقب بنشینند. اگر صندلی‌های جدا خالی بود تا زمانی که یک سفید پوست سر پا بود آنها حق نشستن نداشتند، روزا پارک اولین سیاه‌پوست آمریکایی نبود که از دادن صندلی خود به یک سفید پوست سر باز زد، پیش از این اعتراضات بسیاری به این قانون نژادپرستانه آمریکایی شده بود. اما نه بصورت گسترده و سازمان یافته. در این زمان بود که لوتر کینگ جوان رهبری این مخالفت‌ها را بر عهده گرفت. سیاه‌پوستان در

شهر "ماستان مری" برای ۳۸۲ روز از سوارشدن به سرویس‌ها ابا و خودداری ورزیدند تا زمانی‌که در روز ۲۱ دسمبر سال ۱۹۵۶ دیوان عالی آمریکا قانون جدایی صندلی‌های سیاه‌پوستان و سفیدپوستان در سرویس را مخالف قانون اساسی خوانده و نقض کرد. این اعتراض گسترده سیاه‌پوستان به تحریم سرویس "مات کامری" مشهور شد و «لوتر کینگ» به عنوان یک رهبر پر نفوذ جنبش مدنی بر سر زبانها افتاد. دکتر «کینگ» برای کسب حقوق سیاه‌پوستان دست به اقدامات بی‌شماری زد، تنها بین سال‌های ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۸ میلادی او بیش از شش میلیون مایل سفر کرده و بیش از ۲۵ هزار سخنرانی ایراد کرد و در هر جای آمریکا که بی‌عدالتی و تظاهرات بود او حضور پیدا می‌کرد. «لوتر کینگ» مبارزه با تبعیض نژادی را پیشینه خود ساخته بود و هموعان خود را از هر خشونت‌ی مانع می‌شد. در سال ۱۹۶۳ میلادی جنبش عظیمی به رهبری وی با راهپیمایی بزرگ به منظور رفع تبعیض نژادی و اخذ حقوق سیاهان در آمریکا برپا شد. مارتین لوتر کینگ بواسطه مبارزات صلح‌آمیز و بدون خشونت در جهان شهرت دارد. در این سالها او همچنین پنج کتاب نوشت و مرد سال مجله تایمز شد و در سن ۳۵ سالگی جوان‌ترین شخصی شد که در سال ۱۹۶۴ میلادی موفق به دریافت جایزه صلح نوبل شد. راهپیمایی مارتین لوتر کینگ از "آلاباما" با تقاضای لغو تبعیض نژادی در موترهای سرویس شروع شد و در دیگر ایالات جنوبی آمریکا به تظاهر علیه هر نوع بروز آپارتاید (به ویژه در مدارس) تبدیل شد و روز ۲۸ اگوست سال ۱۹۶۳ میلادی به تجمع وسیعی در واشنگتن انجامید که مارتین لوتر کینگ در آن جمع جمله‌ی معروف خود:

"من رویایی دارم (I have a dream)" ادا کرد. جالب است بدانیم او با وسواس به راهپیمایان تذکراتی در جهت رعایت عدم خشونت داده بود و حتی توصیه کرده بود تا اولاً مواظب جاده و پیاده‌رو و مرز بین آن‌ها باشند و از کنار حرکت کنند و ثانیاً در راهپیمایی‌ها همه آهسته، در سکوت و صلح جویانه، با امید به پیش روند.

سیاست‌های آموزشی در ایالات متحده آمریکا

هزینه آموزش و تحصیلات در سطوح مدرسه‌ای و متوسطه در ایالات متحده را اکثراً دولت پرداخت می‌کند. ایالات متحده با داشتن قریب به ۵۰۸۰۰ دانشگاه و مؤسسه آموزش عالی تقریباً امکان تحصیلات در سطوح آموزش عالی را برای تمامی افراد جامعه فراهم کرده است. وام‌های کم بهره، کمک هزینه‌های بلاعوض و انواع بورس‌های تحصیلی از اقسام راههایی‌اند که دانشجویان اقدام به پرداخت شهریه‌های خود می‌کنند. در این میان دانشگاه ایالتی اوهایو با داشتن بیش از ۵۳۰۷۱۵ دانشجو

در یک پردیس، پرجمعیت‌ترین دانشگاه آمریکا محسوب می‌شود. در میان آمریکاییان بالای ۲۵ سال، ۸۴٫۶ درصد از دبیرستان فارغ‌التحصیل شده‌اند، ۵۲٫۶ درصد وارد کالج، دانشگاه یا مؤسسات دیگر آموزش عالی شده‌اند، ۲۷٫۲ درصد مدرک کارشناسی دریافت کرده‌اند، و ۹٫۶ درصد دارای مدارک کارشناسی ارشد و بالاتر هستند. تقریباً ۹۹ درصد آمریکاییان دارای حداقل سواد پایه هستند. در طبقه‌بندی سازمان ملل متحد، شاخص آموزشی در کشور ایالات متحده ۰٫۹۷ است که در رتبه دوازدهم جهانی جای دارد.

در آمریکا هیچ سیاست ملی در خصوص نحوه برخورد با تفاوت‌های توانایی دانش‌آموزان وجود ندارد. در عوض مدارس محلی در مناطق گوناگون و رؤسای مدارس فعالیت‌هایی را انجام می‌دهند که مبتنی است بر تفاوت‌های فردی، تصورات آنها از نیازهای دانش‌آموزان و همچنین منابع مالی آنها. خود مختاری کلی در سطح مدارس تنوع وسیعی را در برنامه‌های آموزشی موجب شده است. بسیاری از مدارس دولتی در ایالات متحده به دانش‌آموزان خدمات آموزشی ارائه می‌کنند که از زمینه‌های اجتماعی و توانایی‌های متفاوتی برخوردار هستند. در ایالات متحده آمریکا سیستم منسجمی برای نحوه مواجهه با تفاوت‌های فردی در توانایی‌های دانش‌آموزان وجود ندارد بلکه در این زمینه سیستم‌های متنوعی وجود دارد. هر یک از مناطق و هر مدرسه‌ای برنامه‌ها و رویکردهای خاص خود را در این باره بسط و گسترش داده است. علیرغم این برخی استراتژیها توسط مدارس و مناطق مختلف رعایت می‌شود. پاسخ به نیازهای دانش‌آموزان مختلف در مدارس دولتی، موضوعی است که در ایالات متحده بحث در خصوص آن هیچگاه پایان نمی‌پذیرد. خط مشی دهندگان، آموزگاران، دادگاهها و والدین دائماً در جستجوی بهترین روش‌ها برای آموزش همه دانش‌آموزان هستند. به عنوان مثال تصمیمات اخذ شده دادگاهها و سیاست جبران بی عدالتی‌های گذشته نسبت به اقلیت‌ها، باعث ایجاد ابتکاراتی می‌شوند که کیفیت آموزش را در همه مدارس و به ویژه آماده نمودن و حمایت از معلمان جهت تدریس در کلاس‌هایی که تنوع ملیتی دانش‌آموزانشان زیاد است، بهبود می‌بخشند. برنامه‌های ارزیابی، برای اجرای آزمون‌های مناسب دانش‌آموزان اقلیت‌های زبانی و دانش‌آموزان معلول، در حال گسترش هستند.

در سطح ابتدایی اکثر دانش‌آموزان که نیاز به آموزش ویژه دارند خدمات آموزشی که برای آنها در نظر گرفته شده است را در همان کلاس‌های معمولی دریافت می‌دارند؛ به این معنی که آنها به هنگام آموزش ویژه کلاس‌های عادی خود را ترک می‌کنند و به همراه گروه کوچکی متشکل از سایر دانش‌آموزان به کلاس‌های خاصی رفته و

آموزش می‌بینند و پس از آن به کلاس‌های عادی خود باز می‌گردند. آمارهای ملی که توسط مرکز ملی آمارهای آموزشی در سال تحصیلی ۴-۱۹۹۳ تهیه شده است نشان می‌دهد که دانش آموزان به درصدهای زیر در برنامه‌ها و یا خدمات خاص و تقویتی شرکت کردند. ۳/۷ درصد در آموزش دو زبانه، ۳/۹۷ درصد در آموزش زبان انگلیسی به عنوان زبان دوم و ۱۰/۸۸ درصد در مطالعه تقویتی، ۶/۹۰ درصد در آموزش تقویتی ریاضی و ۶/۸۸ درصد در برنامه معلولین.

جمعیت شناسی قومی دانش آموزان

تنوع جدید زبانی در مدارس آمریکا به طور عمده با تنوع زبانی مهاجران سابق تفاوت دارد. این تنوع، جامع و فراوان است. به عنوان مثال، مونت گومری کانتی مریلند و آرلینگتون ویرجینیا که هر دو در منطقه کلان شهر واشنگتن هستند، دانش آموزانی را ثبت نام می‌کنند که والدینشان به بیش از ۳۶ زبان متفاوت صحبت می‌کنند (زبان مادری این دانش آموزان متفاوت از هم است). در لانگ بیچ کالیفرنیا که به طور ناگهانی به عنوان پناهگاه کسانی که از غرب میانه ایالات متحده می‌آیند، شناخته شد، بیش از یک سوم ثبت نام دانش آموزان در مدارس دولتی امروزه از آسیای جنوب شرقی است. علاوه بر این، حفظ ارتباط با «سرزمین کهن» آسان‌تر است. حمل و نقل و ارتباطات مدرن به خانواده‌های مهاجر اجازه می‌دهد به ارتباطاتشان ادامه بدهند و بدین ترتیب زبان و فرهنگشان را حفظ می‌کنند. در یک مدرسه متوسطه در لانگ بیچ، خانواده‌های کامبوجی به اجرای دروس روزانه در خمر برای بچه‌هایشان کمک کردند. مهاجرت اخیر، پاسخ گوی بیشتر تنوعی است که در مدارس آمریکا بوجود آمده است. اما مدارس بدون مهاجرت هم تنوع می‌یابند. حدود ۱۷ درصد دانش آموزان مقاطع ۱۲ گانه (K-۱۲)، آفریقایی-آمریکایی هستند و حدود یک در صد آمریکایی بومی هستند. خانواده‌های بسیاری از آنهایی که اسپانیایی یا لاتین هستند، می‌توانند میراث اجدادشان را با زندگی در مناطق که جزو مناطق جنوب غربی ایالات متحده شدند، دنبال کنند. در بین بیشتر زیر گروه‌های جمعیت دبستانی اسپانیایی‌ها، بیشتر در صد دانش آموزانی که تولد بومی دارند، مربوط به اجداد مکزیکی‌ها هستند. زیر گروه‌های بزرگ دیگر شامل پورتو ریکانس و آمریکایی‌های کوبایی هستند که مهاجرانشان پیش از مهاجرت خانواده‌های آمریکایی مرکزی شروع شد. در مجموع، اسپانیایی‌ها تا سال ۲۰۰۵ بزرگ ترین گروه اقلیت در مدارس دولتی آمریکا به حساب می‌آمدند. هدف مدارس آمریکایی ایجاد سرزمین چند ملیتی است. این خط مشی سابقه فرهنگی طرفدار یکسان‌سازی را به حداقل می‌رساند. امروزه، هنوز مدارس بر روی سواد زبان انگلیسی تأکید می‌کنند عملاً آنها همچنین بر

یادگیری فرهنگ‌های گوناگون نیز تمرکز دارند. کتاب‌های درسی و سایر منابع کلاسی کوشش می‌کنند معرفی گسترده‌ای از فرهنگ‌های متفاوت ارائه دهند و تلاش‌هایی که برای استخدام معلمان گوناگون انجام می‌شود با هدف ایجاد تنوع بیش‌تر در کار تدریس صورت می‌گیرد. دولت فدرال و برخی از برنامه‌های ایالتی، بودجه‌هایی را برای آموزش و پرورش دو زبانه در نظر می‌گیرند. این استراتژی یادگیری چند تا از دروس آموزشی به زبان بومی در کنار زبان انگلیسی، در اواخر قرن گذشته به منظور نکه داشتن دانش آموزان آلمانی زبان در مدارس دولتی در شهرهای ایالت‌های میانی ایالات متحده، به کار می‌رفت. ترس از خارجی‌ها پس از جنگ جهانی اول منجر به واکنش شدید علیه برنامه‌های آموزش دو زبانه شد. تصمیمی که یک دادگاه عالی ایالات متحده در سال ۱۹۷۰ (دهه‌ی ۷۰ میلادی) گرفت، برای دانش آموزان اقلیت‌های زبانی، آموزش و پرورش ویژه و مناسب و در نتیجه حمایت از بازگشت برنامه‌های دو زبانه را تضمین کرد. اما به هر حال، نگرانی از موج گسترده مهاجرت به کالیفرنیا، در جلب موافقت رأی دهندگان در رفراندومی که شیدای کلاس‌های دو زبانه را در آن ایالت محدود می‌کند، تأثیر داشت. با این کار، اولویت به یک تغییر و تحول سریع به سمت زبان منحصر انگلیسی به عنوان پیروی از قانون دادگاه عالی، داده می‌شود. از سوی دیگر، وزیر آموزش و پرورش ایالات متحده ریچارد ریلی پشتیبانی خود را از برنامه‌های متمرکز دو زبانه جهت کمک به دانش آموزانی که به زبان‌های اقلیت صحبت می‌کنند که بتوانند شیوایی و روانی زبان خودشان را حفظ کنند، در گذشته اعلام کرده بود. این برنامه‌ها در کنار آموزش انگلیسی دادن یک فرصت خوب به دانش آموزان انگلیسی زبان تا بتوانند یک زبان دیگر را یاد بگیرند، اجرا می‌شوند. تأثیر تنوع قومی و نژادی در مدارس، در بین ایالت‌های مختلف، متفاوت است پنج ایالت کالیفرنیا، تگزاس، فلوریدا، نیویورک و ایلی نویس بزرگ‌ترین ثبت نام اقلیت‌های زبانی را تجربه می‌کنند. تنوع ثبت نام‌ها همچنین گرایش به متمرکز شدن در مدارس شهرهای مرکزی دارد (تقریباً همه نواحی شهری بزرگ اکنون دانش آموزان اقلیت را بیشتر از دانش‌آموزان سفید پوست دارند). اما حتی در مدارس روستایی در چنین ایالت‌هایی همچون آلاباما و کانزاس می‌توان تعداد زیادی بچه‌های اقلیت‌های زبانی یافت که خانواده‌هایشان جذب جوامع نه چندان صنعتی شده‌اند. نکته دیگر درباره تنوع نژادی - قومی در مدارس ایالات متحده، که مهم‌تر هم هست، این است که چگونه این مراکز آموزشی پاسخ این تنوع را می‌دهند. در گذشته، معمولاً کارکنان مدارس انتظار داشتند پیشرفت دانش آموزان اقلیت کمتر از دانش آموزان سفید پوست باشد و در نتیجه دانش آموزان اقلیت قومی و نژادی زیادی را در برنامه‌های جبرانی و یا حرف‌های جای می‌دادند. ترک تحصیل این دانش آموزان پیش از گرفتن دیپلم دبیرستان نسبت به دانش

آموزان سفید پوست خیلی بیشتر بود. اصلاحات آموزشی که از سالها پیش شروع شد، بر مبنای استانداردهای بالاتر برای همه دانش آموزان بود. این اصلاحات، مدرسی را که عملکرد ضعیفی دارند و عمدتاً بچه‌های خانواده‌های کم درآمد و یا اقلیت را ثبت نام می‌کنند، به یک چالش خاص کشاند. «از بین بردن فاصله» پیشرفت برای این مدارس یک اولویت شده است و این تا حدودی نشانه پیشرفت است. میزان فارغ التحصیلان دانش آموزان سفید پوست و آفریقایی - آمریکایی اکنون تقریباً برابر است، اگر چه دانش آموزان اسپانیایی هنوز خیلی عقب ترند. چند ایالت، مانند تگزاس، احتیاج به مدرسی دارند که میزان بهبود سطح پیشرفت در بین زیرگروه‌های دانش آموزان را نشان دهد. این به این معنی است که نمرات کلی نمی‌توانند مسائل و مشکلات دانش آموزان اقلیت را پنهان کنند. هر جا مدارس امکانات و ویژه‌های برای دانش آموزان اقلیت با عملکرد ضعیف مهیا می‌کنند - مانند کلاس‌های کوچک‌تر، استراتژی خواندن بر مبنای تحقیق و انگیزه آمادگی برای دانشگاه - پیشرفت دانش آموز اقلیت اغلب از میانگین ملی فراتر می‌رود.

اهمیت تحصیل و تدریس دو زبانه در ایالات متحده آمریکا:

امروزه اینترنت اجازه می‌دهد تکنولوژی از مرزهای ملی عبور کند و حتی مشاغل کوچک وارد و صادر می‌شوند. سیستم آموزش و پرورش ایالات متحده این تغییرات و تحولات را باید انعکاس دهد. در واکنش به این پیشرفت‌ها و در واکنش به تلاش‌های بی‌وقفه ایالات متحده آمریکا برای تقویت روابط بین المللی، پرزیدنت کلینتون دست به یک ابتکار تاریخی برای قوی کردن تعهد آمریکا نسبت به آموزش و پرورش بین المللی زد. در طول بیش از ۳۵ سال، این اولین ابتکار ایالات متحده در نوع خودش بود. این ابتکار چهار هدف عمده دارد: ۱- افزایش تعداد مبادلات دانش آموزان و گسترش تکنولوژی آموزش و پرورش ۲- گسترش زمان موقعیت‌های یادگیری ۳- مطمئن شدن از اینکه دانش آموزان آمریکایی حداقل یک زبان خارجی را یاد گرفته و فرهنگ بیگانه را یاد گرفته‌اند ۴- تقسیم کردن اطلاعات مربوط به تمرینات خوب آموزشی با دیگر کشورها. جیسون (یکی از محققین و پژوهشگران و صاحب نظران مسایل آموزشی آمریکا) می‌گوید در اقتصاد بین المللی، دانش - دانش زبانی - یعنی قدرت. دانستن یک زبان دوم با ارزش تر از هر چیزی است. به عقیده‌ی جیسون، شهروندانی که زبان انگلیسی و یک زبان دیگر بلدند، ذخایر عظیم ملت آمریکا در سال‌های آتی خواهند بود.



آفریقای جنوبی (ملت رنگین کمان)

جغرافیا:

کشور آفریقای جنوبی در جنوبی ترین نقطه‌ی قاره آفریقا قرار گرفته است. از شمال غربی با نامیبیا، از شمال با بوتسوانا و زیمبابوه، از شمال شرقی با موزامبیک، از شرق با سوازیلند همسایه بوده و همچنین اقیانوس‌های اطلس و هند از جنوب، جنوب غربی و جنوب شرقی آن را احاطه کرده اند. کشوری تقریباً کم آب، در طول ساحل شرقی گرم استوایی، دارای روزگانی گرم و شب‌های سرد می‌باشد.

پایتخت آفریقای جنوبی شهر پرتوریا است که مقر دولت و مرکز سیاسی کشور می‌باشد. پارلمان در شهر کیپ تاون و مرکز قوه قضائیه شهر بلوم فونتن است. ژوهانسبورگ بزرگترین شهر و مرکز اصلی فعالیت‌های اقتصادی کشور محسوب می‌شود. این کشور دارای ۹ استان (نیمه خود مختار)، مساحتی برابر ۱.۰۹۰,۰۹۰ کیلومتر مربع، ۲۷۹۸ کیلومتر ساحل و جمعیتی برابر ۴۷۸۵۱۰۰۰ نفر می‌باشد، (نرخ رشد جمعیت ۰.۹ درصد می‌باشد ولی به خاطر گستردگی بیماری ایدز روند نزولی دارد) که از ۴ نژاد اصلی سیاه (حدود ۷۹درصد)، سفید (حدود ۱۰درصد)، رنگین پوست (حدود ۹ درصد) و آسیائی و هندی تبار(۲ درصد)تشکیل شده است. لازم به ذکر است

که آفریقای جنوبی میزبان جام جهانی ۲۰۱۰ بود و این اولین بار بود که این تورنمنت در آفریقا برگزار می‌شد.

دین و زبان:

پیروان تمام ادیان الهی در این کشور وجود دارند. مسیحی (۶۸ درصد)، مسلمان (۲ درصد)، هندو (۱/۵ درصد) و اعتقادات بومی (۲۸/۵ درصد) و یهود نیز دارای پیروانی هستند. بیش از یک میلیون نفر مسلمان در این کشور وجود دارد که به نسبت جمعیت، مشاغل دولتی مهمی را عهده دار می‌باشند. طبق قانون اساسی جدید، ۱۱ زبان به عنوان زبان رسمی کشور به رسمیت شناخته شده که زبان‌های انگلیسی و آفریکانس در سراسر کشور و بقیه زبانها در مناطقی که اکثریت دارند رسمی می‌باشند. حدود پنج هزار عنوان نشریه ملی و محلی منتشر می‌گردد که در میان این نشریات روزنامه سویتن با تیراژ ۲۱۰ هزار نسخه و هفته نامه ساندی تایمز با تیراژ ۴۶۸ هزار نسخه پرتیراژترین نشریات این کشور محسوب می‌گردند. از دیگر روزنامه‌های مهم این کشور می‌توان روزنامه‌های سیتی زن، پرتوریا نیوز و بیزینس دی را نام برد.

ساختار سیاسی:

بر اساس قانون اساسی سال ۱۹۹۶ آفریقای جنوبی به صورت نوعی تلفیق قوا و سیستم جمهوری اداره می‌شود. در قانون اساسی تصریح شده است که بر ارزش‌های دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق اساسی بشر مبتنی و اساس آن جامعه باز و دموکراتیک بوده، طبق خواست مردم اداره می‌شود. این کشور از معدود کشورهای آفریقایی است که در آن هیچ وقت کودتا نشده و انتخابات منظم در طول یک قرن اخیر در آن برگزار شده است. با این حال اکثریت سیاه پوستان تا سال ۱۹۹۴ دارای حق رای نبودند. این کشور دارای بهترین وضعیت اقتصادی در میان کشورهای آفریقایی است و زیرساخت‌های مدرن به طور مساوی در همه جای کشور به وجود آمده‌اند. آفریقای جنوبی یکی از اعضای سازمان کشورهای مشترک‌المنافع است.

از جمله مهمترین احزاب آفریقای جنوبی که در پارلمان ملی کشور نیز دارای نماینده هستند می‌توان به احزاب: *ANC, PAC, DP, UDM, NNP, AZAPO, FEDERAL, ALLIANCE, IFP, CDP, FF* اشاره نمود. بقیه احزاب از جایگاه پائین تری برخوردار هستند. گاهی اوقات با توجه به مقتضیات زمان درجه اهمیت برخی جابجا شده و یا اینکه ائتلاف با دیگر احزاب می‌تواند برای آن حزب جایگاه ممتازتری را به همراه داشته باشد.

سیستم و نظام سیاسی آفریقای جنوبی شامل سه قوه متمایز از یکدیگر بنام قوای مجریه، مقننه و قضائیه است. بر پایه قانون اساسی آفریقای جنوبی وزراء باید از نمایندگان پارلمان باشند. در انتخابات پارلمانی، کاندیداهای معرفی شده از سوی احزاب برای تصدی کرسی‌های مجلس ملی (*National Assembly*) به رقابت پرداخته و پس از کسب اکثریت لازم آراء، حزبی که در مجلس نیز حائز اکثریت نمایندگان باشد ریاست مجلس را برعهده می‌گیرد.

قوه مجریه:

رئیس جمهور، رئیس کشور و رئیس کابینه است. روسای احزاب توسط اعضای حزب تعیین شده و رئیس حزبی که در انتخابات عمومی، حائز اکثریت آراء (کرسی پارلمان) گردد برای یک دوره ۵ ساله بعنوان رئیس جمهور انتخاب می‌شود. کابینه آفریقای جنوبی متشکل از رئیس جمهور، معاون رئیس جمهور و ۲۸ وزیر می‌باشد. لازم بذکر است که از میان ۲۸ وزارتخانه موجود، فقط ۲۱ وزارت خانه دارای معاون می‌باشند که آنان نیز از میان نمایندگان پارلمان انتخاب می‌شوند. استان‌های ۹ گانه آفریقای جنوبی دارای دولت‌های محلی (استانی) می‌باشند که سر وزیر (*Premier*)، بلند پایه ترین مقام اجرایی آن استان به حساب می‌آید.

پارلمان:

پارلمان مرکز قانون گذاری کشور و شامل دو مجلس ملی (*National Assembly*) با ۴۰۰ نماینده و شورای ملی استانها (*National Council of Provinces*) با ۸۱ نماینده (از هر استان ۹ نماینده) می‌باشد. وزرا و معاونین کابینه حتما باید از بین نمایندگان مجلس انتخاب گردند و در جلسات پارلمان نیز حاضر شوند. مقر پارلمان شهر کیپ تاون می‌باشد. علاوه بر آن هر استان به صورت جداگانه دارای پارلمان استانی خود می‌باشد.

نحوه کار مجلس:

هنگامی که لایحه و یا طرحی برای بررسی به مجلس ارائه می‌گردد در ابتدا در کمیته مربوطه (*Portfolio*) بررسی و سپس برای مناظره به صحن علنی مجلس فرستاده می‌شود. تمامی احزاب مخالف و موافق در مجلس نظر خود را در مورد موافقت یا مخالفت با آن قانون ابراز داشته و سپس به رای گذاشته می‌شود. اگر قانون مورد نظر مورد تصویب مجلس قرار گیرد به شورای ملی استانها (*NCOP*) فرستاده

می‌شود چون این شوراها تا حدودی قدرت تصمیم‌گیری و ایجاد تغییرات در آن را دارا می‌باشد. همه این مصوبات پس از طی مراحل مختلف، برای تبدیل شدن به قانون نیازمند امضاء رئیس‌جمهور می‌باشد که در مرحله نهائی به وی تقدیم شده و پس از امضاء به صورت قانون (Law) در می‌آید. مجلس درمورد بودجه دولت، مسائل بسیار مهم سیاسی و اجتماعی نیز تصمیم‌گیری می‌نماید. در صورت سفر رهبران و رؤسای کشورهای خارجی به آفریقای جنوبی پارلمان این اختیار را دارد که از آنان برای سخنرانی در مجلس دعوت نماید.

لازم به ذکر است علاوه بر مجلس ملی (National Assembly)، بر اساس قانون اساسی مجلس دیگری به نام شورای ملی استانها (National Council Of Provinces) که متشکل از نمایندگان محلی می‌باشد وجود دارد که فقط در خصوص مسائل محلی و استانی تصمیم‌گیری می‌نماید.

هر دوره مجلس ۵ سال به طول می‌انجامد و تصمیمات اساسی کشور در مجلس ملی اتخاذ می‌گردد. لذا رئیس‌جمهور و تمامی وزراء درمقابل مجلس مسئول هستند و درمورد اقدامات خود باید به مجلس گزارش دهند. در این مجلس همانند بسیاری از کشورها به دو گونه عمل قانون‌گذاری صورت می‌پذیرد:

الف - لایحه‌های قانونی که از سوی وزراء به مجلس برای تصویب ارائه می‌شود. (نمایندگان مجلس در مورد تصویب، عدم تصویب و یا تغییر در لایحه‌هایی که از سوی دولت ارائه می‌شود آزاد هستند)

ب - طرح‌هایی که از سوی نمایندگان ارائه می‌گردد.

مجلس ملی آفریقای جنوبی دارای یک رئیس و یک معاون رئیس مجلس می‌باشد. همچنین نماینده ویژه اقتصادی دولت (غالبا معاون رئیس‌جمهور) به عنوان هماهنگ‌کننده روابط میان دولت و پارلمان انجام وظیفه می‌نماید. احزاب مختلف موجود در پارلمان برای هماهنگی امور خود یک رهبر یا رئیس فراکسیون بنام (Chief Whip) معرفی می‌کنند.

ارتباط با مردم:

طبق قانون اساسی کشور، باید دسترسی آزاد برای عموم به مجلس وجود داشته باشد. همه افراد جامعه حق حضور در پارلمان و یا کمیته‌های آن را دارا می‌باشند. مردم همچنین می‌توانند با نمایندگان منتخب خود در تماس باشند و نظرات خود را بیان نمایند. هنگامی که یک مصوبه در مجلس به تصویب می‌رسد این حق وجود دارد که مردم بتوانند احساس و نظر خود را در این مورد بیان کنند و همانطور که از لغت

پارلمان (به معنای گفتگو و سخن گفتن) بر می‌آید این امر مهم می‌باشد که صداهای همه مردم شنیده شود و به آن عمل نیز گردد.

سیاست خارجی:

اصول اعلام شده سیاست خارجی آفریقای جنوبی عبارتند از: تشویق دموکراسی و احترام به حقوق بشر، تلاش جهت ممانعت از بروز درگیری و تشویق به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات، ترویج توسعه پایدار و فقرزدائی. آفریقای جنوبی پیرو سیاست عدم تعهد بوده و با حضور فعال در مجامع بین المللی نظیر سازمان ملل تلاش می‌نماید که چهره‌ی مستقلی از خود ارائه دهد. اساس سیاست خارجی این کشور را نگاه به کشورهای قاره آفریقا تشکیل می‌دهد. آفریقای جنوبی در سال‌های اخیر ضمن گسترش روابط دیپلماتیک با آمریکای لاتین، خاورمیانه و جنوب آسیا تلاش نموده در بسیاری از بحران‌های سیاسی منطقه‌ای، خصوصاً در سطح آفریقا بعنوان میانجی عمل نماید که این روند به موازات استمرار روابط با کشورهای نظیر لیبی، کوبا و... بعضاً با انتقادهایی نیز از سوی دول غرب بالاخص آمریکا روبرو گردیده است. آفریقای جنوبی تلاش می‌کند که در منطقه جنوب آفریقا در تمامی ابعاد نقش رهبری را ایفا نماید. پایتخت این کشور، پرتوریا بعنوان یکی از پایتخت‌های پر رفت و آمد و محل تردد مقامات بلند پایه جهان مطرح می‌باشد. طی سال‌های گذشته رهبران کشورهای بزرگ جهان (آمریکا، انگلیس، فرانسه، چین و هند و...) از این کشور دیدار داشته‌اند. با کناره‌گیری آقای ماندلا از ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۹ و انتخاب آقای امبکی تغییر محسوسی در سیاست خارجی آفریقای جنوبی صورت نگرفت ولی می‌توان گفت تمرکز سیاست خارجی بر مسائل آفریقا و عملگرایی در روابط با کشورهای غربی از ویژگی‌های بارز سیاست خارجی دولت آقای امبکی بوده است. آقای امبکی با تبلیغ ایده رنسانس آفریقا تلاش کرد رهبری نهضت جدیدی در این قاره را بدست گیرد. وی با ارائه طرح *NEPAD* تلاش جدیدی را در این راستا آغاز کرد. این طرح در اجلاس سران اتحادیه آفریقا (*OAU*) به تصویب رسید. آقای امبکی با انتخاب مجدد در سال ۲۰۰۴ بر پیگیری سیاست خارجی خود در منطقه و قاره آفریقا و سرتاسر جهان بالاخص بر مواضع آفریقای جنوبی در بحران زیمبابوه، اعاده صلح در برون‌دی و کنگو، بحران عراق و فلسطین تاکید نمود.

آفریقای جنوبی و سلاح‌های هسته‌ای:

در دهه ۷۰ آفریقای جنوبی برنامه تولید سلاح‌های هسته‌ای خود را آغاز کرد

و ممکن است یک آزمایش هست‌های با نام Vela را در سال (۱۹۷۹) در اقیانوس اطلس اجرا کرده باشد اما پس از آن برنامه هست‌های خود را کنار گذاشته و پیمان منع گسترش سلاح‌های هست‌های را در سال ۱۹۹۱ امضا کرد و زرادخانه کوچک خود را نابود نمود. این کشور تنها کشور آفریقایی است که توانسته سلاح اتمی تولید کند و تا امروز تنها کشوری در دنیاست که داوطلبانه زرادخانه سلاح‌های هست‌های خود را نابود نموده است.

وضعیت کلی اقتصاد آفریقای جنوبی:

اقتصاد آفریقای جنوبی دارای دوگانگی ویژه‌ای است. از یک بعد اقتصادی تولیدی و صنعتی در سطح کشورهای پیشرفته و از بعد دیگر با زیر ساخت‌های اساسی دارای بسیاری از شاخص‌های مربوط به کشورهای در حال توسعه می‌باشد. توزیع ناهم‌هنگ ثروت و درآمد و نیز تقسیم نامتعادل فرصت‌های شغلی، جامعه را به دو بخش نامتوازن تقسیم می‌کند که میراث دوران آپارتاید (جدائی سیاهان از سفید پوستان) توصیف می‌شود.

باسقوط آپارتاید و روی کارآمدن دولت دموکراتیک سیاهان در ۱۹۹۴، سیاست‌های اقتصادی جدیدی برای حصول رشد پایدار و جبران نابرابری‌های اقتصادی اجتماعی برنامه ریزی شد. این روند جدید موجب توقف کاهش سالیانه تولید ناخالص داخلی (GDP) گردیده و متقابلاً رشد اقتصادی مناسبی را طی ده سال گذشته به همراه داشته است. با این وجود تقویت رابطه بین رشد اقتصادی و صادرات در کنار ایجاد اشتغال، فقرزدائی و کاهش نابرابری‌های اجتماعی همچنان چالش اصلی اقتصاد این کشور می‌باشد.

بخش رسمی اقتصاد آفریقای جنوبی متکی به معدن، تولید، خدمات و کشاورزی پیشرفته است. دولت آفریقای جنوبی متعهد به اقتصاد بازار آزاد، خصوصی سازی و فراهم ساختن شرایط مطلوب سرمایه گذاری می‌باشد. این کشور بعنوان یک عضو فعال سازمان تجارت جهانی (WTO) تعرفه‌های وارداتی را کاهش داده است. آفریقای جنوبی ساختار مالی پیشرفته‌ای دارد. این کشور دارای بازار بزرگ و فعال بوده و بورس این کشور از نظر کل سرمایه گذاری بازارهای بورس، مقام هفدهم جهان را دارد. بانک مرکزی این کشور همانند بانک‌های مرکزی اروپائی و غربی کنترل نقدینگی و نرخ بهره را عهده دار است. بانک‌های تجاری آفریقای جنوبی نیز بر اساس استانداردهای بین المللی عمل می‌کنند. دولت درصدد حذف بقایای محدودیت‌ها و کنترل ارز خارجی می‌باشد که معمولاً شامل حال مقیمین این کشور می‌شود.

آفریقای جنوبی با دارا بودن معادن غنی، بزرگترین تولید کننده و صادر کننده طلا و پلاتین جهان است. همچنین زغال سنگ فراوانی صادر می‌کند. فولاد و آلیاژهای آهنی، صنعت اصلی این کشور را تشکیل می‌دهد. تولیدات راه آهن و واگن قطار، تجهیزات و ماشین آلات معدنی و نیز تولید سوخت ترکیبی، از عمده ترین بخش‌های تخصصی برجسته این کشور در جهان به حساب می‌آید.

صنعت اتوموبیل سازی و قطعات یدکی در آفریقای جنوبی توسعه فراوانی داشته و از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۲ ده برابر شده است بطوریکه رشد سالیانه صادرات آن نیز ۸/۷ درصد بوده است.

تورم (شاخص بهای مصرف CPI) از ۱۵/۳ درصد در سال ۱۹۹۱ به ۵/۴ درصد در سال ۲۰۰۰ کاهش یافت. در سال ۲۰۰۲ مجدداً بدلیل اجرای سیاست‌های مالی و پولی و گشایش درهای اقتصاد به تجارت جهانی که موجب ورود سرمایه شد، تا ۱۰ درصد بالا رفت. این روند تا مارس ۲۰۰۳ ادامه داشت و به ۱۱/۲ درصد رسید. لیکن در اواخر سال ۲۰۰۳ و در سال ۲۰۰۴ تعدیل شده به کمتر از ۶ درصد پایین آمد. در این رابطه دو برابر شدن ارزش رانت هم موجب کاهش فشار خارجی بر روی تورم داخلی ارزیابی می‌شود. به هرصورت، کنترل نرخ تورم در سطح زیر ۴ درصد طی سال ۲۰۰۴ از موفقیت‌های دولت به حساب می‌آید زیرا برای بیست سال نرخ تورم در آفریقای جنوبی دو رقمی بود. هم اکنون نرخ تورم حدود ۵ درصد گزارش می‌شود. آفریقای جنوبی عضو اتحادیه گمرکی کشورهای جنوب آفریقا ($SACU$) است. همچنین در جامعه توسعه کشورهای جنوب آفریقا ($SADC$) عضویت دارد. پروتکل تجارت منطقه‌ای این جامعه که در سال ۱۹۹۶ امضاء و از سال ۲۰۰۰ به اجرا درآمد ۸۵ درصد تجارت بدون عوارض تا سال ۲۰۰۸ و صد در صد تا ۲۰۱۲ را مورد هدف قرار داده است.

آفریقای جنوبی همچنین عضو سازمان تجارت جهانی WTO است و با استفاده از قانون آمریکائی فرصت و رشد برای آفریقا ($AGOA$)، اکثر محصولات خود را بدون عوارض به بازار آمریکا صادر می‌کند.

رسانه‌ها:

آفریقای جنوبی دارای مطبوعات آزاد و بسیار قوی است که عملکرد دولت را طبق عادت شکل گرفته در دوران آپارتاید به چالش می‌کشند. اغلب رسوایی‌ها، براساس گزارش‌های مطبوعات از فساد دولتی به وجود آمده است که در مواردی مانند رسوایی شرکت شیک اتهامات وارده درست بوده است. در این مورد ژاکوب زوما معاون رئیس

جمهور نیز مورد اتهام قرار گرفت و یا اتهامات وارد به دینی ماندلا نماینده مجلس، دیدگاه دولت در مورد انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۵ زیمبابوه و مساله ایدز از عناوین مهم خبری در سال‌های اخیر بوده‌اند.

اگر چه آفریقای جنوبی امروزه یکی از کشورهای پیشرفته در زمینه شبکه‌های خبری و رسان‌های است اما جزء آخرین کشورهایی بود که اجازه استفاده از تلویزیون را صادر کرد و پخش تلویزیونی در این کشور از سال ۱۹۷۵ آغاز شد. در پایان آپارتاید در سال ۱۹۹۴ شبکه‌های تلویزیونی مناطق شهری آفریقای جنوبی برخی از مناطق کم جمعیت تر را پوشش دادند و شبکه‌های رادیویی در کل کشور مهمان خانه‌های مردم شدند.

طی دوران آپارتاید اغلب ایستگاه‌های رادیویی و کانال‌های تلویزیونی توسط شرکت پخش رسان‌های آفریقای جنوبی *SABC* اداره می‌شد و دولت وظیفه کنترل و سانسور شدید اطلاعات را برعهده داشت و تنها چندین شبکه محلی به صورت محدود فعالیت می‌کردند. با پیدایش خانه‌های مادری سیاه پوستان مستقل (یا بانتوزان‌ها) در دهه ۱۹۷۰ شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی خارج از کنترل دولت شکل گرفتند. پس از زوال آپارتاید صنعت رسانه دچار تحول شده و بسیاری از شبکه‌های تلویزیونی و ایستگاه‌های رادیویی *SABC* و ایستگاه‌های بانتوزان‌ها خصوصی شدند و اغلب آنها به شرکت‌های تحت مدیریت سیاه پوستان فروخته شدند.

در سال ۱۹۸۱ *SABC* اولین شبکه تلویزیونی آفریقایی در دوران آپارتاید را روی آنتن برد و دومین شبکه هم در همین دهه به آن اضافه شد. در سال ۱۹۸۶ با ورود یک شبکه تلویزیونی خصوصی به نام *M - Net* دوران یک‌تازی تلویزیون *SABC* به پایان رسید *M - Net* از پخش اخبار منع شده بود.

هم اکنون آفریقا دو شبکه تلویزیونی رایگان (*SABC* و *Etv* آفریقای جنوبی) و یک شبکه اشتراکی (*M - Net*) دارد و دسترسی به شبکه ماهواره‌ای (*DStv*) توسط *M - Net* امکان پذیر است. *e. tv* مجاز به ارائه خدمات تلویزیونی اخباری مستقل است. *SABC* اخبار و کانال‌های سرگرمی را از طریق ماهواره در سراسر آفریقا پخش می‌کند.

آپارتاید در آفریقای جنوبی:

تبعیض نژادی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم

منازعات نژادی بین اقلیت سفید پوستان و سیاهپوستان اکثریت، در تاریخ و سیاست آفریقای جنوبی نقش مهمی را بازی کرده است و به دوره تاریخی آپارتاید در آفریقای

جنوبی منجر شده است. در سال ۱۹۴۸ حزب ملی آفریقای جنوبی از طریق رای گیری به قدرت رسید و شروع به انجام یک سری قوانین مبنی بر جداسازی نژادی که به نام «آپارتاید» شناخته می شود، کرد. لازم به ذکر است که در سال ۱۹۳۴ حزب آفریقای جنوبی و حزب ملی آفریقای جنوبی برای تشکیل حزب متحد آفریقای جنوبی و به دنبال آشتی بین آفریقایی ها و سفید پوستان انگلیسی زبان ادغام شدند. ولی اتحادیه به دلیل ورود به جنگ جهانی دوم به عنوان متحد بریتانیا از هم پاشید. حرکتی که حزب ملی به شدت مخالف آن بود. جای تعجبی نیست که این تبعیض در مورد ثروت به دست آمده از صنعتی سازی سریع دهه های ۵۰، ۶۰ و ۷۰ میلادی نیز به کار رفت. در حالی که اقلیت سفید پوستان از بالاترین استاندارد زندگی قاره آفریقا، که برابر سطح زندگی در کشورهای غربی جهان اول بود، برخوردار گشته بودند اکثریت سیاه پوستان از لحاظ هرگونه استانداری همچون درآمد، تحصیل و حتی ورود به ادارات دولتی مورد تبعیض قرار داشتند. دولت برآمده از آپارتاید، میان یک سیاه پوست، هندی و یا رنگین پوست آفریقای جنوبی به مانند مردم کشورهای همچون غنا و تانزانیا فرقی قائل نبود و با تمامی آنها به عنوان شهروند درجه آخر رفتار می کرد.

آزادی ماندلا و انتخابات آزاد

آپارتاید نژادی روز به روز در جهان باعث جنجال بیشتر می شد و منجر به تحریم های خارجی کشورهای غربی و شورش و سرکوب های داخلی می شد. مدت مدیدی از سرکوب شدید توسط دولت متشکل از سفیدپوستان و مقاومت، اعتصاب، راهپیمایی، اعتراض و خرابکاری توسط احزاب ضد آپارتاید مخصوصاً کنگره ملی آفریقا (ANC) ادامه یافت. در سال ۱۹۹۰ دولت حزب ملی اولین گام برای مذاکره کناره گیری از قدرت را با لغو ممنوعیت کنگره ملی آفریقا و دیگر موسسات سیاسی چپ گرا برداشت و نلسون ماندلا را بعد از ۲۷ سال زندان، آزاد کرد. قوانین آپارتاید به تدریج از کتاب های قانون حذف شدند و اولین انتخابات چند نژادی در سال ۱۹۹۴ برگزار شد و این به دلیل منازعات خشونت آمیزی بود که بین اکثریت سیاهپوستان و بسیاری از سفید پوستان، رنگین پوستان و هندیان اتفاق می افتاد. حزب ANC با اکثریت آراء پیروز انتخابات شد و از آن زمان تاکنون قدرت را در دست داشته است. اغلب از آفریقای جنوبی به عنوان ملت رنگین کمان یاد می کنند، این اصطلاح را اسقف اعظم دسموند توتو خلق کرد و بعدها رئیس جمهور آفریقای جنوبی نلسون ماندلا از آن به عنوان استعاره های برای توصیف پیشرفت های جدید تنوعات فرهنگی نشأت گرفته از ایدئولوژی آپارتاید استفاده کرد.

وقتی که آپارتاید در سال ۱۹۹۴ تمام شد دولت مجبور شد تا بانتوسان‌های مستقل و نیمه مستقل قبلی را به ساختار سیاسی آفریقای جنوبی تبدیل کند. به همین دلیل چهار استان قبلی با نام‌های استان کیپ، استان کوازولو ناتال، ایالت آرنج فری و ترانس وال کنار گذاشته شدند و ۹ استان دیگر جایگزین آنها شدند. این استان‌های جدید از استان‌های قبلی کوچک‌ترند که برای تخصیص منابع بیشتر این طور کوچک در نظر گرفته شده‌اند.

میلیون‌ها نفر از مردم آفریقای جنوبی که اکثراً سیاهپوست هستند، همچنان در فقر و حاشیه شهرها زندگی می‌کنند. بسیاری این امر را میراث رژیم آپارتاید می‌دانند و همچنین بسیاری این فقر را ناشی از ناکامی دولت اخیر در مقابله با موضوعات اجتماعی می‌دانند. البته عواملی از قبیل ضعف در قوانین مالی و پولی دولت، برای تضمین تقسیم ثروت و رشد اقتصادی را نیز مقصر می‌دانند. به هر حال سیاست مسکن *ANC* در شرایط زندگی بسیاری از طریق تغییر جهت هزینه‌های مالی و پیشرفت سیستم جمع‌آوری مالیات بهبود حاصل کرده است.

فرهنگ و آموزش در آفریقای جنوبی:

آفریقای جنوبی ۱۲ میلیون و ۳۰۰ هزار دانش آموز، ۳۸۶۶۰۰ معلم و ۲۶۲۹۲ مدرسه دارد. که از این بین ۱۰۹۸ مدرسه خصوصی وجود دارد. مدارس آفریقای جنوبی به دو دسته تقسیم می‌گردند. مدارس ابتدایی شامل کلاس‌های ۰ تا ۶ و مدارس متوسطه شامل کلاس‌های ۷ تا ۱۲ هستند. از بین مدارس این کشور ۶۰۰۰ مدرسه متوسطه وجود دارد و بقیه مدارس ابتدایی هستند.

در این کشور در مدارس دولتی برای هر ۳۲/۶ دانش آموز یک معلم وجود دارد در حالی که این نسبت در مدارس خصوصی برای هر ۱۷/۵ دانش آموز است. دپارتمان ملی آموزش مسئولیت امور آموزشی در کل کشور را بر عهده دارد و هر کدام از ۹ استان دپارتمان آموزشی مخصوص خود را داراست. دولت مرکزی چارچوب کلی و ملی مربوط به سیاست مدارس را تعیین می‌کند اما سایر مسئولیت‌ها را هر یک از استانها جداگانه بر عهده دارند.

مدارس خصوصی و انیستیتوهای آموزش پیشرفته در این کشور دارای استقلال نسبی هستند اما باید برخی از قوانین دولتی را حتماً اجرا کنند که قابل چشم‌پوشی نیستند؛ مثلاً هیچ مدرسه‌ای در این کشور حق ندارد دانش‌آموزی را به خاطر مذهب یا نژادش اخراج کند.

آفریقای جنوبی دارای سه سطح آموزشی است:

۱- *General education and training*

۲- *Further education and training*

۳- *Higher education and training*

دوران آموزش در این کشور به ۱۳ سال تقسیم می‌گردد. که از کلاس ۰ یا R (سال پذیرش) تا کلاس ۱۲ یا M (سال امتحان ورودی دانشگاه) ادامه دارد. دوره تعلیم و تربیت عمومی از کلاس ۰ تا ۹ است. شایان ذکر است که از سال ۱۹۹۶ به بعد، آموزش عمومی برای تمام مردم آفریقای جنوبی از سن ۷ تا ۱۵ سال اجباری شد. تعلیم و تربیت متوسطه از کلاس ۱۰ تا ۱۲ است. این دوره همچنین آموزش‌های مربوط به کار و کسب مهارت‌های فنی را نیز شامل می‌گردد. اهدای مدرک دیپلم در این دوره صورت می‌پذیرد.

آمارکسانی که سال ۱۲ را با قبولی گذرانده‌اند در حال افزایش است و از ۴۰ درصد در اواخر دهه ۱۹۹۰ به ۶۸/۳ درصد در سال ۲۰۰۵ رسید است.

تعلیم و آموزش عالی مربوط به ادامه تحصیل تا سطح دکتری است. آفریقای جنوبی دارای بیش از یک میلیون دانش آموز در سطح عالی است که این افراد در دانشگاه‌ها و انیستیتوها در حال آموزش هستند.

در این کشور همچنین صدها انیستیتو در استان‌ها فعال هستند که توانایی اعطای دیپلم و مدارک خاص فنی را از طریق دیپارتمان ملی این کشور برعهده دارند.

بیشتر دانشگاه‌های این کشور در سطح جهانی هستند و گوی سبقت را در برخی از زمینه‌های تحقیقاتی از سایر کشورها ربوده اند. در این کشور گرچه دانشگاه‌ها تحت حمایت مالی دولت هستند اما در عملکرد خود، خودمختار هستند و به وسیله شورای دانشگاه اداره می‌گردند.

دانشگاه‌های آفریقای جنوبی:

بودجه مصرفی دولت در زمینه آموزش ۲۰ درصد از کل بودجه این کشور را دربر می‌گیرد. در سال ۲۰۰۶ بودجه آموزش این کشور ۹۲/۱ میلیارد بود، چیزی در حدود ۱۷/۸ درصد از بودجه کشور. این کشور مجبور است هزینه زیادی را هر ساله در زمینه آموزش مصرف کند تا بتواند عقب ماندگی ناشی از ۴۰ سال آپارتاید در این کشور را از بین ببرد. در سیستم آپارتاید آفریقای جنوبی، سفیدپوستان دارای مزایای زیادی بودند و می‌توانستند از مدارس عالی، بصورت رایگان استفاده کنند در حالی که سیاه پوستان این کشور محدودیت‌های زیادی در آموزش داشتند.

در سیستم‌های آپارتاید، سیستم آموزش نقش مهمی را در تحقق آپارتاید بر عهده دارد. در سیستم آموزشی آپارتاید محدودیت‌های شهری و همچنین شغل‌هایی که افراد یک نژاد خاص در آینده می‌توانند احراز کنند دیکته می‌گردد؛ مثلاً در آفریقای جنوبی سیستم آموزشی، شغل‌های آینده سپاه پوستان را فقط خدمتکاری و کارگری نشان می‌داد گویی که سیاهان فقط توانایی انجام این کار را دارند. همان طور که *HF Verwoerd* بنیانگذار سیستم آموزشی تبعیض آمیز می‌گفت: در دنیای اروپا هیچ شغلی به غیر از کارگری و خدمتکاری برای سیاهان وجود ندارد و آنها هیچ ارزشی در جامعه اروپا ندارند و محکوم به خدمتکاری و کارگری هستند.

گرچه دولت تلاش زیادی را برای از بین بردن آثار آپارتاید انجام داده است ولی هنوز هم برخی اثرات آن باقی مانده است.

بیشترین مشکل در استان‌های فقیر و روستایی شبیه *Cape* شرقی و *KwaZulu Natal* وجود دارد که مدارس آنها دارای امکانات کمتری نسبت به استان‌های ثروتمند *Cape* غربی و *Gauteng* است.

در این کشور درصد بیسوادی در بین بزرگسالان بالای ۱۵ سال در حدود ۲۴ درصد است. همچنین معلمان در شهرستانها، تعلیمات کمی دیده‌اند در نتیجه نرخ ورودی دانشگاهها در شهرستانها نسبتاً کم است.

۶۵ درصد سفیدپوستان، ۴۰ درصد هندی‌های بالای ۲۰ سال دارای تحصیلات عالی هستند که این نسبت در بین سیاهان به ۱۴ درصد و بین رنگین پوستان ۱۷ درصد است.

دولت برای آموزش مردم زیر خط فقر این کشور دو برنامه در سر لوحه کار خود قرار داده است:

۱- راه اندازی مدارس و انیستیتوهای کاملاً رایگان که همه منابع و مخارج آنها از طریق دولت تامین می‌گردد. این مدارس بیشتر در مناطق فقیر ایجاد شده‌اند و در حدود ۴۰ درصد از کل مدارس در سال ۲۰۰۷ را تشکیل داده‌اند.

۲- برنامه تامین تغذیه مدارس که وظیفه تغذیه ۱/۶ میلیون بچه مدرسه‌ای را بر عهده دارند. این برنامه در مدارس ابتدایی در ۱۳ ناحیه روستایی و ۸ ناحیه شهری قحطی زده اجرا می‌گردد.

این کشور فعالیت‌های دیگری را نیز برای آگاهی در باره‌ی آیدز در مدارس و همچنین باسواد کردن افراد بزرگسال انجام می‌دهد.

سیستم آموزشی آفریقا به وسیله عوامل مختلفی رده بندی می‌گردد: مدارس و دانشگاهها بر حسب سطح آموزش و منابع مالی تقسیم بندی می‌گردند. مدارس و

دانشگاه‌های سطح بالا به طور متناسبی در حوزه دولتی و خصوصی پراکنده شده است. دولت منابع اولیه بیشتر مدارس دولتی را تهیه می‌کند و والدین نیز مدارس را در تامین هزینه‌های خود یاری می‌دهند.

زبان‌ها:

آفریقای جنوبی ۱۱ زبان رسمی دارد. زبان انگلیسی در سراسر جهان و از جمله آفریقای جنوبی متکلمین زیادی دارد اما پرمتکلمترین زبان آفریقای جنوبی محسوب نمی‌شود. نکته‌ی جالب اینکه ۱۱ نام رسمی برای آفریقای جنوبی وجود دارد که به ازای هر زبان یک نام مستقل در نظر گرفته شده‌است.

Afrikaans •

English •

IsiNdebele •

IsiXhosa •

IsiZulu •

Sepedi •

Sesotho •

Setswana •

SiSwati •

Tshivenda •

Xitsonga •

همچنین در این کشور هشت زبان غیررسمی وجود دارد: زبان‌های فاناگالو، خویی، لوبدو، ناما، دبل شمالی، فوتی، نس و زبان اشاره‌های آفریقای جنوبی. این زبان‌ها گاهی در مقاله‌های رسمی به کار گرفته می‌شوند. شهرت آنها و تعداد متکلمینشان بسیار کم است و به عنوان زبان رسمی به رسمیت شناخته نشده‌اند.

بسیاری از زبان‌های غیررسمی قبیله‌های بوشمن-سان و خویخوی شامل لهجه‌های محلی است که به سمت شمال کشور یعنی نامیبیا و بوتسوانا هم کشیده شده‌اند. مردم این کشورها از لحاظ قبیله با بقیه آفریقایی‌ها تفاوت دارند و به عنوان جوامع شکارچی معروف هستند. آنها به حاشیه رانده شده‌اند. اغلب، زبان‌هایشان در حال تبدیل شدن به زبان‌های انقراض یافته است.

بسیاری از سفیدپوستان آفریقای جنوبی به زبان‌های اروپایی مانند پرتغالی (که سیاه‌پوستان آنگولا و موزامبیک هم به آن سخن می‌گویند) آلمانی و یونانی صحبت

می‌کنند و بسیاری از آسیایی‌های مقیم آفریقای جنوبی و هندی‌ها به زبان‌های آسیای جنوبی مانند هندی گوجاراتی و زبان تامیل صحبت می‌کنند.

توزیع زبان‌ها در آفریقای جنوبی

۱۳/۳ درصد	<i>Afrikaans</i> •
۸/۲ درصد	<i>English</i> •
۱/۶ درصد	<i>IsiNdebele</i> •
۱۷/۶ درصد	<i>IsiXhosa</i> •
۲۳/۸ درصد	<i>IsiZulu</i> •
۹/۴ درصد	<i>Sepedi</i> •
۷/۹ درصد	<i>Sesotho</i> •
۸/۲ درصد	<i>Setswana</i> •
۲/۷ درصد	<i>SiSwati</i> •
۲/۳ درصد	<i>Tshivenda</i> •
۴/۴ درصد	<i>Xitsonga</i> •

توزیع زبانی و نژادی توامان در آفریقای جنوبی

زبانی که در این کشور صحبت می‌گردد بسته به منطقه‌ای که در آن هستید متفاوت است. براساس آمارگیری سال ۲۰۰۱ جمعیت متکلمین به زبان مادری (*home language*) بدین صورت است:

IsiZulu با ۲۳/۸ درصد (بیشترین جمعیت صحبت کننده)، *Isixhosa* با ۱۷/۶ درصد، *Afrikaans* با ۱۳/۳ درصد، *Sepedi* با ۹/۴ درصد، *Setswana* با ۸/۲ درصد و انگلیسی با ۸/۲ درصد.

درصد متکلمین زبانها بر حسب استانها:

Eastern Cape - *isiXhosa* (۸۳٪)، *Afrikaans* (۹٪)

Free State - *Sesotho* (۶۴٪)، *Afrikaans* (۱۲٪)

Gauteng - *isiZulu* (۲۱٪)، *Afrikaans* (۱۴٪)، *Sesotho* (۱۳٪)، *English* (۱۲٪)

KwaZulu-Natal - *isiZulu* (۸۱٪)، *English* (۱۳٪)

Limpopo - *Sepedi* (۵۲٪)، *Xitsonga* (۲۲٪)، *Tshivenda* (۱۱٪)

Mpumalanga - *siSwati* (۳۱٪)، *isiZulu* (۲۶٪)، *isiNdebele* (۱۲٪)

Northern Cape - Afrikaans (۱۶۸), Setswana (۱۲۱)

North West - Setswana (۱۶۵), Afrikaans (۱۷)

Western Cape - Afrikaans (۱۵۵), English (۱۱۹), isiXhosa (۱۲۳)

گروه بندی زبان‌ها

- زبان خانواده زیرگروه متکلمین
- Afrikaans: هند و اروپایی، آلمانی، آلمانی غربی ۵۸۱۱۵۴۷
 - English: هند و اروپایی، آلمانی، آلمانی غربی ۳۴۵۷۴۶۷
 - IsiNdebele Bantu Bantu: جنوب شرقی Nguni ۵۸۶۹۶۱
 - IsiXhosa Bantu Bantu: جنوب شرقی Nguni ۷۱۹۶۱۱۸
 - IsiZulu Bantu Bantu: جنوب شرقی Nguni ۹۲۰۰۱۴۴
 - Setswana Bantu Bantu: جنوب شرقی Nguni ۳۷۸۵۴۲۶
 - Sepedi Bantu Bantu: جنوب شرقی Sotho ۳۶۹۵۸۴۶
 - Sesotho Bantu Bantu: جنوب شرقی Sotho ۳۱۰۴۱۹۷
 - Siswati Bantu Bantu: جنوب شرقی Nguni ۱۰۱۳۱۹۳
 - Tshivenda Bantu Bantu: غیر جنوب شرقی ۸۷۶۴۰۹
 - Xitsonga Bantu Bantu: غیر جنوب شرقی ۱۷۵۶۱۰۵

لازم به توضیح است که متکلمین زبان Afrikaans که در حدود ۵۸۱۱۵۴۷ نفر است در کشور نامیبیا و همچنین توسط برخی از اهالی آفریقای جنوبی که در ایالات متحده آمریکا، انگلیس، کانادا، استرالیا و نیوزلند زندگی می‌کنند صحبت می‌گردد.



ایران

جغرافیا:

کشور ایران با مساحت ۱۶۴۸۱۹۵ کیلومتر مربع و جمعیت ۷۱۲۴۳۰۰۰ نفر در نیمکره شمال شرقی و در جنوب آسیا و منطقه خاورمیانه واقع شده است. این کشور از شمال با ترکمنستان، آذربایجان، ارمنستان و دریای خزر، از جنوب با خلیج فارس، دریای عمان، از غرب با عراق و ترکیه و از شرق با پاکستان و افغانستان همسایه است. بر اساس بخش بندی کشوری (مصوب ۱۲۸۶ شمسی) ممالک محروسه ایران به ۴ ایالت «آذربایجان»، «خراسان»، «فارس» و «کرمان و بلوچستان» تقسیم شد و هر ایالت به چند ولایت حاکم نشین و هر ولایت به چند نایب الحکومه نشین تقسیم شد. در سال ۱۲۸۷ این تقسیمات شامل ۴ ایالت، ۳۸ ولایت و ۱۳۷ بلوک تثبیت گردیده و از سال ۱۲۹۰ ولایات ایران به حکومت‌های درجه اول و دوم تقسیم و تا سال ۱۳۱۶ این تقسیمات با دگرگونی‌های کوچکی به همین گونه ماند.

در سال ۱۳۱۶ خورشیدی با تصویب قانون جدید تقسیمات کشوری، ایران به ۱۰ استان و ۴۹ شهرستان تقسیم شد. به مرور زمان با ایجاد استان‌های جدید، تعداد استان‌های ایران افزایش یافت. برای مدت‌های مدیدی پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، ایران همچنان دارای ۲۴ استان بود. در سال ۱۳۷۲ استان اردبیل از استان آذربایجان شرقی جدا شد. همچنین استان قم در سال ۱۳۷۴ از استان تهران جدا شد و استان قزوین در سال ۱۳۷۳ از استان زنجان جدا و به استان تهران پیوست و در سال ۱۳۷۶ به استان قزوین مبدل شد. در سال ۱۳۸۳ استان خراسان به سه استان: خراسان جنوبی، خراسان شمالی و خراسان رضوی تقسیم شد. به این ترتیب اکنون ایران از ۳۰ استان تشکیل شده است. پایتخت کنونی ایران شهر تهران می‌باشد.

دین و زبان:

اسلام دین رسمی و تشیع مذهب رسمی ایران است. ادیان رایج در ایران عبارتند از: مسلمان: ۹۹/۴۳ درصد، مسیحی: ۰/۱۶ درصد، زرتشتی: ۰/۰۳ درصد، بقیه: ۰/۳۸ درصد (با وجود تلاش‌های فراوان آمار دقیقی از پیروان مذهب تشیع و تسنن بدست نیامد). زبان رسمی و آموزشی در ایران زبان فارسی است اما با وجود این گروه‌های زبانی دیگری نیز در ایران زندگی می‌کنند که با وجود داشتن جمعیت‌های چند میلیونی، زبان آنها در حد زبان محاوره مورد استفاده قرار می‌گیرد. بزرگترین گروه‌های زبانی ایران عبارتند از: فارسی، ترکی، کردی، عربی، بلوچی و... طبق بررسی‌های بدست آمده در ایران حدود ۷۵ زبان و گویش رواج دارد که از میان آنها تنها زبان فارسی به عنوان زبان رسمی پذیرفته شده است. لازم به ذکر است که متأسفانه با وجود تلاش‌های فراوان برای بدست آوردن آمار متکلمین زبان‌های ترکی، کردی، عربی، ترکمنی و...، از هیچ یک از کتب دولتی و سایت‌های دولتی آماري بدست نیامد حتی در کتاب «اطلس جامع گیتا شناسی ۸۸-۸۷» که به معرفی تمام کشورهای جهان پرداخته و آمارها و درصدهایی از نژادها و گروه‌های زبانی کشورهای مختلف جهان بدست داده، هیچ آمار و درصدی از گروه‌های زبانی و نژادی و مذهبی ایران در اختیار خوانندگان قرار داده نشده است.

نظام سیاسی:

نظام سیاسی حاکم بر ایران، جمهوری اسلامی با یک مجلس قانونگذاری است. ارکان نظام جمهوری اسلامی عبارتند از: ولایت فقیه، قوه مجریه، قوه مقننه، قوه قضائیه، مجلس خبرگان، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شوراهای شهری. نظام سیاسی ایران برپایه قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ (بازنگری سال ۱۳۶۸) پایه‌ریزی شده است. بالاترین جایگاه رسمی ایران پس از انقلاب، ولایت فقیه است. لازم به ذکر است که طبق اصل یکصد و دهم قانون اساسی فرماندهی کل نیروهای مسلح با مقام رهبری است و مقام رهبری عهده دار نصب و عزل و قبول استعفاي فقه‌های شورای نگهبان، رئیس قوه قضائیه، رئیس سازمان صدا و سیما، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی است. ایران به واسطه قرار گرفتن در منطقه اوراسیا موقعیتی راهبردی دارد. این کشور از اعضای سازمان ملل متحد، جنبش عدم تعهد، سازمان کنفرانس اسلامی، اوپک و سازمان اکو است. این کشور جایگاه مهمی در اقتصاد جهانی به دلیل در اختیار داشتن معادن نفت، صنعت پتروشیمی و گاز طبیعی و معادن مختلف آبی و خاکی برای خود بدست آورده است.

سیستم آموزشی:

آموزش پیش دبستانی: مشتمل بر دوره آموزش اختیاری ۱ ساله ویژه کودکان رده سنی ۵ سال با هدف آمادگی کودکان جهت ورود به مراکز آموزش ابتدایی می‌باشد. آموزش ابتدایی: مشتمل بر دوره آموزشی ۵ ساله ویژه کودکان رده‌های سنی ۶ تا ۱۱ سال می‌باشد.

آموزش راهنمایی: مشتمل بر دوره آموزشی ۳ ساله ویژه دانش آموزان رده‌های سنی ۱۱-۱۴ سال می‌باشد.

آموزش متوسطه، شاخه نظری، شاخه فنی حرفه ای، شاخه مهارتی (کاردانش) و دوره پیش دانشگاهی، دیگر سطوح آموزشی تا ورود به دانشگاه می‌باشند. نهادهای مرکزی آموزش رسمی:

در جمهوری اسلامی ایران مسئولیت اداره و نظارت بر امور آموزشی و پرورشی کشور بر عهده ۳ وزارتخانه می‌باشد که عبارتند از: ۱- وزارت آموزش و پرورش ۲- وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری ۳- وزارت بهداشت و درمان

تاریخچه‌ای از مدارس و نظام آموزشی ایران:

در سال ۱۲۳۱ هجری قمری، ۵ نفر دانشجو به انگلیس فرستاده شد و نخستین چاپخانه سربی در سال ۱۲۲۷ هجری قمری در تبریز به کار افتاد. نخستین مدرسه به شیوه‌ی امروزی با همت میرزا حسن رشیدیه در ۱۲۵۴ هجری قمری در اورمیه و در سال بعد در تبریز کار خود را آغاز کرد. میرزا حسن رشیدیه کتابی به نام «وطن دلی» را به زبان ترکی آذربایجانی برای تدریس در مدارس آذربایجان تالیف نمود و این کتاب برای آموزش زبان ترکی آذربایجانی در مدارس آن روز به کار می‌رفت. دارالفنون مرکز آموزشی دانش و فن نوین بود که در سال ۱۲۳۱ هجری شمسی با تلاش میرزا تقی خان امیرکبیر در تهران بنیانگذاری شد. نخستین معلمان این مدرسه، اروپایی و بیشتر اتریشی بودند. نخست صد نفر فراگیر از میان فرزندان اشراف و بزرگان دولتی برای تحصیل در دارالفنون انتخاب شدند که در رشته‌های نظامی، پزشکی، دارو سازی، معدن و مهندسی به تحصیل مشغول شدند. در سال ۱۲۹۸ مسیونرهای مذهبی و اقلیت‌های دینی به احداث کودکانستان‌ها و مرکز آموزش پیش دبستانی در تهران مبادرت نمودند. در همان اثنا زنده‌یاد جبار باغچه بان در سال ۱۳۰۳ به احداث باغچه اطفال در شهرستان تبریز مبادرت نموده و چند سال بعد در سال ۱۳۰۷ کودکانستان دیگری در شهرستان شیراز دایر نمود.

برنامه‌های آموزشی:

از جمله مهمترین برنامه‌های آموزشی مقطع آموزش پیش دبستانی عبارتند از:

آموزش زبان فارسی، ریاضیات مقدماتی، مفاهیم ابتدایی علوم و اعتقادات مذهبی و... از جمله مهمترین برنامه‌های آموزشی مقطع آموزش ابتدایی می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: علوم قرآنی و تعلیمات دینی، انشاء و املاء فارسی، زبان فارسی (خواندن و درک مطلب)، تعلیمات اجتماعی، ریاضی و... از جمله مهمترین برنامه‌های آموزشی مقطع راهنمایی عبارتند از: زبان و ادبیات فارسی، زبان عربی، زبان خارجی، ریاضیات، تعلیمات دینی، تاریخ، جغرافیا، آمادگی دفاعی، علوم قرآنی و...

سیستم آموزشی ایران و کودکان دو زبانه:

از سال ۱۹۸۹ با توجه به مشکلات زبانی کودکان مناطق دو زبانه کشور حین ورود به مقطع آموزش ابتدایی، نرخ بالای تجدید کودکان طی سال‌های اولیه آموزش ابتدایی، عدم تسلط کافی در برقراری ارتباطات به زبان فارسی و مشکلات عدیده‌ای همچون ترک تحصیل و فرار از مدرسه هر ساله کلاس‌های آمادگی یک ماهه قبل از شروع سال تحصیلی در مناطق غیر فارس زبان تشکیل می‌گردد. همچنین وزارت آموزش و پرورش به فراهم نمودن زمینه‌هایی جهت آمادگی کودکان ساکن مناطق مذکور جهت ورود به مقطع آموزش ابتدایی از طریق تعیین برنامه‌های مورد نیاز و صدور بخشنامه‌های مربوطه اقدام می‌نماید. اما با این وجود مناطق غیر فارس زبان هنوز نتوانسته‌اند بر مشکلات آموزشی فائق آیند.

سیاست‌های آموزشی:

از جمله مهمترین سیاست‌های کشور ایران در جهت ارتقاء روابط علمی، منطقه‌ای و بین‌المللی در حوزه آموزش عالی پس از پیروزی انقلاب می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- ۱- بازنگری و اصلاح ساختار برنامه ریزی و برنامه‌های آموزشی
- ۲- تقویت و توسعه دوره‌های تحصیلات تکمیلی و ارتقاء کیفیت علمی آن در جهت تامین هیات علمی به مراکز آموزشی و پژوهشی، رفع نیازهای تخصصی بخش‌های مختلف و کاهش اعزام دانشجو به خارج از کشور.
- ۳- اهتمام به توسعه زبان فارسی و فرهنگ اسلامی و فارسی در منطقه خاورمیانه و آسیا و تقویت کرسی‌های آموزش زبان فارسی در مراکز معتبر علمی جهان.

اهمیت زبان فارسی در سیستم آموزشی ایران:

در اصل پانزدهم قانون اساسی آمده است:

زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، درکنار زبان فارسی آزاد است. در اصل شانزدهم قانون اساسی نیز آمده:

از آنجا که زبان قرآن و علوم و معارف اسلامی عربی است و ادبیات فارسی کاملاً با آن آمیخته است این زبان باید پس از دوره ابتدایی تا پایان دوره متوسطه در همه‌ی کلاسها و در همه‌ی رشته‌ها تدریس شود.

آموزش زبان فارسی در کلیه مقاطع تحصیلی از پیش دبستانی گرفته تا مقاطع عالی تحصیلی در دانشگاهها، جز درس‌های ضروری و مهم محسوب می‌شود. در اهداف کلیه مقاطع تحصیلی، رشد و پویای زبان فارسی به چشم می‌خورد. اهمیت زبان فارسی در مقاطع مختلف به صورت زیر نمایان است:

در اهداف مقطع آموزش پیش دبستانی می‌بینیم که: ۱- رشد و پویای زبان فارسی ۲- آموزش زبان فارسی در جهت تقویت ارتباطات و ابزارهای آموزشی کودکان اعم از خواندن، نوشتن، شنیدن و حرف زدن از اهداف مهم به شمار می‌روند. همچنین مهمترین هدف در مقطع ابتدایی، آشنایی فراگیران با الفبای زبان فارسی و ترکیب حروف در جهت ساختن کلمات و جملات می‌باشد. علاوه بر این آموزش مهارت‌های سواد آموزی جهت کسب مهارت در قرائت و نگارش متون ساده فارسی نیز از اهم اهداف آموزشی مقطع ابتدایی به شمار می‌رود.

اهتمام به توسعه زبان فارسی در منطقه خاورمیانه و آسیا و تقویت کرسی‌های آموزش زبان فارسی در مراکز معتبر علمی جهان از جمله مهمترین سیاست‌های کشور ایران در جهت ارتقاء روابط علمی، منطقه‌ای و بین المللی در حوزه آموزش عالی می‌باشد. اعزام و پشتیبانی مدرسین زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه‌های کشورهای چین، بنگلادش، ژاپن، اردن، سوریه، اسپانیا، لهستان و یمن و همچنین پذیرش دانشجویان غیرایرانی رشته زبان و ادبیات فارسی و ایران شناسی جهت گذراندن دوره‌های کوتاه مدت آموزش زبان فارسی در کشور از مهمترین اقدامات کشور ایران در جهت ارتقاء روابط علمی، منطقه‌ای و بین المللی درحوزه آموزش عالی می‌باشد.

زبان ترکی و سیستم آموزشی ایران:

اگر نگاهی به وقایع انقلاب مشروطه بیندازیم خواهیم دید که زبان و ادبیات ترکی نقش چشم‌گیری در پیروزی انقلاب مشروطه داشته است. بزرگانی چون میرزا حسن رشیدیه و جبار باغچه بان که برای اولین بار در تاریخ ایران اقدام به تأسیس مدارس امروزی نمودند، آذربایجانی بودند. نویسندگان و روزنامه نگارانی چون میرزا علی اکبر

صابر، صاحب اثر هوپ هوپ نامه و میرزا جلیل قلی زاده، مدیر مسئول و سردبیر نشریه ملا نصرالدین آثار ادبی و هنری خود را به زبان ترکی آذربایجانی آفریدند. کتاب وطن دلی که توسط میرزا حسن رشیدیه تألیف شده بود در سال‌های مشروطه به عنوان زبان درسی در مدارس آذربایجان تدریس می‌شد. اما با وجود این، در طول نود سال گذشته (از زمان تشکیل حکومت پهلوی تا امروز) زبان و ادبیات ترکی تنها در سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۲۴ هجری شمسی در مدارس آذربایجان تدریس شد. در سال ۱۳۲۴ با روی کار آمدن حکومت ملی آذربایجان به رهبری سید جعفر پیشه‌وری تغییرات و تحولات زیادی در آذربایجان به وقوع پیوست که برخی از آنها عبارتند از:

- ۱- رسمیت تحصیل در تمام مقاطع تحصیلی به زبان ترکی آذربایجانی با این شرط که در سه کلاس اول ابتدایی تدریس فقط به زبان ترکی بوده و از آن به بعد زبان فارسی به عنوان زبان مشترک تدریس گردد. اقلیت‌های زبانی از آن جمله کردها، ارمنی‌ها، آسوری‌ها و... که در آذربایجان مقیم هستند حق دارند که در سه کلاس اول ابتدایی به زبان مادری خود تدریس کنند.

- ۲- تنبیه بدنی ممنوع شد.

- ۳- تفویض حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به زنان در انتخابات مجلس، انجمن‌های ایالتی و ولایتی، انجمن‌های شهر و بخش و ده، با حقوقی برابر با مردان.
- ۴- به موجب مصوبه مورخ ۲۴/۱۰/۹ تأسیس دانشگاه ملی آذربایجان به مرحله اجرا درآمد.

تأسیس دانشگاه ملی آذربایجان انحصار دانشگاه تهران را در ایران شکست و لزوم امکان تأسیس دانشگاه در سایر استان‌ها و نقاط کشور را به اثبات رساند.

- ۵- به موجب تصویب نامه مورخ ۲۴/۱۰/۱۶ حکومت ملی، رسمیت زبان ترکی آذربایجانی اعلام و به موقع اجرا گذاشته شد. که به موجب آن علاوه بر تدریس در تمام مقاطع تحصیلی به زبان ترکی، کلیه مکاتبات اداری، مذاکرات رسمی و رسیدگی‌ها در دادگاه‌ها و تابلوی مغازه‌ها باید به زبان ترکی باشد.

- ۶- قانون تقسیم اراضی خالصه و املاک مصادره شده مالکینی که آذربایجان را ترک کرده و برعلیه حکومت ملی توطئه چینی می‌کنند.

- ۷- تعدیل روابط مالک و زارع بر حسب قانون خاص و با توافق و تراضی مالک و زارع و نظارت و اداره کشاورزی با موفقیت انجام گرفت.

- ۸- احداث رادیو تبریز.

هنگامی که در مورخه ۱۳۲۵/۱/۲۶ به طور آزمایشی و در تاریخ ۱۳۲۵/۲/۶ به طور رسمی جمله‌ی «دانشیر تبریز» از ایستگاه فرستنده رادیویی تبریز طنین افکند، دل‌های همه‌ی آذربایجانیان آزادی‌خواه لبریز از شادی گردید.

۹- تألیف کتب درسی کلاس‌های ابتدایی در مدت کوتاه و چاپ و ارسال آنها به مدارس در سراسر آذربایجان، تأسیس چاپخانه آذربایجان، تشویق انتشار ۵۰ روزنامه و مطبوعات در تبریز و شهرستان‌ها.

هم اکنون در هیچ یک از مدارس و دانشگاه‌های آذربایجان تدریس زبان ترکی آذربایجانی صورت نمی‌گیرد و فرزندان آذربایجان از تحصیل به زبان مادری و یادگیری زبان مادری محروم هستند. افت تحصیلی در مقاطع مختلف و مشکلات عدیده‌ی تحصیلی، ترک تحصیل، فرار از مدرسه و دهها مشکل دیگر همگی از نتایج تدریس تک زبانه‌ی فارسی در مدارس آذربایجان است.

زبان‌های کردی، عربی، ترکمنی، بلوچی و... و سیستم آموزشی ایران:

زبان کردی همچون زبان ترکی آذربایجانی تنها در سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۲۴ اجازه تدریس در مدارس شهرهای کردنشین را یافت. همچنین در شهرهای عرب زبان کشور، زبان عربی تنها طبق اصل ۱۶ قانون اساسی از مقطع راهنمایی تدریس می‌شود که متأسفانه با وجود تدریس زبان‌های عربی و انگلیسی در مقاطع راهنمایی و متوسطه تا به حال دیده نشده که دانش آموزی تحت تأثیر این کلاس‌ها موفق به یادگیری زبان عربی یا انگلیسی شود. سایر زبان‌های رایج در ایران نیز وضعیتی مشابه با زبان‌های ترکی آذربایجان و کردی و عربی داشته و به استثنای زبان ارمنی هیچ کدام از آنها در مدارس ایران تدریس نمی‌شود.

زبان ارمنی و سیستم آموزشی ایران:

تا سال ۱۹۳۶ کلیه مواد درسی در مدارس ارمنی زبان به زبان ارمنی تدریس می‌شد. از سال ۱۹۴۱ زبان اصلی تدریس همان زبان فارسی گردید و در کنار آن به طور کلی هفته‌ای ۶ ساعت به مواد درسی ارمنی (زبان - ادبیات - تاریخ - دینی) اختصاص یافت و این در حالی بود که پیش از ۱۹۳۶ بطور کلی از ۳۶ ساعت درسی نیمه به مواد ارمنی و نیمه دیگر به سایر مواد از جمله زبان و ادبیات فارسی، تاریخ، علوم، زبان خارجی، ریاضیات و غیره اختصاص می‌یافت. در سال ۱۹۴۶ با وساطت شورای خلیفه گری ارمنیان تهران درس دینی به عنوان ماده درسی رسمیت یافت.

وضع تدریس زبان و ادبیات و تاریخ و درس دینی به همین منوال ادامه یافت تا سال ۱۹۸۲ به دستور وزیر آموزش و پرورش وقت کتاب دینی فارسی به عنوان ماده درسی رسمی در این زمینه در مدارس ارمنی تعیین شد. ساعات تدریس ارمنی کاهش یافت و تدریس کتاب تاریخ ارمنیان از برنامه درسی حذف شد. تدریس کلیه مواد

درسی ارمنی در دبیرستان‌ها نیز از برنامه درسی حذف گردید. در نتیجه سطح دانش ارمنی (زبان، دینی، تاریخ و ادبیات) در میان دانش آموزان ارمنی به شدت تنزل یافت. از سال تحصیلی ۸۰-۱۳۷۹ دگرگونی‌هایی در مدارس ارمنی صورت می‌گیرد اکنون بتدریج مدیران مدارس از میان آنان منصوب می‌شوند. تعداد ساعات درسی ارمنی رو به افزایش است. علیرغم وجود این مسایل ارمنیان ایران از نظر آموزش زبان مادری همواره برتر از ارمنیان سایر کشورها (غیر از ارمنستان) بوده‌اند که این امر خود گواه آزادی‌های نسبی بیشتری در زمینه حق استفاده از زبان ارمنی برای ارمنیان ایران می‌باشد.

برخی از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

اصل ۱۵ - زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط نوشته شود ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس درکنار زبان فارسی آزاد است.

اصل ۱۹ - برابری قومی: مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.

اصل ۱۵۲ - سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری و حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور و دفاع از حقوق مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح آمیز متقابل با دول غیرمحارب استوار است.

اصل ۳۰ - دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد.

اصل ۲۳ - منع تفتیش عقاید: تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.

اصل ۲۷ - تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها بدون حمل سلاح به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است.

اصل ۳۷ - اصل برائت: اصل، برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.

اصل ۲۶ - احزاب، جمعیتها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده آزادند مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور کرد.

آپارتاید و تبعیض نژادی در ایران:

پیدایش و رشد آپارتاید و تبعیض نژادی در ایران را می‌توان همزمان با عصر مدرنیزاسیون و ظهور سلطنت پهلوی دانست. نگاهی به تاریخ معاصر نشان دهنده‌ی این است که به طور کلی آپارتاید و تبعیض نژادی در ایران در دوره‌ی متفاوت از هم قابل بررسی و تامل است:

ابتدا نگاهی اجمالی و کوتاه به پیدایش و رشد آپارتاید در مرحله‌ی اول داشته، سپس به طور اجمالی به بررسی روند روبه رشد آپارتاید و تبعیض نژادی در مرحله‌ی دوم خواهیم پرداخت.

مرحله‌ی اول: از ظهور سلطنت پهلوی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و سقوط رژیم شاهنشاهی

با روی کار آمدن سلسله‌ی پهلوی توسط کشورهای استعمارگر چون انگلیس و اعمال سیاست‌های نژادپرستانه‌ی این کشورها و حکومت مستبد رضا شاه، یکسان سازی فرهنگی و زبانی در ایران شروع شد و تبعیض‌های نژادی و زبانی در شکل‌های مختلف در جامعه نمایان شد و اقوام و ملل مختلف ایرانی چون ترک‌ها، عرب‌ها، کردها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها و... زیر سلطه‌ی حکومت مستبد مرکزی قرار گرفته و متحمل وحشیانه‌ترین سیاست‌های فاشیستی و نژادپرستانه شدند. مناطق ترک نشین ایران به خصوص آذربایجان که پیش از این ولیعهدنشین بود از هم تجزیه شد و اسامی اصیل و ترکی مناطق مختلف در ایران عوض شد. فرهنگ و زبان ترکان سرکوب و دستور ممنوعیت استفاده از زبان ترکی و تحصیل و تدریس آن از سوی حکومت فاشیست پهلوی صادر شد. جوک سازی، جعل تاریخ، هویت سازی جعلی، تبعیض اقتصادی، فشارهای سیاسی و... در دستور کار حکومت فاشیست پهلوی قرار گرفت. فقر و فساد و بیکاری روز به روز در آذربایجان بیشتر شد بسیاری از ترکان برای بدست آوردن شغل و داشتن یک زندگی عادی، شهر و دیار خود را ترک کرده و راهی مناطق مختلف ایران شده و آواره‌ی شهرهای بزرگ چون تهران شدند. ترکان که در مدت ۱۱۰۰ سال امپراطوری بر دنیای اسلام در ایران و عثمانی، خود پرورش دهنده و شکوفا کننده‌ی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و زبان‌های مختلف بودند و خدمات شایان توجهی به دنیای اسلام و فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف از جمله زبان عربی و زبان فارسی انجام داده بودند این بار خود در خطر حل شدن در فرهنگ و زبان فارسی و از دست دادن هویت واقعی و زبان مادری خود قرار گرفتند. عوامل حکومت پهلوی با مطرح کردن تئوری یک زبان، یک ملت و یک حکومت، وحشیانه ترین ستم‌ها را در حق اقوام و ملل ایرانی روا داشتند. آنان عقیده داشتند که برای رشد و پیشرفت جامعه بایستی تمامی ایرانیان تنها به یک زبان (زبان فارسی) بخوانند و بنویسند و سایر

زبان‌ها (ترکی، عربی و...) که به عقیده‌ی آنان غیرایرانی محسوب می‌شد باید به تدریج از بین می‌رفت. عوامل یاد شده و بسیاری از عوامل مختلف که فرصت پرداختن به آن نیست، موجب شکل‌گیری حرکت ملی و مردمی آذربایجان شد که این حرکت تا به امروز ادامه داشته و هم‌اینک به حرکت ملی آذربایجان معروف است. با تضعیف حکومت پهلوی در جنگ جهانی دوم و اشغال ایران در سال ۱۳۲۰ هجری شمسی، مردم آذربایجان با الهام‌گیری از مبارزات دوران مشروطه و قیام شیخ محمد خیابانی در شکل‌گیری و گسترش فرقه‌ی دمکرات آذربایجان که از مدت‌ها پیش فعالیت خود را آغاز کرده بود، کوشیدند تا اینکه در نهایت آذربایجانیان توانستند در ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ هجری شمسی فضای استبداد و خفقان را شکسته و اداره‌ی امور آذربایجان را بدست گیرند و تحولات و اصلاحات بی‌نظیری را در سراسر آذربایجان پدید آورند که در تاریخ ایران بی‌سابقه بوده است. انسان‌های بزرگواری چون سید جعفر پیشه‌وری، فریدون ابراهیمی، محمد بی‌ریا و... تمام تلاش خود را در عمران و آبادانی و سروسامان دادن به امور آذربایجان به کار بستند. سید جعفرپیشه‌وری، معلم، ژورنالیست و فعال سیاسی که از سال ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ هجری شمسی در زندان رضاشاه به سربرده بود به عنوان نخست‌وزیر حکومت ملی آذربایجان انتخاب شد و اعلام داشت که تلاش خواهد کرد تا آزادی و دمکراسی را در سراسر ایران برقرار کند و آذربایجان سردمدار این حرکت عظیم ملی خواهد بود. با سرکارآمدن حکومت دموکراتیک در آذربایجان بسیاری از فعالین سیاسی و فرهنگی از نواحی مختلف کشور از جمله تهران و اصفهان به آذربایجان آمده و تحت حمایت حکومت ملی آذربایجان قرار گرفتند. برخی از اصلاحاتی که حکومت دموکراتیک آذربایجان در عرض یک سال انجام داد عبارتند از:

- ۱- نخستین بار در تاریخ ایران زنان از حق رای برخوردار شدند.
- ۲- کلاس‌های سوادآموزی، مدارس و دانشگاه به زبان ترکی آذربایجانی تاسیس شد.
- ۳- نخستین اصلاحات ارضی توسط حکومت ملی آذربایجان اجرا شد و زمین‌ها از اربابان و خوانین ستانده شد و بین روستاییان و کشاورزان تقسیم شد.
- ۴- درمانگاه‌های رایگان در اختیار مردم قرار گرفت.
- ۵- قانون جامع کار به تصویب رسید.
- ۶- با گشودن فروشگاه‌های دولتی قیمت مواد غذایی ثابت ماند.
- ۷- شوراهای نظارت بر کارهای دولتی تاسیس شد.
- ۸- خیابان‌ها آسفالت کشی شد و همچنین یک ایستگاه رادیویی قدرتمند (رادیو تبریز) تاسیس شد. و...

پس از یک سال اصلاحات بی‌نظیر و تحولات عظیم در آذربایجان متأسفانه

در آذرماه سال ۱۳۲۵ هجری شمسی با خیانت‌های روس، انگلیس و آمریکا و زد و بندهای دولت‌های استعمارگر با رژیم پهلوی و حمایت این دولتها از رژیم شاهنشاهی، آذربایجان از هوا و زمین مورد تجاوز ارتش شاهنشاهی قرار گرفت و جنایت‌های اسفناکی در آذربایجان رخ داد. دهها هزار نفر کشته و آواره شدند و خاک و ناموس مردم بیگناه مورد تجاوز قرار گرفت و فجیع‌ترین جنایتها به وقوع پیوست و در نهایت حکومت ملی و دموکراتیک آذربایجان سرنگون شد. نسل‌کشی مردم آذربایجان و تجاوز بی‌شرمانه به ناموس و خاک مردم بی‌گناه آذربایجان هنوز هم در یاد و خاطره‌ی پیرمردان و پیرزنان آذربایجان باقی است.

پس از آذر سال ۱۳۲۵، حرکت ملی آذربایجان ابعاد جدیدی به خود گرفت و به مسیر خود ادامه داد و تا سال ۱۳۵۷ هزاران شهید تقدیم راه عدالت و آزادی نمود. نویسندگان سرشناسی چون غلامحسین ساعدی، محمد علی فرزانه، علی تبریزی و انسان‌های بزرگواری چون صمد بهرنگی و بهروز دهقانی و... نمونه‌هایی بی‌نظیر از جانبازی و فداکاری در راه آذربایجان و به دست آوردن آزادی و مبارزه با ظلم و ستم هستند.

مرحله دوم: از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و شکل‌گیری حکومت جمهوری اسلامی تا به امروز

با وقوع انقلاب بهمن ۱۳۵۷، ترکان که خود نقشی اصلی و محوری در این انقلاب داشتند جانی دوباره گرفتند و بار دیگر با فرو ریختن دیوار استبداد بوی خوش آزادی به مشام رسید. در همان دوران، کتابها و نشریات زیادی به زبان ترکی منتشر شد و اصول مختلفی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبنی بر ادای حقوق اقوام و ملل مختلف ایران به تصویب رسید و موجبات شادی و خرسندی ترکان ایران علی‌الخصوص ملت بزرگ آذربایجان را فراهم نمود. متأسفانه فضای باز سیاسی و چاپ و نشر کتب و روزنامه‌ها به زبان ترکی تنها در ۲ سال اول بعد از انقلاب یعنی تا سال ۱۳۶۰ ادامه داشت و پس از محکم شدن پایه‌های حکومت جمهوری اسلامی دوباره فضای خفقان و سرکوب بر آذربایجان حاکم شد. البته ذکر این نکته لازم است که قبل از این، یعنی در همان اوایل شکل‌گیری حکومت جمهوری اسلامی و رفتار قهرآمیز حکومت با آیت الله شریعتمداری مرجع تقلید عالی‌قدر دنیای اسلام که آذربایجانی بود و سرکوب طرفداران آیت الله شریعتمداری و... مواردی است که هیچ‌گاه از حافظه‌ی تاریخ ملت آذربایجان و دیگر ترکان ایران پاک نخواهد شد. با حاکم شدن مجدد خفقان و استبداد در سال‌های اول پس از پیروزی انقلاب از طرفی و نیز آغاز جنگ ایران و عراق از طرف دیگر، فرزندان آذربایجان چون گذشته به میدان‌های نبرد شتافتند و جان و مال خود را در راه دفاع از کشور تقدیم نمودند. در مدت هشت سال دفاع مقدس مسئولین جمهوری

اسلامی به بهانه‌های مختلف از جمله اوضاع و شرایط نابسامان جنگ، از اجرای اصول قانون اساسی شانه خالی کردند و وعده‌ی اجرای آن را در آینده دادند. اما پس از پایان جنگ نیز متأسفانه چون گذشته آذربایجان مورد بی‌مهری مسئولین قرار گرفت و نه تنها اصول قانون اساسی اجرا نشد بلکه محرومیت و تبعیض‌های زبانی و فرهنگی و اقتصادی و فشارهای سیاسی و... از جوانب مختلف بر آذربایجان بیشتر شد. همزمان با پایان جنگ تحمیلی دور جدیدی از حرکت ملی آذربایجان شروع شد که نشریات مختلف و انواع کتاب‌های منتشرشده و نامه‌های مختلف که از جانب فعالین و نخبگان آذربایجانی به مسئولین لشکری و کشوری از جمله مقام رهبری، ریاست جمهوری، ریاست مجلس شورای اسلامی، وزیرآموزش و پرورش و... در سال‌های اخیر ارسال شده شاهدهی براین مدعاست. به طور کلی می‌توان آپارتاید و تبعیض نژادی حاکم بر آذربایجان در دوران جمهوری اسلامی را از دو جنبه مورد بررسی قرار داد که عبارتند از:

۱- جنبه‌ی داخلی که عبارت است از: آپارتاید و تبعیض نژادی حاکم بر آذربایجان و ترک‌های ایران

۲- جنبه‌ی خارجی که عبارت است از: سیاست‌های تبعیض آمیز جمهوری اسلامی در عرصه‌ی بین‌المللی در قبال ترک‌های مسلمان کشورهای مختلف چون جمهوری آذربایجان، چین، روسیه و غیره.

بررسی جنبه‌ی داخلی سیاست‌های تبعیض آمیز جمهوری اسلامی:

منظور از جنبه‌ی داخلی، سیاست‌های تبعیض آمیز جمهوری اسلامی در قبال ترک‌های ایران می‌باشد که شامل آذربایجانیان، قشقایی‌ها، ترکمن‌ها و... می‌شود. هر چند جمهوری اسلامی در ظاهر با انجام اقداماتی چون راه‌اندازی شبکه‌های استانی و... سعی نموده تا نشان دهد که درصدد احقاق حقوق اقوام و ملل ستمدیده‌ی ایرانی است که در دوران شاهنشاهی مورد تبعیض واقع شده‌اند اما از طرف دیگر با انجام اقداماتی چون در پیش گرفتن روند آسیمیله کردن ملت آذربایجان از طریق همین شبکه‌های استانی، توقیف روزنامه‌ها و نشریاتی مختلف آذربایجانی از گذشته تا کنون، اخراج دانشجویان و ممانعت از ادامه تحصیل آنان، دستگیری و شکنجه‌ی فعالان فرهنگی و مدنی آذربایجان چون سعید متین‌پور و... و مهمتر از همه با عدم اجرای اصل ۱۵ و اصول ۱۹ و ۴۸ قانون اساسی و دهها اقدام تبعیض آمیز دیگر، عملاً نشان داده در مسیری گام بر می‌دارد که پیش از این، سردمداران سلطنت پهلوی دقیقاً در همان مسیر گام بر می‌داشتند. نمونه‌هایی زیر دلیل روشنی بر ادامه‌ی روند آپارتاید و تبعیض نژادی در جمهوری اسلامی است.

۱- گردهمایی عظیم و با شکوه آذربایجانیان در قلعه بابک که در نهایت با رفتار قهر آمیز حاکمیت مواجه شد و مورد سرکوب واقع شد.

۲- همایش باشکوه آذربایجانیان و ترک‌های تهران در بزرگداشت ستارخان و انقلاب مشروطیت در شاه عبدالعظیم که آن هم در نهایت مورد بی مهری حاکمیت قرار گرفت و سرکوب شد.

۳- اقدامات توهین آمیز رسانه‌ها و روزنامه‌های جمهوری اسلامی نسبت به ملت آذربایجان که در اردیبهشت ۱۳۷۴ و اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۵ به اوج خود رسید و موجب بروز اعتراضات گسترده‌ی آذربایجانیان شد که همین اعتراضات نیز با خشونت تمام سرکوب شد.

۴- همایش عظیم آذربایجانیان در حمایت از دریاچه اورمیه و اعتراض به عدم توجه حاکمیت به مسایل زیست محیطی آذربایجان در سالهای اخیر که آن هم در نهایت با رفتار قهر آمیز و سرکوب خشونت آمیز حاکمیت مواجه شد.

۵- بزرگداشت ۲۱ آذر سالروز تشکیل حکومت ملی آذربایجان، مراسم ۲۱ فوریه (روز جهانی زبان مادری) و دهها حرکت مدنی و فرهنگی دیگر که همگی سرکوب و بایکوت شدند دلایل روشنی بر ادامه‌ی روند استبداد و آپارتاید و تبعیض نژادی و رفتار قهرآمیز با آذربایجان است.

علاوه بر موارد یاد شده، ادامه‌ی روند جعل تاریخ و تحریف تاریخ آذربایجان چون پوشیده نگه داشتن واقعیت‌های موجود در سال‌های انقلاب مشروطه، قیام شیخ محمد خیابانی، حکومت ملی آذربایجان در سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۲۴ و عدم محکوم کردن قتل عام مردم آذربایجان در آذر ماه سال ۱۳۲۵ که توسط رژیم شاهنشاهی انجام گرفت و دهها عمل ناشایست که فرصت پرداختن به آن نیست، همگی نشان دهنده‌ی آن است که حکومت جمهوری اسلامی حتی نسبت به ظلم تاریخی به آذربایجان در دوران حکومت پهلوی نیز بی تفاوت است.

بررسی جنبه‌ی خارجی سیاست‌های تبعیض آمیز جمهوری اسلامی:

طبق اصل ۱۵۲ قانون اساسی:

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس نفی هرگونه سلطه جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور و دفاع از حقوق مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه گر و روابط صلح آمیز متقابل با دول غیرمحراب استوار است.

اما آنچه که تاکنون در سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی مشاهده شده کاملاً

در تضاد با اصل ۱۵۲ قانون اساسی است. پس از فروپاشی شوروی و مستقل شدن آذربایجان شمالی و با وقوع جنگ بین آذربایجان و ارمنستان و اشغال منطقه‌ی مسلمان نشین قره باغ از سوی ارمنستان، جمهوری اسلامی به جای اینکه به حمایت از کشور مسلمان و ترک جمهوری آذربایجان بپردازد عملاً به حمایت از ارمنستان پرداخت و حتی مرزهای شمالی را به روی پناهندگان آذربایجانی بست و مانع از ورود مردم جنگ‌زده‌ی آذربایجان شمالی به آذربایجان جنوبی شد. در حالیکه ارمنی‌ها پس از اشغال قره باغ مساجد را یا ویران کرده و یا تبدیل به اصطبل و طویله می‌کردند و وحشیانه‌ترین جنایت‌های تاریخ بشری را در خوجالی و... مرتکب شدند، جمهوری اسلامی به جای محکوم کردن این اعمال وحشیانه، عملاً به فراهم کردن امکانات اولیه چون خوراک، پوشاک و تهیه مواد سوختی چون گاز و... برای ارمنستان پرداخت، در حالیکه در همین دوران کلیه‌ی کشورهای مسلمان همسایه با ارمنستان مرزهای خود را به روی ارمنستان بسته بودند، جمهوری اسلامی مرزهای خود را به روی ارمنستان باز گذاشت و علاوه بر آن به فراهم کردن امکانات برای آنان پرداخت تا بیشتر به قتل و غارت بپردازند. جالبترین نکته در مورد سیاست‌های داخلی و خارجی جمهوری اسلامی این است که ارمنی‌ها تنها گروه قومی هستند که در ایران از حق تحصیل به زبان مادری برخوردار هستند در حالیکه آذربایجانی‌ها، ترکمن‌ها، اعراب و... از این حق محروم هستند.

در کشتار مسلمانان ترکستان شرقی به دست دولت چین که در سال گذشته به وقوع پیوست، دولت جمهوری اسلامی عملاً هیچ واکنشی نشان نداد و سکوت اختیار کرد و این مسئله را یک مسئله‌ی داخلی خواند! با اینکه خبر جنگ قومی در ترکستان شرقی از روز شروع درگیری سر تیتو خبرها بود اما جمهوری اسلامی آنرا ندیده گرفت زیرا دولت چین در صحنه بین‌المللی برای جمهوری اسلامی پوشش دیپلماتیک ایجاد می‌کند و در عوض از امتیازهای اقتصادی در ایران بهره‌مند می‌گردد. هر دو دولت هماهنگی کاملی در تبلیغات خود با یکدیگر دارند و بدین جهت علیرغم اینکه تعداد زیادی مسلمان در اورومچی کشته شدند و حتی نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور ترکیه وقایع شهر اورومچی را نسل‌کشی مسلمانان اویغور نامیدند، سران جمهوری اسلامی و مطبوعات تحت سانسور ایران با تمام ادعاهای اسلام خواهی شان عملاً درباره این وقایع سکوت کامل اختیار کردند و با این کار خود نشان داده‌اند که دفاع از مسلمانان فلسطین تبلیغات سیاسی بیش نبوده و فاقد قصد و انگیزه سالم است. مرگ دسته جمعی مسلمانان اویغور نادیده گرفته می‌شود در عوض همزمان با آن برای مرگ یک زن مسلمان در اروپا، هیاهو راه انداخته می‌شود. جمهوری اسلامی در گذشته نیز در چپن به روسها باج داد و عملاً به جای دفاع از مسلمانان روسیه به دفاع از دولت روسیه پرداخت. با این وصف هیچ مسلمان واقعی، دیگر اسلامی بودن حکومت تهران را باور نخواهد کرد.

نتیجه

چیزی که در تمامی صفحات این کتاب خودنمایی میکند وجود تنوع قومی، فرهنگی، نژادی و زبانی در تمامی کشورهای مذکور است. همانگونه که دیدیم تنوع قومی، فرهنگی و زبانی در بسیاری از کشورهای جهان از کم وسعت ترین آنها گرفته تا پهناورترین آنها، از کم جمعیت ترین آنها گرفته تا پرجمعیت ترین آنها، از فقیرترین آنها گرفته تا ثروتمندترین آنها امری مشهود و طبیعی است. لیکن سیاست گذاری‌ها و نحوه برخورد با این تنوع از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. بسیاری از کشورهای جهان کوشیده‌اند تا با برقراری نوعی عدالت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و زبانی، زمینه‌ی رشد و توسعه‌ی تمامی زبان‌ها و فرهنگ‌های موجود در کشورشان را فراهم آورند. اما در این میان کشور ایران مسیری کاملاً متفاوت و متضاد با سایر کشورهای جهان را پیموده است. هر چند که اصولی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر برابری تمامی اقوام و ملل ایرانی تأکید دارد و برقراری عدالت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در بسیاری از اصول قانون اساسی به چشم می‌خورد اما متأسفانه تا به امروز نظام حکومتی حاکم بر ایران نتوانسته است در این زمینه موفق عمل کند و رضایت اقوام و ملل مختلف ایرانی را بدست آورد. در سیاست گذاری‌های نظام حاکم بر ایران موارد ضد و نقیض، بسیار آشکار و مشهود است به عنوان مثال با اینکه جمعیت کمتر از صد هزار نفری ارمنی زبان، از کلیه امکانات تحصیل به زبان مادری برخوردار است اما در مقابل جامعه‌ی حداقل بیست میلیونی ترک ایران از تحصیل و تدریس به زبان مادری بی بهره بوده و حتی یک مهد کودک هم به زبان ترکی به طور رسمی در ایران فعالیت ندارد. علاوه بر وجود تبعیض در امر آموزش به زبان مادری، حوادث مختلف تاریخی چون ۱۹ اردیبهشت سال ۱۳۷۴ (پخش پرسش نامه تبعیض آمیز از سوی صدا و سیمای

جمهوری اسلامی ایران در شهر تهران که در آن موارد تبعیض آمیزی علیه مردم آذربایجان مطرح شده بود)، وقایع اردیبهشت و خرداد سال ۱۳۸۵ (اعتراض همگانی مردم آذربایجان به چاپ کاریکاتور موهن در روزنامه دولتی ایران که در آن مردم آذربایجان و زبان مادریشان مورد اهانت قرار گرفته بود)، اعتراض مردم آذربایجان به سیاست خشکاندن دریاچه اورمیه در سالهای اخیر و ... نشان از وجود عوامل و افکار فاشیستی در برخی از نهادهای رسمی و سازمان‌های حکومتی دارد. به تبع تبعیض فرهنگی، تبعیض اقتصادی و سیاسی هم در مناطق مختلف ایران به چشم می‌خورد. در حالیکه در مناطق فارس زبان و مرکزی ایران سرمایه‌گذاری‌های کلان برای توسعه‌ی صنعت، اقتصاد، ... و در نهایت رفاه مردم این مناطق صورت گرفته در مناطق ترک نشین، عرب نشین و ... شاهد افزایش روز افزون بیکاری و مهاجرت هستیم، گفتنی است که بنا بر اخبار خود حکومت، استان آذربایجان شرقی بالاترین نرخ مهاجر فرستی را داراست. علاوه بر موارد مذکور وجود سیاست‌های پیچیده و سردرگم کننده در برخی موارد نیز باعث شگفتی و تعجب آدمی می‌شود به عنوان مثال حکومت ایران در سال‌های اخیر با احداث شبکه‌های استانی سعی در تقویت فرهنگ بومی برخی از مناطق کرده اما متأسفانه باز به دلیل نگرش امنیتی و سیاست یکسان سازی فرهنگی و زبانی تمام ایران که ریشه در سیاست‌های اشتباه دوران پهلوی دارد، شبکه‌های استانی نتوانسته‌اند آنگونه که باید و شاید به وظیفه خود عمل نموده و به توسعه‌ی فرهنگ بومی مبادرت ورزند. به عنوان مثال برنامه کودک شبکه استانی آذربایجان غربی به زبان فارسی است! علاوه بر این در طول شبانه روز چند مرتبه اخبار به زبان فارسی و زبان ترکی آذربایجانی نیز پخش می‌شود که اخبار و برنامه‌های ترکی زبان علاوه بر ضعف ادبی و دیالوگی به جای تقویت فرهنگ و زبان آذربایجانی رفته رفته به تحریف و از بین بردن زبان و فرهنگ آذربایجانی کمک می‌کنند. متأسفانه کیفیت و محتوای برنامه‌های شبکه‌های استانی در حد و اندازه‌های شبکه‌های ملی نبوده و نتوانسته‌اند آنگونه که باید و شاید مخاطبان پرشماری را از جمله از طیف‌های کودک و نوجوان و جوان جذب کنند. جالبترین نکته در شبکه‌های استانی، مربوط به استان آذربایجان غربی می‌باشد. این استان تنها استانی است که از دو مرکز صدا و سیما برخوردار است (صدا و سیمای مرکز اورمیه و صدا و سیمای مرکز مهاباد). وجود شهرهای کرد زبان در قسمت‌های جنوبی استان آذربایجان غربی سبب شده تا این استان از دو مرکز صدا و سیما برخوردار باشد و علاوه بر آن برخی

از برنامه‌های صدا و سیمای مرکز اورمیة نیز به زبان کردی است. این مورد هر چند نشان از یک روند عادلانه و منصفانه در نحوه ارائه خدمات فرهنگی و... برای مردم استان آذربایجان غربی دارد اما این سؤال را پیش می‌آورد که چرا با وجود اینکه بیش از ۵۰ درصد مردم استانهای چون تهران، قم و... ترک زبان هستند، شبکه‌های تهران و... هیچ برنامه‌ای به زبان ترکی ندارند؟!؟؟ یا چرا استان فارس که مامن جمعیت حداقل یک میلیونی قشقایی هاست در امر سیاست گذاری فرهنگی و زبانی متفاوت از استان آذربایجان غربی عمل میکند؟!؟؟ اگر واقعا قصد حاکمیت ارائه‌ی امکانات فرهنگی و زبانی به تمامی اقوام و ملل ایرانی است بایستی شرایطی فراهم آورد که تمامی اقوام و ملل ایرانی در سراسر ایران بتوانند به حقوق سیاسی، فرهنگی، زبانی و... دست یابند. اعمال سیاست‌های ضد و نقیض و گاها مشکوک علاوه بر ایجاد فاصله بین مردم و حاکمیت سبب عقب افتادگی جامعه ایرانی شده و اقوام و ملل مختلف را از پیشرفت و توسعه باز میدارد. با نگرش به سیاست گذاری‌های حکومت ایران، ما در آینده شاهد ادامه یکی از دو روند متفاوت زیر خواهیم بود.

روند اول: ادامه‌ی سیاست‌های گذشته

اگر حاکمیت همچنان به سیاست‌های گذشته در خصوص اقوام و ملل ایرانی ادامه دهد طبیعتا ما شاهد وجود اختلافات قومی و مذهبی و در نتیجه عدم پیشرفت ایران خواهیم بود. در این صورت بین مردم و مسئولین فاصله افتاده و روز به روز بر نارضایتی مردم افزوده خواهد شد. به تبع این شرایط حاکمیت سعی در کنترل و مدیریت و سرکوب نارضایتی‌ها کرده و مردم نیز برای احقاق حقوق خود تلاش‌های بیشتری خواهند کرد. نتیجه این امر آن خواهد شد که نخبگان و روشنفکران اقوام و ملل مختلف ایرانی به جای تلاش برای توسعه‌ی اقتصاد، فرهنگ و... در تلاش و مبارزه برای احقاق حقوق ابتدایی خود بوده و سیاست گذاران و مسئولین حکومتی نیز با توجه به نگرش امنیتی حاکم بر ایران به جای تصمیم گیری‌های صحیح سعی در توجیه و در نهایت سرکوب نخبگان و اقوام و ملل مختلف خواهند کرد. ادامه چنین روندی نه تنها در داخل ایران بلکه در سطح جهانی نیز به ضرر هیئت حاکمه تمام شده و رفته رفته اعتماد داخلی و وجهه مثبت خارجی خدشه دار شده و از بین خواهد رفت. عواقب ادامه سیاست‌های غلط گذشته، سنگین تر و هزینه برتر از آنچه که ذکر شد خواهد بود.

روند دوم: بازنگری، اصلاح و اتخاذ سیاست‌های صحیح

اگر حاکمیت با نگرش صحیح و منطقی به جای اینکه فعالان سیاسی و فرهنگی اقوام و ملل ایرانی را تجزیه طلب بخواند، سعی در جذب آنان و استفاده از نظرات و افکار آنان بکند و خواسته‌های آنان را با کمال میل گوش داده و فاصله بین خود و اقوام و ملل مختلف را کم کند، آنگاه به مرور زمان خواهد توانست علاوه بر اصلاح زود هنگام و سازنده‌ی جامعه‌ی ایرانی، رضایت اقوام و ملل ایرانی را نیز بدست آورد. اولین اقدام حاکمیت در این خصوص می‌تواند احقاق حقوق فرهنگی و زبانی باشد. حاکمیت می‌تواند با اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی و تصویب قوانین جدید و استفاده از تجربیات و برنامه‌های سازنده کشورهای جهان و مطالعه‌ی الگوهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و آموزشی کشورهای کثیرالمله و چندزبانه جهان همچون کشورهایی که در این کتاب ذکر شد، اولین گام اساسی را در احقاق حقوق و ایجاد رضایت اقوام و ملل مختلف بردارد. حاکمیت می‌تواند با کنار گذاشتن نگرش امنیتی و استفاده از فعالان اقوام و ملل مختلف و به کار بردن نظرات و پیشنهادات آنان علاوه بر ایجاد ساختار صحیح و دموکراتیک، در جلب اعتماد تمامی مردم ایران نیز بکوشد. مطمئناً ادامه این روند به پیشرفت زود هنگامی تمامی نقاط ایران خواهد انجامید. حاکمیت می‌تواند با فرهنگ سازی و معرفی فرهنگ اقوام و ملل مختلف ایرانی نه تنها به شناخت هر چه بیشتر ایرانیان از خود کمک کند بلکه اختلافات قومی و ملی را به کمترین حد خود برساند. مادامی که شخصیت‌های منفی و کودن و احمق برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی از میان اقوام و ملل مختلف به خصوص ترکان انتخاب می‌شود، و در کتاب‌های درسی و دانشگاهی و... فرهنگ و هویت ترکان و سایر اقوام و ملل مورد تحریف واقع می‌شود، نمیتوان انتظار پیشرفت و عدالت را در ایران داشت. تا زمانی که واژه‌هایی چون اقلیت، خرده فرهنگ و... در مورد جمعیت چند ملیونی ترکان (ترکان اکثریتی هستند که اقلیت واقع شده اند!!!!) و سایر اقوام و ملل ایرانی به کار میرود و با آذربایجانی‌ها و سایر اقوام و ملل ایرانی در حد و اندازه‌های شهروند درجه دوم رفتار می‌شود، نمی‌توان انتظار ایرانی آباد و متحد را داشت. لازم به ذکر است که حاکمیت همیشه و در طول تاریخ از اقوام

و ملل مختلف ایرانی به خصوص آذربایجانیان خواسته که به دلیل اتحاد در برابر عوامل مختلف به خصوص دشمن خارجی از حقوق خود صرف نظر کرده و سکوت کنند. دیگر ادامه چنین روندی نه تنها امکان پذیر نیست بلکه خنده دار نیز هست چرا که لازمه‌ی اتحاد، ایجاد عدالت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و زبانی است نه سکوت یا سرکوب! حاکمیت بایستی مسئله‌ی تنوع قومی، فرهنگی و زبانی را جدی گرفته و با بررسی دقیق و اتخاذ سیاست‌های صحیح و مدیریت اصولی و علمی سعی در احقاق حقوق تمامی اقوام و ملل ایرانی داشته باشد. مادامی که حاکمیت به پاک کردن صورت مسئله و انکار مسایل مربوط به اقوام و ملل ایرانی ادامه می‌دهد، نمی‌توان انتظار موفقیت در اداره‌ی امور کشور و ایجاد رضایت برای تمامی ایرانیان را داشت.

سردار داغچی

دانشگاه استنفورد آمریکا / زمستان ۹۱

ضمائم

برخی از کشورهای کثیرالملله‌ی جهان که در آنها بیش از یک زبان رسمی وجود دارد

ردیف	نام کشور	نوع حکومت	زبان‌های رسمی و ملی
۱	آفریقای جنوبی	جمهوری چند حزبی با دو مجلس قانونگذاری	Afrikaans, English, IsiNdebele, IsiXhosa, IsiZulu, Sepedi, Sesotho, Setswana, SiSwati, Tshivenda, Xitsonga ۱۱ زبان رسمی
۲	آفریقای مرکزی	رژیم کودتایی با یک مجلس مشورتی	زبان‌های فرانسوی و سانگو ۲ زبان رسمی
۳	افغانستان	جمهوری اسلامی	زبان‌های پشتو و فارسی دری ۲ زبان رسمی
۴	اوگاندا	جمهوری غیر حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های سواحلی و انگلیسی ۲ زبان رسمی
۵	ایرلند	جمهوری چند حزبی با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های ایرلندی و انگلیسی ۲ زبان رسمی
۶	بلژیک	مشروطه سلطنتی فدرال با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های هلندی، فرانسوی و آلمانی ۳ زبان رسمی
۷	بوسنی و هرزگوین	جمهوری چند حزبی فدرال با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های بوسنیایی، صربی و کرواتی ۳ زبان رسمی

ردیف	نام کشور	نوع حکومت	زبان‌های رسمی و ملی
۸	بوروندی	رژیم انتقالی با یک مجلس قانونگذاری انتقالی پس از کودتای سال ۱۹۹۶	زبان‌های کی روندی و فرانسوی ۲ زبان رسمی
۹	بولیوی	جمهوری چند حزبی با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های اسپانیایی، کچوا، آیمارا ۳ زبان رسمی
۱۰	پاراگوئه	جمهوری چند حزبی با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های اسپانیایی و گوارانی ۲ زبان رسمی
۱۱	پالاو	جمهوری با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های پالاویی و انگلیسی ۲ زبان رسمی
۱۲	پرو	جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های اسپانیایی، کچوا و آیمارا ۳ زبان رسمی
۱۳	تانزانیا	جمهوری چند حزبی فدرال با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های سواحلی و انگلیسی ۲ زبان رسمی
۱۴	تونگا	مشروطه سلطنتی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های تونگایی و انگلیسی ۲ زبان رسمی
۱۵	تیمور شرقی	جمهوری دموکراتیک چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های تتوم و پرتغالی ۲ زبان رسمی
۱۶	جیبوتی	جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های عربی و فرانسوی ۲ زبان رسمی
۱۷	تووالو	فرمانداری کل (تحت حکومت تشریفاتی انگلستان)	زبان‌های تووالویی و انگلیسی ۲ زبان رسمی
۱۸	چاد	جمهوری با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های فرانسوی و عربی ۲ زبان رسمی
۱۹	رواندا	جمهوری چند حزبی با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های فرانسوی و کینیارواندا ۲ زبان رسمی
۲۰	روسیه سفید (بیلاروس)	جمهوری چند حزبی با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های بیلاروسی و روسی ۲ زبان رسمی

ردیف	نام کشور	نوع حکومت	زبان‌های رسمی و ملی
۲۱	زلاندنو	فرمانداری کل (تحت حکومت تشریفاتی انگلستان)	زبان‌های انگلیسی و مائوری ۲ زبان رسمی
۲۲	ساموآ	مشروطه سلطنتی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های ساموآ و انگلیسی ۲ زبان رسمی
۲۳	سری لانکا	جمهوری سوسیالیستی چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های سینهالی و تامیلی ۲ زبان رسمی
۲۴	سنگاپور	جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های چینی، مالایایی، تامیل و انگلیسی ۴ زبان رسمی
۲۵	سوازیلند	سلطنتی با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های سوازی و انگلیسی ۲ زبان رسمی
۲۶	سوئیس	دولت فدرال با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی ۳ زبان رسمی
۲۷	سومالی	دولت موقت انتقالی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های سومالیایی و عربی ۲ زبان رسمی
۲۸	صحرا	جمهوری دموکراتیک	زبان‌های حسانیه و عربی ۲ زبان رسمی
۲۹	عراق	جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های عربی و کردی ۲ زبان رسمی
۳۰	فیجی	جمهوری چند حزبی با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های انگلیسی، هندی و فیجی ۳ زبان رسمی
۳۱	قبرس	جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های یونانی و ترکی ۲ زبان رسمی
۳۲	قرقیزستان	جمهوری چند حزبی با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های قرقیزی و روسی ۲ زبان رسمی
۳۳	کامرون	جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های فرانسوی و انگلیسی ۲ زبان رسمی

ردیف	نام کشور	نوع حکومت	زبان‌های رسمی و ملی
۳۴	کانادا	فرمانداری کل (تحت حکومت تشریفاتی انگلستان)	زبان‌های انگلیسی و فرانسوی ۲ زبان رسمی
۳۵	کنیا	جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های سواحلی و انگلیسی ۲ زبان رسمی
۳۶	کوزوو	جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های آلبانیایی و صربی ۲ زبان رسمی
۳۷	کومور	جمهوری فدرال با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های کوموری، عربی و فرانسوی ۳ زبان رسمی
۳۸	کیریباس	جمهوری با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های کیریباتیایی و انگلیسی ۲ زبان رسمی
۳۹	لسوتو	مشروطه سلطنتی با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های سوتو و انگلیسی ۲ زبان رسمی
۴۰	ماداگاسکار	جمهوری چند حزبی فدرال با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های مالانگاسی و فرانسوی ۲ زبان رسمی
۴۱	مارشال، جزایر	جمهوری با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های مارشالی و انگلیسی
۴۲	مالاوی	جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های انگلیسی و چیچوا ۲ زبان رسمی
۴۳	مالت	جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های مالتی و انگلیسی ۲ زبان رسمی
۴۴	نائورو	جمهوری با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های انگلیسی و نائوروئی ۲ زبان رسمی
۴۵	وانواتو	جمهوری با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های بیسلاما، انگلیسی و فرانسوی ۳ زبان رسمی

ردیف	نام کشور	نوع حکومت	زبان‌های رسمی و ملی
۴۶	هلند	مشروطه سلطنتی با دو مجلس قانونگذاری	زبان‌های هلندی و فریزی (در ایالت فریسلاند) ۲ زبان رسمی
۴۷	موریتانی	جمهوری چند حزبی با دو مجلس قانونگذاری	زبان عربی (زبان رسمی) و زبان‌های فولانی و سونینکه و ولوف (زبان‌های ملی) ۴ زبان رسمی و ملی
۴۸	لوکزامبورگ	مشروطه سلطنتی با دو مجلس قانونگذاری	زبان فرانسوی (زبان رسمی) و زبان لوکزامبورگی (زبان ملی) ۲ زبان رسمی و ملی
۴۹	فنلاند	جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های فنلاندی و سوئدی (زبان‌های ملی) ۲ زبان ملی
۵۰	سیشل	جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری	زبان‌های کریولی، انگلیسی و فرانسوی (زبان‌های ملی) ۳ زبان ملی
۵۱	پاپوآگینه‌ی نو	فرمانداری کل (تحت حکومت تشریفاتی انگلستان)	زبان انگلیسی (زبان رسمی) و زبان‌های توک پیسین و موتو (زبان‌های ملی) ۳ زبان رسمی و ملی
۵۲	بوتسوانا	جمهوری چند حزبی با یک مجلس	زبان انگلیسی (زبان رسمی) و تسوانا (زبان ملی)

*. لازم به توضیح است که آمار ذکر شده در جداول فوق از کتاب اطلس جامع گیتا شناسی (۸۸-۸۷) گرد آوری شده است. طبق بررسی‌های بعمل آمده از سایت‌های معتبر انگلیسی زبان علاوه بر کشورهای فوق در بسیاری از کشورها جهان مانند ایالات متحده آمریکا، هند، روسیه و... بیش از یک زبان رسمی وجود دارد، همچنین در کشورهای فوق و کشورهای ذکر شده علاوه بر زبان‌های رسمی، زبان‌های محلی و مادری بسیاری در سیستم آموزشی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این کتاب برای نشان دادن صحت ادعای یاد شده سیستم آموزشی کشورهایی مانند ایالات متحده آمریکا، روسیه و هند و... نیز مورد بررسی قرار گرفته و چند زبانه بودن سیستم آموزشی و اداری آنها به اثبات رسیده است. متأسفانه دلایل ناقص بودن اطلاعات مربوط به کشورهای جهان در کتاب اطلس جامع گیتاشناسی بر نویسندگان و گردآورندگان این مجموعه معلوم نشد.

آپارتاید و تبعیض نژادی

یکی از وجوه حقوق بشر، تساوی افراد است. هیچ کس را بر دیگری مزیتی نیست انسان‌ها از جهت حقوق و حیثیت انسانی برابرند و هر نوع برتری و تفوق بر اساس نژاد، رنگ، نسب و یا منش ملی و قومی مردود و باطل است و این نکته به کرات مورد تایید و تاکید سازمان ملل متحد قرار گرفته است، از جمله قرارداد بین‌المللی رفع هر نوع تبعیض نژادی که مشتمل بر یک مقدمه و بیست و پنج ماده در ۲۱ دسامبر ۱۹۶۵ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید و از سال ۱۹۶۹ به مرحله اجرا در آمد. این قرارداد که در مارس ۱۹۶۷ (۱۳۴۵) به امضاء نماینده دائمی ایران در سازمان ملل متحد رسیده بود در سال ۱۳۴۷ به تصویب پارلمان ایران نیز رسید و از جهت حقوق داخلی جنبه قانونی یافت.

در بخش اول قرارداد بین‌المللی رفع هر نوع تبعیض نژادی، دولت‌های عاقد قرارداد متعهد هستند که هیچ روش تبعیض نژادی را که از طرف فرد یا سازمانی اتخاذ گردیده مورد تشویق و یا تایید قرار ندهند و از همه مهمتر دولت‌های طرف قرارداد باید نشره‌نوع افکار مبتنی بر تفوق یا نفرت نژادی و تحریک به تبعیض نژادی را قانوناً از جرائم قابل مجازات اعلام نمایند.

کنوانسیون بین‌المللی منع و مجازات جنایت آپارتاید:

کنوانسیون بین‌المللی منع و مجازات آپارتاید که در سی ام نوامبر ۱۹۷۳ به تصویب رسید، مشتمل بر یک مقدمه و ۱۹ ماده است. دولت ایران به این کنوانسیون که در آن سیاست‌های نژادی مورد تقبیح قرار گرفته بود، بعد از پیروزی انقلاب ملحق شد و متن کنوانسیون در سال ۱۳۶۳ به تصویب پارلمان ایران رسید و با این ترتیب جزء منابع حقوق داخلی شد.

در مقدمه این کنوانسیون چنین آمده است: « با ملحوظ داشتن اینکه شورای امنیت تاکید نموده است که آپارتاید و توسعه و تشدید مداوم آن، صلح و امنیت بین المللی را مختل نموده و در معرض تهدید قرار می‌دهد. . . » و بدین ترتیب سازمان ملل متحد که تبعیض نژادی را یکی از عوامل مؤثر در ایجاد ناآرامی‌ها و اغتشاشات بین المللی معرفی نموده، درصدد چاره جویی و ارائه راه حل برای آن برآمده است.

ماده ۱:

۱- کشورهای طرف این کنوانسیون اعلام می‌دارند که آپارتاید جنایتی بر علیه بشریت بوده و اعمال غیرانسانی که ناشی از سیاست‌ها و رویه‌های آپارتاید و نیز سیاست‌ها و روش‌های مشابه جدائی نژادی و تبعیض به ترتیبی که در ماده ۲ این کنوانسیون تعریف شده است، می‌باشند که اصول و حقوق بین المللی و بخصوص مقاصد و اصول منشور ملل متحد را نقض می‌کنند و نیز تهدیدی جدی علیه صلح و امنیت بین المللی به شمار می‌آیند.

۲- کشورهای طرف این کنوانسیون، سازمان‌ها، مؤسسات و افرادی که مرتکب جنایت آپارتاید بشوند را مجرم اعلام می‌دارند.

ماده ۲:

از نظر این کنوانسیون واژه « جنایت آپارتاید » که سیاست‌ها و رویه‌های مشابه جدائی نژادی و تبعیض نژادی را که در آفریقای جنوبی اعمال می‌گردید، شامل می‌شود، به دیگر اعمال غیر انسانی که به منظور ایجاد و برقراری سلطه یک گروه نژادی بر گروه نژادی دیگر انجام می‌گردد و به طور سیستماتیک آنان را مورد ظلم قرار می‌دهد نیز اطلاق می‌گردد. اعمال زیر جنایت آپارتاید محسوب می‌شود:

الف) انکار حق حیات یا آزادی شخصی در مورد عضو یا اعضای یک گروه و یا گروه‌های نژادی از طریق:

۱- قتل عضو یا اعضاء یک گروه و یا گروه‌های نژادی.

۲- وارد آوردن صدمات شدید روحی و جسمی بر یک گروه و یا گروه‌های نژادی به وسیله نقض آزادی و یا حیثیت آنها و یا شکنجه نمودن، یا انجام رفتار و یا مجازات ظالمانه، غیر انسانی و ترذیلی در مورد آنان.

۳- از طریق خودسرانه و حبس غیر قانونی اعضای گروه و یا گروه‌های نژادی.

ب) تحمیل تعمدی شرایط زندگی بر یک گروه یا گروه‌های نژادی که غرض از آن نابودی تمام یا قسمتی از گروه و یا گروه‌های مزبور باشد.

ج) هر گونه اقدامات قانونی و یا اقدامات دیگر که منظور از آنها بازداشتن گروه و یا گروه‌هایی از مشارکت در زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور یا ایجاد تعمدی شرایطی جهت جلوگیری از توسعه یک چنین گروه یا گروه‌هایی بخصوص با محروم کردن اعضای یک گروه و یا گروه‌های نژادی از حقوق بشر و آزادی‌ها شامل: حق کار، حق تشکیل اتحادیه‌های کارگری مجاز، حق تحصیل، حق ترک و بازگشت به وطن، حق داشتن ملیت، حق آزاد بودن در رفت و آمد یا اقامت، حق آزادی عقیده و بیان، حق آزادی تشکیل مجمع و یا انجمن مسالمت آمیز.

د) هر گونه اقدام از جمله اقدامات قانونی که منظور از آنها تقسیم جمعیت بر اساس مرزهای نژادی از طریق ایجاد جایگاه‌ها و محله‌های جداگانه برای اعضاء گروه و یا گروه‌های نژادی، تحریم ازدواج‌های مختلط در بین اعضای گروه‌های نژادی مختلف، سلب مالکیت اراضی از اعضای یک گروه و یا گروه‌های نژادی، باشد.

ه) استعمار از نیروی کار اعضای گروه‌های نژادی بخصوص با تحمیل نمودن کار اجباری به آنان.

و) تعقیب و آزار سازمان‌ها و اشخاصی که مخالف آپارتاید باشند، از طریق محروم نمودن آنان از حقوق و آزادی‌های سیاسی.

کشورهای طرف کنوانسیون تعهد می‌نمایند که با تصویب قوانین و اتخاذ تدابیر ضروری، اشخاص و گروه‌هایی را که مرتکب جنایت آپارتاید می‌شوند محاکمه و مجازات کنند، همچنین کشورهای عضو می‌پذیرند که جرائم مندرج در کنوانسیون، از لحاظ استرداد مجرمین، جرم سیاسی تلقی نمی‌گردد و کشورهای عضو در این گونه موارد باید اجازه استرداد مجرمین را بدهند.

مبارزه با تبعیض در امر تعلیمات:

اطلاعیه جهانی حقوق بشر ضمن تایید اصل عدم تبعیض، حق مسلم یکایک افراد بشر را در برخورداری از آموزش و پرورش به رسمیت شناخته است. اصل ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر می‌دارد:

۱- هر کس حق دارد که از آموزش و پرورش بهره مند شود، آموزش و پرورش لااقل تا حدودی که مربوط به تعلیمات ابتدایی و اساسی است باید مجانی باشد. آموزش ابتدایی اجباری است. آموزش حرفه‌ای باید عمومیت پیدا کند و آموزش عالی باید با شرایط تساوی کامل، به روی همه باز باشد تا همه، بنا به استعداد خود بتوانند از آن بهره‌مند گردند.

۲- آموزش و پرورش باید طوری هدایت شود که شخصیت انسانی هر کس را به

حد اکمل رشد آن برساند و احترام به حقوق و آزادی‌های بشر را تقویت کند. آموزش و پرورش باید حسن تفاهم، گذشت و احترام به عقاید مخالف و دوستی بین تمام ملل و جمعیت‌های نژادی یا مذهبی و همچنین توسعه فعالیت‌های ملل متحد را در راه حفظ صلح، تسهیل نماید.

۳- پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش فرزندان خود نسبت به دیگران اولویت دارند.

جهت تحقق هر چه بیشتر اصل فوق و مبارزه با هر نوع تبعیض در امر آموزش و پرورش، یازدهمین اجلاس هیه کنفرانس عمومی سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) در دسامبر ۱۹۶۰، قرارداد بین المللی مبارزه با تبعیض در امر تعلیمات را تصویب نمود. قرارداد مذکور مشتمل بر یک مقدمه و ۱۹ ماده است که دولت ایران به آن ملحق گردیده و با تصویب پارلمان در سال ۱۳۴۶ رسماً جزء منابع حقوق داخلی شد. در قرارداد بین المللی فوق الذکر، دول متعاقد گردیدند که سیاستی اتخاذ نمایند که نتیجه عملی آن دادن فرصت و امکان مساوی به افراد و اتخاذ رفتار مساوی با آنان باشد.

مفهوم تبعیض:

بنابر تعریف ماده اول قرارداد بین المللی مبارزه با تبعیض در امر تعلیمات، تبعیض شامل هر گونه وجه تمایز خاص، محرومیت تحدیدی و یا ترجیحی است که بر مبنای نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده سیاسی یا هر گونه عقیده دیگر، ملیت یا وضع اجتماعی اصلی، شرایط اقتصادی و یا تولد باشد و موضوع یا نتیجه آن از میان بردن تساوی رفتار نسبت به افراد در برخورداری از تعلیمات یا تحریف آن و به خصوص در موارد مذکور در زیر باشند:

الف) محروم کردن یک شخص یا گروه از دسترسی به انواع و یا درجات مختلف تعلیمات.

ب) محدود کردن تعلیم و تربیت یک شخص یا یک گروه به حد پائین تری.

ج) ایجاد و حفظ روش‌ها یا مؤسسات تعلیماتی جداگانه برای اشخاص یا گروه‌ها.

د) قرار دادن شخص یا گروه در وضعی که مغایر با شئون انسانی باشد.

مدارس مخصوص اقلیت‌های ملی:

دول متعاقد قبول نموده‌اند که لازم است به افراد اقلیت‌های ملی حق داشتن فعالیت‌های آموزشی خاص خودشان من جمله اداره مدارس و همچنین برحسب سیاست هر دولت در امور آموزشی و اجازه استعمال یا تعلیم زبان خاص آنها داده شود، مشروط بر اینکه:

- ۱- از این حق به نحوی استفاده نشود که افراد اقلیت‌ها با فرهنگ و زبان اصلی جامعه بیگانه شده و در نتیجه به حاکمیت ملی لطمه‌ای وارد آید.
- ۲- سطح معلومات در مدارس مزبور پایین تر از سطح عمومی تعلیماتی نباشد که مقامات ذیصلاح تعیین کرده اند.
- ۳- رفتن به این مدارس اختیاری باشد.

قانون مجازات تبلیغ تبعیض نژادی (تصویب شده در دوران پهلوی):

ماده ۱: نشر هر نوع افکار مبتنی بر تبعیض بر اساس نژاد و یا جنس و نفرت نژادی و تحریک به تبعیض بر اساس نژاد و یا جنس از طریق یکی از وسائل تبلیغ عمومی علیه هر گروه که از حیث نژاد، جنس و رنگ و قومیت متفاوت باشند و نیز هر نوع مساعدت من جمله کمک مالی به فعالیت‌های تبعیض نژادی ممنوع است و مرتکب به حبس جت‌های تا شش ماه یا به پرداخت جزای نقدی از ده هزار تا پنجاه هزار ریال محکوم خواهد شد مگر اینکه عمل به موجب قوانین دیگر مستوجب مجازات شدیدتری باشد که در این صورت مجازات اشد قابل اعمال خواهد بود.

تبصره: منظور از وسایل تبلیغ عمومی در این ماده عبارت از نطق در مجامع عمومی یا رادیو یا تلویزیون، انتشار اعلامیه، چاپ و نشر کتاب و روزنامه و مجله، نمایش فیلم و امثال آنها است.

ماده ۲: هر کس به منظور تبلیغ تبعیض بر اساس نژاد یا قوم و یا جنس یا به منظور ایجاد نفرت یا دشمنی و یا به منظور ایجاد نفاق بر اساس نژاد و قوم و یا جنس جمعیتی تشکیل دهد یا اداره نماید به حبس جت‌های از سه ماه تا یک سال یا به پرداخت جزای نقدی از ده هزار تا یکصد هزار ریال محکوم می‌شود مجازات قبول عضویت در جمعیت فوق حداقل مجازات مذکور خواهد بود.

قانون فوق مشتمل بر دو ماده و یک تبصره پس از تصویب مجلس سنا در جلسه روز چهارشنبه ۲۵۳۶/۴/۸ در جلسه روز پنج شنبه سی ام تیر ماه دو هزار پانصد و سی و شش شاهنشاهی به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

رئیس مجلس شورای ملی - عبدالله ریاضی

اعلامیه جهانی حقوق زبانی

مقدمه

با در نظر گرفتن "اعلامیه جهانی حقوق بشر" مورخ ۱۹۴۸ که در مقدمه‌اش اعتقاد خود را به "برابری حقوق پایه‌ای بشر کرامت و ارزش افراد انسانی و حقوق برابر مرد و زن" بیان می‌نماید؛ و نیز در ماده دوم خود که اعلام می‌کند "همه افراد بدون در نظر گرفتن "نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، دین، باورهای سیاسی و یا دیگر باورها منشاء ملی و یا اجتماعی، مالکیت، محل تولد و یا خصوصیات دیگر" دارای همه حقوق و آزادیها می‌باشند".

با در نظر گرفتن "عهدنامه بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی" مصوب در تاریخ ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ (ماده ۲۷) و "عهدنامه بین‌المللی حقوق فرهنگی اجتماعی و اقتصادی" به همان تاریخ که در مقدمه‌های خود بیان می‌نمایند آحاد نوع بشر نمی‌توانند آزاد شمرده شوند، مگر آنکه شرایطی فراهم گردد که آنها را قادر به اعمال و بهره‌برداری از هر دو حقوق مدنی و سیاسی و حقوق فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی خود نماید؛ با در نظر گرفتن "قطعنامه ۱۳۵-۴۷" ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد که "بیانیه حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های ملی، اثنیکی، دینی و زبانی" را تصویب نمود.

با در نظر گرفتن اعلامیه‌ها و توافقنامه‌های (کنوانسیونهای) مجمع اروپا مانند "کنوانسیون اروپائی برای حفظ حقوق بشر و آزادی‌های اساسی" به تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۵۰ (ماده ۱۴).

"کنوانسیون شورای وزیران مجمع اروپا" به تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۹۹۲ که "مقاله نامه (چارت) اروپائی برای زبان‌های منطقه ای و یا اقلیتی" را تصویب نمود؛ "اعلامیه درباره

اقلیت‌های ملی "تهیه شده توسط نشست سران مجمع اروپا در تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۹۳؛ و "کنوانسیون چهارچوب برای محافظت از اقلیت‌های ملی" نوامبر ۱۹۹۴.

با در نظر گرفتن "بیانیه انجمن بین‌المللی قلم در سانتیاگو د کومپوستلا" و "بیانیه ۱۵ دسامبر ۱۹۹۳ کمیته حقوق زبانی و ترجمه‌ای انجمن جهانی قلم در رابطه با پیشنهادی برای برگزاری کنفرانسی جهانی در موضوع حقوق زبانی".

با در نظر گرفتن این امر که در شهر رسیف برزیل "اعلامیه ۹ اکتبر ۱۹۸۷ دوازدهمین سمینار انجمن بین‌المللی برای توسعه تفاهم و ارتباط بین فرهنگها" به سازمان ملل متحد توصیه نمود که گام‌های لازم را برای تصویب و اجرای اعلامیه جهانی حقوق زبانی بردارد.

با در نظر گرفتن "کنوانسیون ۱۶۹ سازمان جهانی کار" مورخه ۲۶ ژوئن ۱۹۸۹ درباره مردمان بومی و طایفه‌ای در کشورهای مستقل.

با توجه به "اعلامیه جهانی حقوق جمعی خلق‌ها" بارسلونا مه ۱۹۹۰ که اعلام نمود همه خلق‌ها در درون چهارچوب‌های سیاسی متفاوت از حق افاده و توسعه فرهنگ زبان و قواعد سازمان یابی خویش و در نهایت از حق پذیرش و دارا بودن نهادهای حکومتی ارتباطاتی تحصیلی و سیاسی خود برخوردار می‌باشند.

با در نظر گرفتن "بیانیه نهائی پذیرفته شده در همایش عمومی فدراسیون جهانی معلمان زبان مدرن" در شهر پیچ (مجارستان) به تاریخ ۱۶ آگوست ۱۹۹۱ که به شناخته شدن رسمی حقوق زبانی به عنوان حقوق پایه‌ای انسانی توصیه نموده بود.

با در نظر گرفتن "گزارش کمیسیون شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد ۲۰ آوریل ۱۹۹۴" در ارتباط با طرح "اعلامیه در حقوق خلق‌های بومی" که به حقوق فردی در پرتو حقوق جمعی نظر می‌کند.

با در نظر گرفتن طرح "بیانیه کمیسیون حقوق بشر بین آمریکائی در باره مردمان بومی" مصوب نشست ۱۲۷۸ به تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۵.

با در نظر گرفتن اینکه اکثریت زبان‌های در خطر نابودی متعلق به گروه‌های مردمانی می‌باشند که از حق حاکمیت ملی خود برخوردار نیستند و اینکه عوامل اصلی که از توسعه این زبانها ممانعت کرده و به روند جایگزینی زبانی دیگر به جای آنها شتاب می‌بخشند عبارتند از نبود حکومت‌های خودگردان آنها و سیاست دولتها که ساختارهای سیاسی و اداری و زبان خود بر آنها را تحمیل می‌نمایند.

با در نظر گرفتن اینکه حمله نظامی، مستعمره نمودن، اشغال و دیگر نمونه‌های به انقیاد در آوردن اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اغلب اوقات شامل تحمیل مستقیم زبانی خارجی بوده و یا حداقل تصورات موجود درباره ارزش و منزلت زبانها را خدشه‌دار

نموده و موجب ایجاد آنچنان رفتارهای زبانی سلسله‌ای می‌گردند که وفاداری زبانی متکلمین به آنها را از بین می‌برند.

و با در نظر گرفتن اینکه زبان‌های برخی از خلق‌هائی که حاکمیت ملی خود را بتازگی بدست آورده‌اند، متعاقبا و در نتیجه سیاستی که زبان قبلی قدرت‌های استعماری و یا امپریالیستی را مقدم می‌شمارد در روند جانشینی زبانی در می‌غلطند. با در نظر گرفتن اینکه جهانی شدن می‌بایست بر اساس تلقی از تنوع زبانی و فرهنگی غالب آمده بر روندهای یکسان‌سازی و تجرید حذفی زبانها و فرهنگها بنیاد گذارده شود.

با در نظر گرفتن این نکته که به منظور تامین نمودن همزیستی صلح آمیز بین جمعیت‌های زبانی می‌بایست اصولی عمومی یافت شوند که تشویق و ارتقاء موقعیت و احترام به همه زبانها و کاربرد اجتماعی آنها در محیط‌های عمومی و خصوصی را تضمین نمایند. با در نظر گرفتن اینکه عوامل گوناگون با ماهیت‌های غیرزبانی (عامل‌های تاریخی، سیاسی، سرزمینی، جمعیت‌شناسی، اقتصادی، اجتماعی - فرهنگی و اجتماعی - زبانی و عوامل دیگر مربوط به رفتارهای جمعی) مسائلی را ایجاد می‌کنند که منجر به نابودی و به حاشیه رانده شدن و یا انحطاط زبان‌های بیشمار می‌گردند و نیز برای اینکه بتوان راه حل‌های مناسبی برای هر مورد خاصی اعمال نمود حقوق زبانی می‌بایست به طوری همه جانبه بررسی گردند.

با اعتقاد به اینکه "اعلامیه جهانی حقوق زبانی" به منظور تصحیح عدم توازن‌های زبانی در پرتو تضمین احترام و توسعه کامل همه زبانها و پایه گذاری اصولی برای صلح و برابری عادلانه زبانی در سراسر جهان به عنوان عاملی کلیدی در حفظ روابط اجتماعی موزون مورد نیاز می‌باشد.

بدینوسیله اعلام می‌دارند که آغاز موقعیت هر زبان در پرتو ملاحظات که در زیر آمده‌اند محصول تقارب و اندرکنش دامنه وسیعی از عوامل با ماهیت‌های سیاسی، قانونی، ایدئولوژیک، تاریخی، جمعیت‌شناختی و قلمرو - سرزمینی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زبانشناختی و زبانی - اجتماعی بین زبانی و ذهنی است.

در حال حاضر این فاکتورها بدینگونه تعریف می‌شوند:

- تمایل دیرینه یکسان‌سازی اکثریت دولتها به کاهش تنوع و تشویق رفتارهای که بر ضد چندگانگی فرهنگی و تکثر زبانی می‌باشند.

- سیر به سوی اقتصاد جهانی و بدنبال آن بازار جهانی اطلاعات، ارتباطات و فرهنگ، باعث مختل گردیدن محیط‌های مناسبات مشترک و گونه‌های تاثیر متقابل که انسجام درونی جمعیت‌های زبانی را تضمین می‌نمایند می‌شود.

- مدل رشد اکونومیسیستی پیشنهاد شده توسط گروه‌های اقتصادی ماوراء ملی که خواهان یکی نشان دادن کاهش کنترل‌های دولتی همراه با پیشرفت و فردیت گرایی رقابتی بوده و باعث ایجاد نابرابری‌های جدی و فزاینده زبانی فرهنگی اجتماعی و اقتصادی می‌گردد.

- جمعیت‌های زبانی در عصر حاضر از سوی عواملی مانند نداشتن حکومت‌های ملی (خودگردان) خود نفوس محدود و یا جمعیتی که به لحاظ جغرافیائی قسما و یا کاملا پراکنده شده است، اقتصادی شکننده، زبانی استانداردیزه نشده و یا مدلی فرهنگی در ضدیت با مدل فرهنگ مسلط، در معرض تهدید قرار دارند. این عوامل ادامه حیات و گسترش بسیاری از زبانها را عملا غیرممکن می‌سازد مگر آنکه اهداف اساسی زیرین ملحوظ شوند:

الف) از دیدگاه سیاسی؛ هدف طراحی روشی برای سازماندهی، تکثیر و تنوع زبانی به گونه‌ای که به مشارکت موثر جمعیت‌های زبانی در این مدل توسعه جدید اجازه دهد.

ب) از دیدگاه فرهنگی؛ هدف تامین و ایجاد محیط ارتباطات جهانی سازگار با مشارکت برابر همه خلق‌ها، جمعیت‌های زبانی و افراد در روند توسعه.

ج) از دیدگاه اقتصادی؛ هدف تشویق پایدار توسعه بر پایه مشارکت همه و بر اساس احترام به تعادل محیط زیست جوامع و در روابط برابر بین همه زبانها و فرهنگها. بنا به همه دلایل فوق‌الذکر این اعلامیه مبداء حرکت خود را "جمعیت‌های زبانی" و نه "دولتها" قرار می‌دهد و می‌بایست به این اعلامیه در متن تقویت موسسات بین‌المللی قادر به تضمین نمودن توسعه برابر و پایدار همه جامعه بشری نگریست. به همین دلایل همچنین از اهداف این اعلامیه تشویق ایجاد چهارچوبی سیاسی برای تنوع زبانی مبتنی بر احترام همزیستی هماهنگ و منافع متقابل می‌باشد.

عنوان مقدماتی: مفاهیم

ماده ۱

۱- در این بیانیه، جمعیت زبانی بدین گونه تعریف شده است: هر جامعه انسانی که به لحاظ تاریخی در "محیط سرزمینی" معینی فارغ از به رسمیت شناخته شدن و یا نشدن آن سکنی گزیده و خود را به عنوان یک توده با هویت واحد دانسته و زبان مشترکی را به عنوان وسیله‌ای طبیعی برای ارتباط و هم‌بندی فرهنگی بین اعضای آن توسعه داده است. تعبیر "زبان خاص یک

سرزمین" (زبان نیاخاکی) به زبان جمعیتی که به شرح فوق در همچو محیطی سکنی گزیده باشد اطلاق می‌شود.

۲- این اعلامیه مبداء حرکت خود را بر این اصل قرار میدهد که حقوق زبانی در عین حال و یکجا، هم فردی و هم جمعی می‌باشند. در تعریف دامنه کامل حقوق زبانی این اعلامیه مرجع خود را مورد یک جمعیت زبانی تاریخی در محیط سرزمینی خود قبول می‌نماید. آنچه از این محیط درک می‌شود نه تنها گستره جغرافیایی که جمعیت در آنجا زندگی می‌نماید بلکه محیط اجتماعی و عملیاتی که برای توسعه و شکوفائی تمام و کمال یک زبان حیاتی است می‌باشد. تنها بر این اساس امکان دارد که حقوق زبانی گروه‌های ذکر شده در ماده ۵ ام این اعلامیه و حقوق افرادی که در خارج سرزمین زبانی خویش می‌زیند را برحسب پیوستگی و درجه بندی تعریف نمود.

۳- به منظور کاربرد در این بیانیه گروه‌هایی که دارای یکی از موقعیت‌های زیر باشند نیز متعلق به یک جمعیت زبانی و ساکن در سرزمین خود شمرده میشوند:
الف- هنگامی که آنها از بدنه اصلی جمعیت خود توسط مرزهای اداری و یا سیاسی جدا شده باشند.

ب - هنگامی که در طول تاریخ در منطقه کوچک جغرافیایی محصور شده توسط اعضاء جوامع زبانی دیگر تثبیت شده باشند.

ج- هنگامی که در منطقه جغرافیایی که در آن با اعضاء جمعیت‌های زبانی دیگری با سوابق تاریخی مشابه سهیم و شریکند تثبیت شده باشند.

۴- این بیانیه همچنین مردمان عشایری کوچ کننده در مناطق قشلاق-بیلاق خودشان و همچنین مردمان تثبیت شده در نواحی به لحاظ جغرافیایی پراکنده را به عنوان جمعیت‌های زبانی در سرزمین‌های تاریخی خود می‌پذیرد.

۵- این اعلامیه "گروه زبانی" را بدین شکل تعریف مینماید: هر گروه از اشخاص دارای زبان واحد که زبانشان در محیط سرزمینی جمعیت زبانی دیگری تثبیت شده اما دارای سابقه تاریخی برابری با اشخاص جمعیت مهمانپذیر نبوده نباشد. نمونه‌های این چنین گروه‌ها، مهاجرین پناهندگان اشخاص دیپورت شده و اعضای دیاسپورا می‌باشند.

ماده ۲

۱- این بیانیه اعلام میدارد که هرگاه گروه‌ها و جمعیت‌های زبانی گوناگون در سرزمین واحدی مشترک باشند حقوق مندرجه در این اعلامیه می‌بایست بر اساس احترام متقابل و به گونه‌ای اعمال شوند که دمکراسی به حداکثر اندازه ممکن تضمین گردد.

۲- در جستجو برای وصول به تعادل اجتماعی-زبانی رضایت بخش به عبارت دیگر به منظور ایجاد هماهنگی مناسب بین حقوق مربوطه چنین جمعیتها و گروههای زبانی و افراد متعلق بدانها عوامل مختلفی -علاوه بر سوابق تاریخی مربوطه آنها در سرزمینها و مطالبات آنها که به روشهای دموکراتیک بیان شده اند- می باید در نظر گرفته شوند. این چنین عواملی شامل ماهیت اجباری مهاجرتها که منجر به همزیستی جمعیتها و گروههای مختلف می شود و همچنین درجه آسیب پذیری فرهنگی اجتماعی-اقتصادی و سیاسی آنها می گردد.

ماده ۳

۱- این اعلامیه حقوق زیر را به عنوان حقوق شخصی غیرقابل سلبی که در هر گونه شرایط امکان برخورداری از آنها وجود دارد قبول مینماید:

- حق به رسمیت شناخته شدن شخص به عنوان عضوی از یک جمعیت زبانی؛
- حق شخص برای استفاده از زبان خود در مکانهای خصوصی و عمومی؛
- حق شخص برای استفاده از نام خود
- حق شخص برای ایجاد مناسبات و پیوند با دیگر اعضای جمعیت زبانی مبداء خود؛
- حق شخص برای حفظ و گسترش فرهنگ خود
- و همه حقوق دیگر مربوط به زبان که در عهدنامه بین المللی حقوق سیاسی و مدنی ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ و عهدنامه بین المللی در باره حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی" به همان تاریخ به رسمیت شناخته شده اند.

۲- این بیانیه اعلام میدارد که حقوق جمعی گروههای زبانی علاوه بر حقوق فوق الذکر که تک تک افراد عضو گروههای زبانی از آنها برخوردار می باشند در تطابق با شرایط تشریح شده در بند ۲.۲ شامل موارد زیر می باشد:

- حق گروههای زبانی برای آموزش زبان و فرهنگشان
- حق گروههای زبانی برای دستیابی به خدمات فرهنگی؛
- حق گروههای زبانی برای حضور برابر زبان و فرهنگهایشان در رسانه های ارتباطی
- حق گروههای زبانی در دریافت توجه و اعتناء نهادهای حکومتی و در روابط اجتماعی-اقتصادی تهیه شده به زبان خود.

۳- حقوق فوق الذکر اشخاص و گروههای زبانی به هیچ طریقی نمی بایست مانع برقراری مناسبات متقابل بین اینگونه اشخاص و گروههای زبانی با جمعیت زبانی مهمانپذیر و یا ادغامشان در آن جمعیت گردد. همچنین این حقوق نباید به محدود نمودن حقوق جمعیت مهمانپذیر و یا اعضاء آن در کاربرد زبان خود جمعیت در سراسر فضای سرزمینی آن زبان منجر شود.

ماده ۴

۱- این اعلامیه بیان می‌دارد اشخاصی که به سرزمین جمعیت زبانی دیگری رفته در آنجا ساکن میشوند حق دارند و موظف‌اند که نسبت به این جمعیت (میزبان) رفتاری همگرایانه از خود نشان دهند. آنچه از این بیان استنباط می‌شود تلاشی مضاعف است از سوی اینگونه اشخاص برای انسیت با اعضاء جمعیت میزبان به طرزى که در ضمن حفظ خصوصیات فرهنگی اصلی خویش مراجع ارزشها و گونه‌های رفتاری کافای را با جامعه‌ای که در آن سکنی گزیده‌اند سهیم شوند. این امر آنها را قادر خواهد ساخت که به لحاظ اجتماعی و بدون مواجه شدن با مشکلاتی بیش از آنچه اعضای جمعیت مهمان پذیر با آن مواجه‌اند کار عمل نمایند.

۲- این اعلامیه از سوی دیگر بیان میکند که یکسان سازی-آسیمیلیاسیون تعبیری به مفهوم اخذ فرهنگ جامعه میزبان به شکلی که خصوصیات فرهنگی اصلی با مراجع ارزشها و گونه‌های رفتاری جامعه مهمان پذیر جایگزین می‌گردند به هیچوجه نباید تحمیلی و یا جبری بوده و تنها می‌تواند که محصول انتخابی تماما آزادانه باشد.

ماده ۵

این اعلامیه بر این اساس استوار است که حقوق تمامی جمعیت‌های زبانی مساوی و مستقل از موقعیت این زبانها به عنوان زبان رسمی محلی و یا اقلیتی بودن می‌باشد. در این اعلامیه تعبیراتی مانند محلی و یا اقلیتی بکار برده نشده‌اند زیرا - هرچند در بعضی موارد مشخص شناسایی زبانها به عنوان اقلیتی و یا محلی می‌تواند احقاق برخی از حقوق معین را تسهیل نماید- با این همه این و دیگر تعابیر جرح و تعدیل کننده غالباً برای اعمال محدودیت بر حقوق جمعیت‌های زبانی بکار برده میشوند.

ماده ۶

این اعلامیه اعلام میکند که نمی‌توان تنها بر این مبنا که یک زبان، زبان رسمی دولت است و یا به طور سنتی برای مقاصد اداری و یا برخی از فعالیت‌های فرهنگی مشخص در یک سرزمین بکار رفته است آنرا "زبان خاص سرزمین" بشمار آورد.

عنوان اول: اصول عمومی

ماده ۷

۱- همه زبانها بیان هویتی جمعی و راهی مجزا برای درک و توصیف واقعیت‌اند و بنابراین می‌بایست که از همه شرایط لازم برای گسترش و پیشرفتشان در همه نوع

فعالیت و کارکرد برخوردار باشند.

۲- همه زبانها محصول آفرینش جمعی بوده و به عنوان ابزار همبستگی تعیین هویت ارتباط و افاده خلاق برای استفاده فردی در درون یک جمعیت در دسترس همگان قرار دارند.

ماده ۸

۱- همه جمعیت‌های زبانی از حق سازماندهی و مدیریت منابع خویش برای تضمین نمودن کاربرد زبانهایشان در همه فعالیتهای در درون جامعه برخوردارند.

۲- همه جمعیت‌های زبانی محق‌اند که بر هرگونه وسائط لازمه ممکن برای تضمین نمودن انتقال و پیوستگی زمانی زبان خود دسترسی داشته باشند.

ماده ۹

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که سیستم زبانی خود را بدون مداخلات اجباری و یا القائی تنظیم، حفظ، توسعه و ارتقاء دهند.

ماده ۱۰

۱- همه جمعیت‌های زبانی دارای حقوق برابرند.

۲- این اعلامیه تبعیض بر علیه جمعیت‌های زبانی را غیرقابل قبول میداند فارغ از آنکه این تبعیض بر مبنای درجه حاکمیت سیاسی مستقل جمعیت زبانی موقعیت تعریف شده آن جمعیتها از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و غیره، درجه به روز شدگی زبانهایشان و یا هر معیار دیگری اعمال گردد.

۳- همه گام‌های ضروری برای تحقق اصل برابری و به جا آوردن موثر آن می‌بایست برداشته شوند.

ماده ۱۱

همه جمعیت‌های زبانی از حق دستیابی و استفاده از همه امکانات ترجمه به دیگر زبانها و یا ترجمه از دیگر زبانها که برای تضمین نمودن اعمال و برخورداری از حقوق ذکر شده در این اعلامیه ضروری باشند برخوردارند.

ماده ۱۲

۱- هر کس حق دارد که کلیه فعالیت‌های خود را در محیط‌های عمومی به زبان خویش به جا آورد؛ به شرط آنکه آن زبان "زبان خاص سرزمینی" محلی باشد که وی

در آن ساکن است.

۲- هر کس حق دارد که زبان خود را در محیط‌های شخصی و خانوادگی بکار برد.

ماده ۱۳

۱- هر کس حق دارد که زبان خاص سرزمینی (زبان نیاخاکی) خود را که در آن زندگی میکند بیاموزد.

۲- هر کس حق دارد که چند زبانه شود و بر اساس تضمیناتی که در این اعلامیه برای کاربرد عمومی زبان خاص سرزمینی (زبان نیاخاکی) تثبیت شده‌اند و بدون هیچ گونه پیشداوری مناسبترین زبانی را که موجب پیشرفت شخصی و یا تحرک اجتماعی وی می‌گردد آموخته و بکار برد.

ماده ۱۴

تدابیر این اعلامیه نمی‌توانند به طرزی تفسیر شوند و یا بکار روند که به نرم‌ها و یا رویه‌های عملی ناشی از موقعیت داخلی و یا بین‌المللی یک زبان - که برای کاربرد آن زبان در سرزمین خود مناسب تر می‌باشند- زیان برسانند.

عنوان دوم: رژیم جامع زبانی

بخش اول: ادارات دولتی و نهادهای رسمی

ماده ۱۵

۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که زبانهایشان در سرزمین- قلمرو خود به طور رسمی بکار برده شوند.

۲- همه جمعیت‌های زبانی از این حق برخوردارند که تمام اسناد اداری مدارک شخصی و دولتی و قیدیات محضرهای عمومی ثبت شده به زبان خاص سرزمینشان (زبان نیاخاکیشان) معتبر و قابل اجراء شناخته شوند. و هیچ کس و مقامی نمی‌تواند تظاهر به نادیده گرفتن و بیخبری از این زبان بنماید.

ماده ۱۶

همه اعضای یک جمعیت زبانی حق دارند که با مقامات دولتی به زبان خویش ارتباط برقرار کرده و اعتناء متقابل در زبان خود را از آنها دریافت کنند. این حق همچنین بخش‌های مرکزی سرزمینی محلی و تقسیمات فرامنطقه‌ای شامل سرزمینی

که زبان مورد نظر زبان خاص نیاخاکی آن می‌باشد را فرامی‌گیرد.

ماده ۱۷

۱- همه جمعیت‌های زبانی از این حق برخوردارند که به همه اسناد و مدارک رسمی که به نحوی مربوط به سرزمین نیاخاکی یک زبان می‌باشد تهیه شده در زبان خودشان دسترسی داشته و آنها را کسب نمایند چه این مدارکی چاپی قابل خواندن با ماشین و یا در هر فرم دیگری باشد.

۲- فرمها و اسناد اداری استاندارد چه در شکل چاپی و چه در شکل قابل خواندن توسط ماشینها و یا به هر فرم دیگر باید به همه زبانها تهیه شده و در محل‌های قابل دسترسی برای عموم و استفاده آنها قرار گیرند. این خدمت باید توسط مقامات دولتی به شکلی انجام پذیرد که همه سرزمینهایی را که برای یک زبان سرزمین خاص زبانی (نیاخاکی) شمرده میشوند تحت پوشش قرار دهد.

ماده ۱۸

۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که قوانین و دیگر ملاحظات قانونی که به نحوی به آنها مربوط می‌شود به زبان خاص سرزمینشان (زبان نیاخاکشان) تهیه و منتشر شوند.

۲- مقامات دولتی که در حوزه حاکمیت خود دارای بیش از یک زبان خاص سرزمینی (زبان نیاخاکی) تاریخی هستند می‌بایست همه قوانین و مقررات دیگر قانونی و حقوقی دارای ماهیت عمومی را به تک تک این زبانها تهیه و منتشر سازند. فارغ از اینکه متکلمین به هر کدام از این زبانها قادر به فهم زبان‌های دیگر باشند و یا نه.

ماده ۱۹

۱- زبان رسمی همه مجالس نمایندگی می‌بایست به زبانی باشد که به طور تاریخی رایج در سرزمینهایی که نمایندگان نمایندگی آن را بر عهده دارند .

۲- این حق همچنین شامل زبان‌های جمعیت‌های زبانی سکنی گزیده در مناطق جغرافیایی پراکنده که به آنها در بند ۱ پاراگراف چهار اشاره گردید نیز می‌شود.

ماده ۲۰

۱- هرکس حق دارد زبانی را که به طور تاریخی در یک سرزمین به آن تکلم می‌شود - هم به شکل شفاهی و هم به شکل نوشتاری - در محاکم و دادگاه‌های قضائی واقع در آن سرزمین بکار برد. محاکم قضائی باید در امورات داخلی خود زبان

خاص سرزمین (زبان نیاخاکی) را بکار برند و اگر بنا به سیستم حقوقی فعلا موجود در کشور ضرورتی به ادامه جریان محاکمات در محلی دیگر موجود باشد می‌باید به کاربرد زبان اصلی در محل جدید همچنان ادامه داده شود.

۲- هر کس حق دارد که در تمام موارد به زبانی که آن را درک میکند و قادر به تکلم به آن است محاکمه شود همچنین حق دارد که از خدمت مترجمی مجانی بهره مند گردد.

ماده ۲۱

همه جمعیت‌های زبانی حق ثبت و بایگانی مدارک و اسناد به زبان سرزمینی خود (زبان نیاخاکی) توسط محضرهای عمومی را دارا می‌باشند.

ماده ۲۲

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که مدارک تأیید شده آنها توسط ثبت اسناد محضرهای عمومی و یا دیگر ماموران صلاحیتدار دولتی به زبان خاص سرزمین (زبان نیاخاکی) محل خدمت ماموران دولتی و یا محضرهای عمومی تهیه و تنظیم شوند.

بخش دوم: تحصیل

ماده ۲۳

- ۱- آموزش و تحصیل می‌بایست در سرزمینی که در آن عرضه می‌گردد به تشویق افاده فرهنگی خود از سوی جمعیت زبانی کمک نماید.
- ۲- آموزش و تحصیل می‌بایست در سرزمینی که عرضه می‌شود به حفظ و توسعه زبانی که یک جمعیت زبانی به آن سخن می‌گوید یاری رساند.
- ۳- آموزش و تحصیل همواره می‌بایست در خدمت تکثر و تنوع زبانی و فرهنگی و روابط هماهنگ بین جمعیت‌های زبانی گوناگون در سراسر جهان باشد.
- ۴- در بستر اصول پیش گفته هر کس حق دارد که هر زبانی را بیاموزد.

ماده ۲۴

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند در باره گستره حضور زبانشان به عنوان زبان رابط و به عنوان زبان مورد مطالعه در تمام سطوح تحصیلی در سرزمین خود (پیش دبستانی، ابتدائی، متوسطه، فنی و حرفه ای، دانشگاهی و آموزش بزرگسالان) تصمیم بگیرند.

ماده ۲۵

همه جمعیت‌های زبانی از حق دستیابی و کاربرد همه منابع انسانی و مادی لازم برای تضمین نمودن حضور زبانشان در همه سطوح تحصیلی در نیاخاک خود از قبیل آموزگاران ورزیده، روش‌های آموزشی مناسب، کتب و متون درسی، منابع مالی، تجهیزات و ساختمانها، تکنولوژی‌های سنتی و مدرن و در وسعتی که خواهان آنند برخوردار می‌باشند.

ماده ۲۶

همه جمعیت‌های زبانی محق‌اند از تحصیلی که اعضای آن جامعه را قادر به تسلط کامل در کاربرد زبانشان سازد شامل توانائی‌های مختلف مربوط به همه محیط‌های روزمره کاربرد زبان همچنین گسترده‌ترین تسلط ممکنه به هر زبان دیگری که خواهان یادگیری آن باشند برخوردار شوند.

ماده ۲۷

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند از تحصیلی که اعضای آن جمعیت را قادر به کسب دانش هر زبانی که مربوط به سنن فرهنگی‌شان بوده باشد برخوردار شوند. مانند زبان‌های ادبی و یا زبان‌های مقدس که سابقاً زبان‌های معمول آن جمعیت بوده‌اند.

ماده ۲۸

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که از تحصیلی که اعضای آن جمعیت را به دستیابی به آگاهی همه جانبه در باره میراث فرهنگی خود (تاریخ جغرافیا ادبیات و دیگر نموده‌های فرهنگی‌شان) قادر سازد برخوردار شوند. همچنین محق‌اند که از گسترده‌ترین آگاهی ممکنه در باره هر فرهنگ دیگری که خواهان دانستن آن باشند بهره‌مند شوند.

ماده ۲۹

۱- هر کس محق است که از تحصیل و آموزش به زبان خاص سرزمین خود که در آنجا ساکن است (زبان نیاخاک) برخوردار گردد.
۲- این حق، حق کسب دانش گفتاری و نوشتاری زبانی دیگر را که شخص ممکن است به عنوان ابزار ارتباط با دیگر جمعیت‌های زبانی بکار برد نفی و سلب نمی‌کند.

ماده ۳۰

زبان و فرهنگ همه جمعیت‌های زبانی می‌بایست که موضوع مطالعه و تحقیقات

علمی در سطح دانشگاهی قرار گیرند.

بخش سوم: نام‌های شخصی

ماده ۳۱

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که سیستم نام‌های شخصی خویش را در همه محیط‌ها و در همه مناسبت‌ها حفظ نموده و آنها را بکار برند.

ماده ۳۲

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که نام‌های محل و مکان به زبان خاص سرزمینی خود را (زبان نیاخاکی) هم به صورت شفاهی و هم به صورت کتبی در محیط‌های خصوصی عمومی و رسمی بکار برند.

۲- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که نام‌های بومی محل‌ها و مکان‌ها را تثبیت و حفظ نموده در آنها اصلاحاتی اعمال نمایند. مانند نام‌های اماکن را نمی‌توان به طور کیفی موقوف و منسوخ نمود و یا تحریف و جرح و تعدیل کرد. همچنین نمی‌توان اینگونه نام‌ها را پس از تغییرات سیاسی و یا هر گونه دگرگونی دیگر تغییر داد.

ماده ۳۳

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که جمعیت خود را به همان نامی که در زبان خودشان بکار می‌برند بنامند. هرگونه ترجمه به زبان‌های دیگر می‌بایست از نامگذاری‌های تحقیر آمیز و ابهام انگیز اجتناب نماید.

ماده ۳۴

هر کس حق دارد که نام خود را در همه محیط‌ها به زبان خویش بکار برد. همچنین حق دارد که نامش اگر لزومی به بکاربردن سیستم نوشتاری متفاوت با زبان وی وجود داشته باشد با لحاظ دقیقترین آوانگاری ممکن ثبت گردد.

بخش چهارم: رسانه‌های ارتباطی و تکنولوژی‌های جدید

ماده ۳۵

همه جمعیت‌های زبانی از این حق برخوردارند که در باره درجه حضور زبانشان در رسانه‌های ارتباطی در سرزمین خود (نیاخاک خود) بدون در نظر گرفتن متد پخش و یا انتقال تولیدات آنها تصمیم بگیرند. چه این رسانه‌ها محلی و یا سنتی چه رسانه‌های دارای شمول گسترده‌تر و چه رسانه‌هایی که از تکنولوژی‌های پیشرفته‌تر استفاده میکنند باشند.

ماده ۳۶

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که به همه منابع مادی و انسانی لازم برای تضمین نمودن درجه مطلوبی از حضور زبان خویش و درجه مطلوبی از افاده فرهنگی خودشان در رسانه‌های ارتباطی در سرزمین خود؛ و از پرسنل ورزیده منابع مالی ساختمانها و تجهیزات تکنولوژی‌های سنتی و مدرن دسترسی داشته باشند.

ماده ۳۷

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که از طریق رسانه‌های ارتباطی آگاهی کاملی در باره میراث فرهنگی خویش (تاریخ، جغرافیا، ادبیات و دیگر نمودهای فرهنگ شان) همچنین حداکثر اطلاعات ممکنه در باره هر فرهنگ دیگری که اعضای آن جمعیت خواستار دانستن آن باشند را دریافت نمایند.

ماده ۳۸

زبانها و فرهنگ‌های همه جمعیت‌های زبانی در سراسر جهان می‌بایست در رسانه‌های ارتباطی از معامله و برخوردی برابر و غیرتبعیض آمیز بهره مند شوند.

ماده ۳۹

جمعیت‌های توصیف شده در ماده ۱ پاراگراف ۳ و ۴ این اعلامیه و گروه‌های ذکر شده در پاراگراف ۵ همان ماده از حق برابر تمثیل زبانشان در رسانه‌های ارتباطی سرزمینی که در آن ساکنند و یا به آنجا مهاجرت مینمایند برخوردارند. این حق باید در هماهنگی با حقوق دیگر گروهها و جمعیت‌های زبانی ساکن در آن سرزمین اعمال گردد.

ماده ۴۰

در عرصه تکنولوژی اطلاعاتی همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که به تجهیزات تطبیق داده شده با سیستم زبانشان و به ابزارآلات و محصولات تهیه شده در زبان خودشان دسترسی داشته باشند به نحوی که بتوانند از همه امکانات و پتانسیل‌های ممکنه توسط چنین تکنولوژی‌هایی برای افاده خود برای تحصیل در ارتباطات انتشارات ترجمه و جریان اطلاعاتی و پخش و تبلیغ فرهنگشان حداکثر بهره‌برداری را بنمایند.

بخش پنجم: فرهنگ

ماده ۴۱

- ۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که زبان خویش را در همه فرم‌های افاده فرهنگی بکار برده آن را حفظ نموده و توسعه دهند.
- ۲- همه جمعیت‌های زبانی می‌بایست بتوانند حق مذکور را تمام و کمال اعمال نمایند بی آنکه محیط آن جمعیت به اشغال سلطه گرایانه فرهنگی بیگانه معروض شود.

ماده ۴۲

همه جمعیت‌های زبانی از حق رشد و توسعه تمام و کامل در داخل محیط فرهنگی خود برخوردارند.

ماده ۴۳

همه جمعیت‌های زبانی از حق دستیابی به آثار آفریده شده به زبان خود برخوردار می‌باشند.

ماده ۴۴

همه جمعیت‌های زبانی محق‌اند که به برنامه‌های بین فرهنگها از طریق پخش اطلاعات کافی دسترسی داشته باشند. همچنین حق دارند که از فعالیتهایی مانند آموزش زبانشان به خارجیان، ترجمه، دوبلاژ، پست، سنکرونیزاسیون و زیرنویسی حمایت نمایند.

ماده ۴۵

همه جمعیت‌های زبانی از این حق برخوردارند که زبان خاص سرزمینشان (زبان نیاخاکیشان) جایگاه ممتازی را در رویدادها و خدمات فرهنگی (کتابخانه‌ها کلوب‌های

ویدئویی، سینماها، تئاترها، موزه‌ها، آرشیوها فرهنگ عامه، صنایع فرهنگی و در همه دیگر نمودهای حیات فرهنگی) اشغال نماید.

ماده ۴۶

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که میراث زبانی و فرهنگی خویش را شامل نمودهای مادی آن مانند مجموعه‌های اسناد آثار هنری و معماری ابنیه تاریخی و متون نوشته شده به زبان خود را محافظه نمایند.

بخش ششم: محیط اجتماعی - اقتصادی

ماده ۴۷

۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که کاربرد زبان خویش در همه فعالیت‌های اجتماعی - اقتصادی در سرزمین‌های خود را نهادینه نمایند.

۲- همه اعضای جمعیت‌های زبانی محق‌اند که برای اجرای فعالیت‌های حرفه‌ای خود به همه امکانات ضروری تهیه شده به زبانشان مانند اسناد و کارهای مرجع، دستورالعملها، فرمها و تجهیزات کامپیوتری ابزارآلات و تولیدات دسترسی داشته باشند.

۳- استفاده از زبان‌های دیگر در این محیط تنها در صورتی می‌تواند مورد احتیاج باشد که طبیعت فعالیت حرفه‌ای نیاز به آنرا موجه سازد. به همه حال در هیچ شرایطی زبان تازه واردتر نمی‌تواند موقعیت زبان نیاخاکی را تنزل داده و یا جانشین استفاده از آن گردد.

ماده ۴۸

۱- در درون سرزمین جمعیت زبانی خویش هر کس حق دارد که زبان خود را با اعتبار قانونی کامل در همه معاملات اقتصادی از هر جنس مانند خرید و فروش کالاها و خدمات بانکداری بیمه قراردادهای شغلی و غیره بکار برد.

۲- هیچ ماده‌ای از اینگونه مقررات و عقدهای خصوصی نمی‌تواند کاربرد زبان خاص سرزمین (زبان نیاخاکی) را محدود و یا ممنوع سازد.

۳- در داخل سرزمین یک جمعیت زبانی هر کس محق شمرده می‌شود که به همه اسناد لازم برای انجام عملیات فوق‌الذکر تهیه شده به زبان خویش دسترسی داشته باشد. این اسناد شامل فرمها، چکها، قراردادهای، رسیدها، صورت حسابها، سفارشنامه‌ها، دریافت نامه‌ها و غیره می‌شود.

ماده ۴۹

در داخل سرزمین هر جمعیت زبانی هر شخص حق دارد که زبان خویش را در انواع سازمان‌های اجتماعی-اقتصادی مانند تشکیلات اتحادیه‌ای و سندیکاها کارگری انجمن‌های حرفه‌ای کارفرمایان اصناف و بازرگانی بکار برد.

ماده ۵۰

۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که زبانشان از جایگاهی ممتاز در تبلیغات آگهی‌ها تابلوها علائم و نشانگاه‌های بیرونی و به عنوان یک کل در چهره کشور برخوردار باشد.

۲- در داخل سرزمین جمعیت زبانی هر کس حق دارد به اطلاعات تمام و کامل شفاهی و نوشتاری تهیه شده به زبان خود در باره کالاها و خدمات عرضه شده توسط موسسات بازرگانی از جمله به نحوه استفاده اتیکتها، لیست‌های مواد، سازنده تبلیغات و آگهی‌ها ضمانت نامه‌ها و غیره دستیابی داشته باشد.

۳- همه علائم و نشانه‌های عمومی که تاثیر گذار بر سلامتی اشخاصند به قید آن که پست تر از نشانه‌های مربوط به زبان‌های دیگر نباشند می‌بایست که اقلا به زبان خاص سرزمین (زبان نیاخاکی) تهیه شوند.

ماده ۵۱

۱- همه کس حق دارد زبان خاص سرزمین خود را در ارتباط با شرکتها و مؤسسات بازرگانی و نهادهای خصوصی بکار برد و به همان زبان پاسخ و یا خدمت دریافت دارد.

۲- هر کس حق دارد به عنوان یک مشتری مصرف کننده، خریدار و یا استفاده کننده از مؤسسات عمومی اطلاعات شفاهی و نوشتاری تهیه شده به زبان خاص سرزمین خود را (زبان نیاخاکی) دریافت دارند.

ماده ۵۲

هر کس حق دارد تمام فعالیت‌های حرفه‌ای خویش را به زبان خاص سرزمین خود (زبان نیاخاکی) به انجام رساند. مگر آنکه طبیعت شغلش کاربرد زبان‌های دیگری را الزامی سازد مانند معلمان زبان‌های خارجی مترجمین و یا راهنمایان توریستی.

ملاحظات اضافی

اول: مقامات دولتی می‌باید تمام گام‌های لازم برای تحقق و جاری شدن حقوق مندرجه در این اعلامیه را در محدوده حوزه صلاحیت‌های خویش بردارند. به طور مشخص‌تر برای تشویق نمودن تحقق حقوق زبانی جمعیت‌هایی که آشکارا از جنبه منابع مالی در مضیقه می‌باشند می‌بایست منابع مالی بین‌المللی تدارک دیده شوند. بنابراین مقامات دولتی می‌بایست حمایت لازمه برای استاندارد شدن ترجمه آموخته شدن و استفاده از زبان‌های جمعیت‌های گوناگون تحت اداره خود را فراهم نمایند.

دوم: مقامات عمومی می‌بایست مطلع شدن نهادهای رسمی سازمانها و اشخاص مرتبط را با حقوق و وظائف مربوطه ناشی از این اعلامیه تضمین و تامین نمایند.

سوم: مقامات عمومی می‌بایست در پرتو سیستم قانونگذاری موجود مجازات‌هایی قابل اجراء برای هرگونه اخلال در حقوق زبانی تشریح شده در این بیانیه برپادارند.

ملاحظات نهائی

اول: این اعلامیه بنیانگذاری "شورای زبانها" در بنیه سازمان ملل متحد را توصیه مینماید. مجمع عمومی سازمان ملل متحد عهده دار برپاساختن چنین شورائی تعریف وظائف آن و انتساب اعضای شورا و همچنین عهده دار ایجاد نهادهای در قوانین بین‌المللی برای حفاظت از جمعیت‌های زبانی در دستیابی و اعمال حقوق خویش که در این اعلامیه شناخته شده‌اند خواهد بود.

دوم: این اعلامیه تشکیل "کمیسیون جهانی حقوق زبانی" را نهادی غیر رسمی و مشاوره‌ای مرکب از نمایندگان سازمان‌های غیر دولتی و دیگر تشکیلات فعال در زمینه قوانین زبانی توصیه و تشویق مینماید.

حق آموزش زبان مادری در اسناد و حقوق بشر ایران

مقدمه

اهمیت زبان مادری - یعنی نخستین زبانی که شخص توسط آن با جهان اطراف خود آشنا می‌شود - بر هیچ‌کسی پوشیده نیست. بر اساس هشدار جدی زبان‌شناسان مبنی بر احتمال نابودی ۴۰ درصد زبانها، سازمان ملل و یونسکو اقدام به تدوین طرحی برای حفظ زبان‌های موجود کرده‌اند که از موارد آن می‌توان به نامگذاری روز ۲۱ فوریه به نام روز جهانی زبان مادری اشاره کرد.

بنگلادش اولین کشوری بود که در نوامبر سال ۱۹۹۹ پیشنهاد رسمی خود را مبنی بر نامگذاری روز ۲۱ فوریه به نام روز جهانی زبان مادری به سازمان یونسکو ارائه کرد. طرح ارائه شده از سوی دولت بنگلادش و انجمن جهانی طرفداران زبان مادری در سی‌امین نشست عمومی سازمان یونسکو به تصویب نمایندگان کشورهای عضو رسید. یکی از مهمترین نمودهایی که در زمینه‌ی مسئله‌ی زبان مادری رخ می‌نماید حق آموزش دیدن و آموزش دادن به زبان مادری هر فرد است. امروزه اهمیت آموزش به زبان مادری با استناد به نتایج تحقیقات و پژوهش‌های متخصصان امور تربیتی و روانشناسی بر کسی پوشیده نیست. به طوری که در اسناد حقوق بشری از آن به عنوان یک حق بشری یاد می‌شود.

بررسی اسناد حقوق بشر

به طوری که گفتیم جامعه بین المللی اهمیت و ضرورت آموزش زبان مادری را به درستی پذیرفته و آن را به عنوان یک حق اساسی بشری به رسمیت شناخته است. به طوری که در چندین معاهده و اعلامیه تهیه شده از سوی مراجع بین المللی ضمن

تصریح به حقوق اشخاص در آموزش زبان مادری خود، تعهدات مثبت و منفی دولتها نیز در شناسایی این حق مورد تصریح و تأکید قرار گرفته است. منظور از تعهدات مثبت تعهداتی است که دولتها بر اساس این معاهدات و اعلامیه‌ها مکلف شده‌اند تا با به وجود آوردن شرایط و امکانات لازم و حمایت‌های مورد نیاز، دسترسی افراد را به این حق تسهیل نمایند و منظور از تعهدات منفی نیز تعهداتی است که دولتها را از تجاوز و تعدی به آن منع می‌نماید. در هر حال برای آشنایی با اسناد و معاهدات موجود در این زمینه ذیلاً به تعدادی از مهمترین آنها اشاره می‌کنیم.

۱ - میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی

ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۹۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد مقرر می‌دارد: در کشورهایی که اقلیت‌های نژادی، مذهبی و یا زبانی وجود دارد، افرادی که متعلق به این اقلیتها هستند را نباید از حق تشکیل اجتماعات با اعضای گروه خود و (نیز) بهره‌مندی از فرهنگ و اظهار و انجام فرایض مذهبی و یا کاربرد زبان خودشان، محروم نمود.

۲ - کنوانسیون حقوق کودک

مواد مختلف از جمله ماده ۳۰ کنوانسیون حقوق کودک مصوب ۲۰ نوامبر ۱۹۸۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در این خصوص بیان می‌دارد: در کشورهایی که اقلیت‌های بومی، مذهبی یا زبانی یا افرادی با منشاء بومی وجود دارند، کودک متعلق به این گونه اقلیت‌ها یا کودکی که بومی است نباید از حق برخورداری از فرهنگ خود، برخورداری از مذهب خود و اعمال آن یا استفاده از زبان خود به همراه سایر اعضای گروهش محروم شود.

۳ - اعلامیه حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های قومی ملی مذهبی و

زبانی

مواد مختلف از جمله بندهای ۳ و ۴ ماده ۴ این اعلامیه مصوب ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد مقرر می‌دارند:

ملل متبوع در صورت امکان باید اقدامات لازم را در اینکه افراد متعلق به اقلیتها، فرصت‌های مناسبی برای یادگیری زبان مادری ویا دریافت قوانین و مقررات به زبان مادری خود داشته باشند ایجاد نماید.

ملل متبوع در صورت امکان تمهیدات لازم را در زمینه تحصیل به زبان مادری و تشویق در کسب معلومات تاریخی سنتها زبان و فرهنگی که در درون مرزهای آن اقلیتها وجود دارد اعمال خواهند نمود.

۴ - اعلامیه جهانی حقوق زبانی

اعلامیه جهانی حقوق زبانی مصوب سال ۱۹۹۶ در ۵۲ ماده مبسوط تهیه و تدوین شده است که در آن تمامی جزئیات مربوط به حمایت از زبان اقلیتها و تکالیف دولتها در این خصوص قید گردیده است.

۵ - منشور زبان مادری

این منشور نیز توسط سازمان یونسکو تهیه و تصویب شده است. مطابق بندهای سه گانه این منشور: "همه‌ی شاگردان مدارس باید تحصیلات رسمی خود را به زبان مادری خود آغاز کنند." "همه‌ی دولتها موظف هستند که برای تقویت و آموزش زبان مادری کلیه‌ی منابع، مواد و وسایل لازم را تولید و توزیع نمایند." "برای تدریس زبان مادری باید معلم به اندازه‌ی کافی تربیت و آماده شود زیرا تدریس به زبان مادری وسیله‌ای برای برابری اجتماعی شمرده می‌شود."

بررسی حقوق ایران

احترام به زبان مادری و حق بر آموزش آن در قوانین و مقررات ایران جزء بدیهیات و مسلمات حقوق ایران به شمار می‌آید، به طوری که قسمت اخیر اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران کاملاً شفاف و صریح در این خصوص مقرر می‌دارد: استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است. "همچنین اصول ۱۹، ۲۲ و ۲۳ این قانون با اشاره به برابری و هرگونه عدم تبعیض اجتماعی و فرهنگی و غیره به نوعی دیگر این حق مسلم بشری را مورد شناسایی قرار داده است.

از طرف دیگر دولت ایران با الحاق به چندین معاهده بین المللی از جمله میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نیز کنوانسیون حقوق کودک که طبق ماده ۹ قانون مدنی در حکم قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی به شمار می‌آیند، حق آموزش زبان مادری را بدون هیچ قید و شرطی به رسمیت شناخته است بنابراین در پذیرش حق آموزش زبان مادری در حقوق ایران هیچ تردیدی وجود ندارد.

اهمیت زبان مادری در حیات انسان

هنگامی که انسان چشم به عالم هستی می‌گشاید، اولین صدایی که به گوشش می‌رسد، صدای گریه‌های خود اوست و پس از آن صدای شیرین مادر است که او را به خود می‌خواند. مادر مهربان فرزند عزیزش را در آغوش می‌گیرد و با مهر و عطوفت خود با جملاتی شیرین و کودکانه با او سخن می‌گوید و او را نوازش می‌کند. این جملات و سخن‌ها در ضمیر ناخودآگاه کودک ثبت و ضبط می‌شود و به مرور زمان، زبان مادری اولین عامل در شکل‌گیری شخصیت و فرهنگ و هویت فرد می‌شود. در اینجا می‌خواهم به اهمیت زبان مادری از چند دیدگاه بپردازم تا برهمگان روشن شود که آنجا که زبان مادری می‌میرد، شخص نیز وجود حقیقی خود را از دست می‌دهد و در کلام ساده از هویت خویش فاصله می‌گیرد تا آنجا که خود را در ورطه‌ی نابودی می‌بیند و...

۱- جنبه‌ی شخصی و شخصیتی

همه‌ی روانشناسان و جامعه‌شناسان بر این باورند که زبان مادری اولین و مهمترین عامل در شکل‌گیری شخصیت انسان است. از نظر روانشناسی اولین و مهمترین وسیله‌ی برقراری ارتباط با افراد همین زبان مادری است. انسان به زبان مادری خود با دیگران رابطه‌ی عاطفی برقرار می‌کند و خواسته‌ها و نیازها و آرزوهای او ابتدا بر زبان مادری جاری می‌شود و مادر اولین شخصی است که انسان با او چنین رابطه‌ی گرم و صمیمی برقرار می‌کند. همانگونه که انسان به زبان مادری سخن می‌گوید، در قالب زبان مادری نیز فکر می‌کند و می‌اندیشد. تصمیم‌ها، آمال و آرزوها و... هر فرد در ارتباط مستقیم با زبان مادری در ذهن او شکل می‌گیرد. یادگیری هر زبان در

چهار مرحله صورت می‌گیرد اول: شنیدن دوم: صحبت کردن سوم: خواندن و چهارم: نوشتن. طبیعی است که زبان مادری اولین زبانی است که بایستی در این چهار مرحله آموخته شود. چنانچه در فرایند یادگیری زبان این چهار مرحله طی نشود و یا نیمه کاره طی شود و یا به جای زبان مادری، زبان دیگری آموخته شود، مشکلات زیادی برای فرد و جامعه به وجود می‌آید به عنوان مثال ممکن است چنین فردی دچار ضعف در یادگیری و آموزش شده و از درک حقایق آنگونه که هست باز بماند یا دچار ضعف شخصیتی شده و خصوصیات اخلاقی مانند ترس، کم رویی، خجالتی بودن، منزوی بودن و... در وجود او شکل گیرد. چنین فردی در برقراری ارتباط سالم و مفید با پیرامون خود دچار مشکل شده و خود را از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند جدا می‌یابد، جامعه نیز چنین فردی را یک فرد غیر عادی و بیگانه به حساب آورده و در نتیجه بین فرد و جامعه فاصله می‌افتد.

۲- جنبه‌ی مکتبی و مذهبی

خداوند حکیم در قرآن کریم می‌فرماید همانا ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم و در نزول آن به زبان عربی برای آنان که می‌اندیشند حکمت‌هایی وجود دارد. همه می‌دانیم که قرآن در یک سرزمین عرب زبان نازل شده است. بدیهی است که یک فرد عرب زبان باید به زبان عربی آموزش ببیند چرا که به زبان عربی تسلط دارد و آن را بهتر از همه‌ی زبانها می‌فهمد و درک میکند. این امر نشان دهنده‌ی آن است که برای درک مفاهیم دینی و... بهترین راه آموزش، آموزش به زبان مادری است. چرا که انسان با زبان مادری بهتر و سریع‌تر می‌فهمد و درک می‌کند. آیا اگر قرآن کریم به زبانی غیر از زبان عربی نازل شده بود می‌توانست در عربستان طرفدارانی پیدا کند؟! آیا اصلا اعراب آن را می‌فهمیدند؟! حال چه رسد که آن را حفظ و صیانت کنند و در سراسر جهان گسترش دهند!!! از طرفی دیگر اگر قرار بود همه‌ی انسانها برای درک قرآن و مفاهیم اسلام عربی بیاموزند در این صورت چه لزومی داشت که این همه ترجمه به زبان‌های مختلف دنیا از قرآن کریم صورت گیرد؟! موارد یاد شده نشان می‌دهد که برای فهم و گسترش یک فکر و دین و مذهب و... باید آن را به زبان هرکس به او فهماند و مفاهیم آن را اشاعه داد. خداوند حکیم در قرآن می‌فرماید ما انسان‌ها را با تنوع قومی و زبانی آفریدیم و همانا در آفرینش آن برای خردمندان درس‌هایی است. این امر نشان دهنده‌ی توجه و احترام خداوند به همه‌ی اقوام و زبانها است.

۳- جنبه‌ی تاریخی، اجتماعی و فرهنگی

اولین و بهترین راه برای تحریف تاریخ یک ملت و نفوذ در فرهنگ و اجتماع آن از بین بردن زبان مادری آن ملت است. پایه و اساس تاریخ یک ملت و فرهنگ و هویت او زبان مادری اوست. ملتی که تاریخ خود را نداند همانند فردی است که شناسنامه ندارد و از کجا آمدن و به کجا رفتن او معلوم نیست. اگر زبان مادری از بین برود رفته رفته تاریخ ملت نیز به فراموشی سپرده شده و سوء استفاده کنندگان به تحریف تاریخ آن پرداخته و ذهن و فکر یک ملت را بیمار خواهند نمود. با مرگ زبان مادری رفته رفته همه‌ی ابعاد وجودی یک ملت مانند تاریخ، آداب و رسوم، موسیقی، ادبیات و... نیز از بین خواهد رفت.

۴- جنبه‌ی سیاسی

هیتلر می‌گوید اگر می‌خواهید یک ملت را از بین ببرید ابتدا زبان مادری او را از بین ببرید. این حرف آن هم از زبان شخصی که زمانی جهان را به لرزه در آورده و یکی از بزرگترین جنایتکاران جهان است، نشان دهنده‌ی اهمیت زبان مادری است. زبان مادری علاوه بر اینکه نقش اساسی در شکل‌گیری هویت شخصی فرد دارد، در شکل‌گیری هویت ملی نیز مهمترین نقش را ایفا می‌کند. استعمارگران و استثمارکنندگان با از بین بردن تدریجی زبان مادری یک ملت راه را برای استعمار و استثمار سیاسی و فکری و فرهنگی و در یک کلام استعمار و استثمار تمامی وجود یک ملت باز می‌کنند. مستبدین و استعمارگران پس از، از بین بردن زبان مادری یک ملت اقدام به ساخت هویت جعلی برای ملت می‌کنند و تمام هستی آن ملت را در دست می‌گیرند. چنین ملتی مانند کشتی است که سکان آن در دست استعمارگران و مستبدین است.

۵- اهمیت زبان مادری در ایران

بر همگان روشن است که ایران یک کشور کثیرالمله است که اقوام و ملل مختلفی در آن در کنار هم زندگی می‌کنند. آموزش به زبان مادری در کشور ما از همه چیز مهمتر و واجبتر است. چرا که برای احقاق حقوق انسانی برابر بین همه‌ی اقوام و ملل و برقراری اتحاد و آشنایی هریک از ملل و اقوام با تاریخ، فرهنگ و هویت خود و شناساندن آن به دیگران و در نهایت ایجاد یک زندگی آرام و برابر در کنارهم آموزش به زبان مادری را اجباب می‌نماید. در همه جای دنیا انسان ابتدا زبان مادری و ملی خود سپس زبان رسمی کشوری را که در آن زندگی میکند و بعد زبان بین‌المللی را می‌آموزد. من به عنوان یک آذربایجانی که در ایران به دنیا آمده‌ام و در این کشور

زندگی می‌کنم، زبان ترکی را زبان مادری و ملی خود و زبان فارسی را زبان رسمی و ارتباط با ملل و اقوام ساکن در ایران و زبان انگلیسی را زبان بین‌المللی خود می‌دانم. باید بگوییم که زبان مادری قابلیت رسمی شدن نیز دارد که این امر باید از طرف هیئت حاکمه صورت گیرد. تاریخ نشان داده است که زبان مادری و ملی هیچ‌گاه تغییر نمی‌کنند ولی زبان رسمی و بین‌المللی با توجه به رویدادهای سیاسی، فرهنگی، علمی و در کل مقتضیات زمان قابل عوض شدن است. پیشنهاد من به عنوان یک شهروند ایرانی این است که آموزش برای هرکس در مدارس و دانشگاهها ابتدا به زبان مادری باشد سپس به زبان‌های دیگر دلیل این امر هم در سراسر این مقاله قابل شهود و درک است.

زبان آموزی یا سواد آموزی

یکی از مباحث فرهنگی کشورها بویژه کشورهای در حال توسعه مثل ایران، آموزش زبان می‌باشد که همواره از چالش‌های روبروی مسئولین و صاحبان امر بوده است. اما آنچه که واضح است اینکه متأسفانه دولت در راستای وظایف خود در قبال عمل به اصل ۱۵ قانون اساسی (آموزش زبان مادری) همچنان کوتاهی میکند و این در حالی است که اجرای این ماده از قانون اساسی نه تنها هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند بلکه جامعه را از دواگانگی فرهنگی و ملیتی که کودکان دو زبانه در اثر عدم یادگیری زبان مادری خود به آن دچار هستند، نجات می‌دهد. آنچه که بیش از سایر جنبه‌ها در این میان به چشم می‌خورد شکاف عظیمی است که در آموزش بین کودکان تک زبانه (کودکانی که به فارسی صحبت می‌کنند) و دو زبانه (مثل کودکان ترک زبان مناطق آذربایجان) در کشور ما وجود دارد که این مسئله از دیدگاه زبان شناسی قابل تأمل است. صاحبان قلم و خرد در امر زبان شناسی خود واقفند که نگاهی گذرا به سیر طبیعی یادگیری زبان نشان می‌دهد که کودک زبان را در ۴ مرحله‌ی شنیداری-گفتاری-خواندن و نوشتن (Listening, Speaking, Reading and writing) به ترتیب یاد می‌گیرد. کودک باید حدود ۷ سال دو مرحله‌ی اول را در محیط خانواده یاد بگیرد یعنی شنیداری و گفتاری سپس در دوره‌ی آموزش ابتدائی دو مرحله‌ی دیگر یعنی خواندن و نوشتن را یاد بگیرد که این امر توسط روان‌شناسان و متخصصان علوم تربیتی همچون کمونیوس با عنوان این مطلب که کودک باید تا ۱۲ سالگی به زبان مادری تحصیل کند تایید و تأکید می‌شود. اما آنچه که در کشور ما اتفاق می‌افتد نه تنها آموزشی صحیح نیست بلکه یک فاجعه است. چراکه کودکان دو زبانه در کشور ما مثل کودکان ترک زبان بعد از آموزش دومرحله از زبان مادری خود یعنی شنیداری

و گفتاری وارد مدرسه که می‌شوند دچار شوک زبانی می‌گردند، چون آنها زبان مادری خود را که دو مرحله اش را نیز پاس کرده‌اند لاجرم باید دم در مدرسه بگذارند و زبان رسمی کشور را شروع به یادگیری نمایند آن هم نه از مرحله اول بلکه از مرحله سوم و چهارم یعنی خواندن و نوشتن از آنجا که این کودکان در محیطی نبودند که در مدت یادگیری دو مرحله قبلی یعنی شنیداری و گفتاری را پشت سر گذاشته باشند، نتیجه آن می‌شود که این کودکان نه زبان مادری خود را کامل یاد می‌گیرند و نه زبان رسمی را. اما این برای کودکان یک زبانه (آنهايي که به فارسي صحبت میکنند) اتفاق نمی‌افتد چون آنها به طور کاملاً طبیعی چهار مرحله‌ی یادگیری را به ترتیب پشت سر می‌گذارند، یعنی دو مرحله‌ی شنیداری و گفتاری را در خانه و مرحله‌ی سوم و چهارم (خواندن و نوشتن) را در مدرسه به طور کامل و طبیعی یاد می‌گیرند. در واقع کودکان تک زبانه (آنهايي که به فارسي صحبت می‌کنند) زبان را در خانه یاد گرفته‌اند و برای سوادآموزی به مدرسه می‌روند یعنی اینکه چه طور بخوانند و بنویسند. اما کودکان دو زبانه (مثل کودکان ترک زبان) برای زبان آموزی به مدرسه می‌روند. تا بعد از آن به مرحله سوادآموزی بپردازند. به همین دلیل کودکان دو زبانه در کشور ما در اثر لطف و عنایت خاص دولت در اجرای ماده ۱۵ قانون اساسی همیشه یک گام از کودکان تک زبانه عقب هستند و این مرحله تا آخر ادامه دارد! چرا که حتی در دانشگاهها نیز با سوادترین اساتید و دانشجویان دو زبانه در نحوه ارائه و ادای مطالب علمی و فرهنگی خود دچار مشکل هستند. به امید روزی که شعارهای نظام عدالت محور !!! جمهوری اسلامی ایران به عمل نیز نزدیک شود.

عدم آموزش به زبان مادری و عواقب آن

یوهان آموس کومنیوس که به عنوان پدر آموزش و پرورش نوین در دنیا شناخته شده است، در نیمه دوم قرن ۱۷ اصولی را برای آموزش و پرورش و یادگیری عنوان کرد که آموزش و پرورش امروزی در دنیا از آن تبعیت می‌کند. وی اعتقاد داشت که کودکان را بایستی با شناخت و بینش اجسام آشنا کرد. یعنی معانی مستقیم اشیا و اجسام را به کودکان آموخت و در این مسیر همواره بر ضرورت استفاده از زبان مادری تاکید می‌کرد. وی اعتقاد داشت که آموزش تا سن ۱۲ سالگی بایستی فقط و فقط به زبان مادری باشد و از این سن به بعد است که آموزش به زبان‌های دیگر می‌تواند در برنامه آموزشی فراگیران قرار گیرد و آموزش زبان‌های دیگر نه از روی دستور زبان بلکه از طریق خواندن متون انجام گیرد. کومنیوس بر استفاده از عکس و تصویر در آموزش زبان تاکید میکرد. بدین ترتیب که ابتدا کودک با مفهومی که با آن آشنا است ارتباط برقرار می‌کند و سپس طریقه نوشتاری آن مفهوم را به آن پیوند می‌دهد و آن مطلب را درک می‌کند.

در داخل کشور نیز میرزا حسن رشیدیه که اهل آذربایجان و متولد تبریز بوده و بنیانگذار آموزش و پرورش به سبک نوین در کشور است، با ایجاد مدارس با سبک جدید پایه آموزش و پرورش نوین در کشور را گذاشت. وی که از سوی مقامات دولتی و حکومتی زمان خود شدیداً تحت فشار بود در اکثر نقاط کشور اقدام به تاسیس مدارس کرده بود. در آموزش او نیز زبان مادری در درجه بالایی از اهمیت قرار داشت. وی که در تدریس زبان ترکی در آذربایجان کتابی تحت عنوان «وطن دلی» را نیز آماده کرده بود و این کتاب تا مدت‌ها در منطقه قفقاز به عنوان کتاب آموزش زبان ترکی مورد استفاده قرار می‌گرفت، از اصولی پیشرفته در آموزش استفاده میکرد. هر چند که مدارس تاسیس شده به دست وی پس از مدت کوتاهی به دست عوامل

دولتی ویران می‌گشتند. حال نگاهی به آموزش و پرورش امروزه کشور می‌اندازیم. اصول آموزشی مختلفی ذکر شد اما متأسفانه در مورد کودکان دو زبانه در کشور ما که بیش از ۵۳ درصد کودکان کشور را تشکیل می‌دهند، بسیاری از این اصول آموزشی که در کل دنیا کاملاً بدیهی به نظر میرسند مورد توجه قرار نمی‌گیرند و متأسفانه تنها در مورد کودکان فارس زبان کشور اجرا می‌شود. ابتدا مختصراً با مفهوم دو زبانه بودن آشنا شویم. در یک نوع طبقه بندی دو زبانه بودن را به دو دسته طبیعی (برابر) و آموزشی (نا برابر) تقسیم بندی میکنند. در دو زبانی برابر فرد از آغاز تولد در یک خانواده و جامعه دو زبانه زندگی می‌کند و در هر دو زبان هم شفاها و هم کتباً قادر به برقراری ارتباط است. در دو زبانی نابرابر آموزشی فرد پس از یادگیری زبان مادری به صورت شفاهی به دلایل آموزشی یا فرهنگی با یک زبان دیگر تماس می‌یابد و دو زبانه می‌شود. دو زبانی موجود در کشور از این نوع دو زبانی است. همانطور که در مطالب فوق نیز اشاره شد آموزش در مدرسه تا سن ۱۲ سالگی فقط و فقط بایستی به زبان مادری باشد و بعد از این سن بایستی زبان‌های دیگر در برنامه آموزشی فراگیران قرار گیرد. چرا که طبق نظریه روانشناسان و زبان‌شناسان دوازده سال اول زندگی هر شخص از لحاظ فراگیری زبان دوران تطبیق محسوب می‌شود و بعد از آن دوران یادگیری. یعنی در دوازده سال اول زندگی شخص ضمن فراگیری زبان، با زبان فراگرفته شده خود را به محیط اطراف تطبیق می‌دهد و سیستم فکری اش شکل می‌گیرد. زمانی این نظام فکری و تطبیقی تکمیل می‌شود که سوادآموزی شخص به زبان مادری تکمیل گردد، یعنی علاوه بر فراگیری کامل تکلم به زبان مادری، خواندن و نوشتن به زبان مادری را نیز یاد بگیرد. در کشور کودکان فارس زبان تا سن ۱۲ سالگی فقط و فقط به زبان مادری خود آموزش می‌بینند و از این سن به بعد است که آموزش زبان عربی و انگلیسی در برنامه درسیشان گنجانده می‌شود، اما در مناطق دوزبانه کشور وضع بسیار متفاوت و آشفته است. یک کودک شش ساله غیر فارس از همان اولین روز تحصیل بایستی با زبانی غیر از زبان مادری خود تحت تعلیم قرار بگیرد. بعنوان مثال یک کودک ترک که کوچکترین آشنایی با زبان فارسی ندارد و تنها به زبان مادری خود با طبیعت و اطرافیان ارتباط برقرار می‌کند، از همان روز اول مدرسه بایستی با زبانی غیر از زبان مادری خود، یعنی زبان فارسی آموزش ببیند. کلیه اصول و قواعد دیگری که در مورد آموزش در سال‌های ابتدایی مدرسه بود نظیر استفاده از عکس و تصویر و ... برای تداعی مفاهیم انتزاعی، تنها در مورد کودکان فارس زبان کاربرد دارد و مفید واقع می‌شود. چون این اصول برای آموزش به زبان مادری فرد پیش بینی و طراحی شده اند. یک کودک فارس زبان با دیدن تصویر آب

مفهوم آب در ذهنش تداعی می‌شود و هنگامی که کلمه آب را نیز در کنار آن می‌بیند با این مفاهیم ارتباط برقرار کرده و مطلب را درک می‌کند. اما در مورد کودکان غیر فارس زبان وضع متفاوت و بسیار دشوار است. چرا که به عنوان مثال همان کلمه آب را که به تصویر مربوط به (سو) نسبت می‌دهند برای کودک ترک تازگی دارد و با دانسته‌ها و معلومات قبلی او مغایرت دارد، چه برسد به صورت نوشتاری کلمه که خود سبب بروز مشکلات بعدی می‌گردد.

این سیستم نادرست آموزشی که سالیان دراز است در برنامه آموزش و پرورش کشور قرار گرفته است باعث دلسردی دانش آموزان مناطق دوزبانه از تحصیل و درس و مدرسه می‌شود. عمق فاجعه زمانی مشخص می‌شود که نیم نگاهی به آمار افت تحصیلی و ترک تحصیل در مناطق دو زبانه کشور بیندازیم. به گفته مدیر کل دفتر آموزش و پرورش دوره ابتدائی و کارشناسان این دفتر، دو زبانه بودن دانش آموزان در بدو ورود به مدرسه مهمترین علت افت تحصیلی و در نتیجه عامل ترک تحصیل آنهاست. به کار بردن این اصول غیرعلمی در آموزش و پرورش مناطق دوزبانه باعث می‌شود که بسیاری از فرزندان این مناطق که هرکدام می‌توانستند روزی گرهی از مشکلات مردم باز کنند، به دامان اعتیاد و سایر بزهکاری‌های اجتماعی کشیده شوند. نتایج برخی از تحقیقات نشان می‌دهد که کودکی که زبان مادری خود را فرا نگرفته و ساخت‌های زبان در ذهن او استحکام نیافته شرایط مساعدی برای یادگیری زبان دوم نخواهد داشت، و اگر به این کودک زبان دومی غیر از زبان مادری یاد بدهیم باعث ایجاد اختلال در گویایی و درهم ریختن فکر کودک خواهد شد. مخصوصا اگر زبان دومی که یاد می‌گیرد از لحاظ دستوری کاملا متفاوت با زبان مادری اش باشد. مثل زبان فارسی و زبان ترکی که یکی هند و اروپایی و دیگری التصاقی است. علاوه بر مشکلات یاد شده مشکلات فراوان دیگری نیز پدید می‌آید که پرداختن به آنها در این مجال نمی‌گنجد.

نکته‌هایی که بایستی مد نظر قرار داد این است که این وضعیت تا زمانی که متأسفانه تفکر کلیشه‌ای «احیای زبان مادری یعنی تجزیه طلبی!!!» در افکار بسیاری لانه کرده است ادامه خواهد داشت و معلوم نیست چه زمانی کارشناسان آموزش و پرورش کشور از اغماض و چشم بستن بر عواقب وخیم عدم آموزش به زبان مادری کودکان دوزبانه کشور دست بر می‌دارند و چشم به حقایق تلخ مسائل آموزشی مناطق دو زبانه کشور می‌گشایند و به این اصل تن می‌دهند که آموزش به زبان مادری حق همه مردم دنیاست.

تأثیر مهم زبان مادری در آموزش کودکان

امروزه اصطلاح جهانی شدن که احساسات مثبت و منفی زیادی را برانگیخته است، در صفحه‌ی اول روزنامه‌ها به چشم می‌خورد. کسانی که جهانی شدن را محکوم می‌کنند، عمیق‌تر شدن فاصله‌ی بین مردم و کشورهای غنی و فقیر را به طرز چشم‌گیری نتیجه‌ی جهانی شدن می‌دانند. از طرفی دیگر عده‌ای از آن استقبال می‌کنند زیرا تاسیس بازارهای جهانی، داد و ستد همه‌جانبه را افزایش می‌دهد.

یکی از ابعاد جهانی شدن که از نظر متخصصین آموزش و پرورش اهمیت دارد، افزایش فزاینده‌ی مهاجرت از کشوری به کشور دیگر است. عوامل بسیاری باعث جابه‌جا شدن مردم می‌شود: رسیدن به شرایط بهتر اقتصادی، نیاز به نیروی کار در کشورهایی با نرخ زاد و ولد کمتر، کشمکش‌ها و سرکوب‌های گروهی و یا فجایع بومی. همچنین یکی شدن اتحادیه اروپا، از نظر اقتصادی، باعث جابجایی راحت کارگران و خانواده‌هایشان بین کشورهای عضو شده است. و این واقعیت که امروزه رفت و آمد سریع بین کشورها جابجایی جمعیت را آسان‌تر کرده است.

تنوع زبانی، فرهنگی، مذهبی و «نژادی» از پیامدهای جابه‌جایی جمعیت است. برای مثال در تورنتوی کانادا، ۵۸ درصد بچه‌های مهد کودک، اهل کشورهایی هستند که زبان اصلی آن‌ها انگلیسی نیست. مدارس اروپا و آمریکای شمالی سال‌هاست که به صورت بحث‌انگیزی با این نوع ناهمگونی مواجه بوده و هنوز هم هستند. تدابیر آموزشی و عملی بین کشورها و حتی در داخل کشورها بسیار متفاوت است. گروه‌های نئوفاشیست در بعضی از کشورها آشکارا و بی‌پروا از سیاست‌های نژادپرستانه دربار‌ه‌ی مهاجران و اقلیت‌های جوامع مختلف حمایت می‌کنند. احزاب و گروه‌های سیاسی دیگر نیز تا حدی موضع روشن‌بینانه اتخاذ کرده و در پی یافتن روش‌هایی

برای «حل معضل» اقلیت‌های گوناگون و ادغام آنها در مدارس و جامعه هستند. با وجود این، آنها از حضور اقلیت‌های مختلف به عنوان «معضل» یاد می‌کنند و معتقدند پیامدهای مثبت کمی برای کشور میزبان به همراه دارند. آنها نگران هستند که تنوع زبان، فرهنگ، «نژاد» و مذهب هویت کشور میزبان را تهدید کند، بنابراین برای حل این معضل از تدابیر آموزشی کارساز حمایت می‌کنند.

در حالیکه گروه‌های نئوفاشیست از اخراج مهاجران و یا به حاشیه کشاندن آنها از جریان اصلی جامعه (برای مثال جدا کردن مدارس و مناطق مسکونی) حمایت میکنند، بسیاری از گروه‌های لیبرال طرفدار پذیرفتن آنها در بطن جامعه هستند. درست است که «پذیرش» مهاجران و «محرور کردن» آنها از بسیاری جهات به هم شباهت دارند، اما هر دو برای حل «معضل» طراحی شده‌اند. در هر دو این خط مشی‌ها گروه‌های مختلف فرهنگی نادیده گرفته می‌شوند. روش‌های جذب مهاجران، دانش‌آموزان را از حفظ و نگهداری زبان مادریشان ناامید می‌کند. و اگر آنها زبان و فرهنگشان را حفظ کنند، در آن صورت در جریان اصلی فرهنگی و آموزشی جامعه کمتر جذب می‌شوند. هرچند دانش‌آموزان در مدرسه به علت صحبت کردن به زبان مادری شان تنبیه بدنی نمی‌شوند (قبلاً در بسیاری از کشورها چنین رفتاری اعمال می‌شد)، این پیام شدیدالحن به آنها القا می‌شود که برای پذیرش از جانب جامعه و معلم‌ها باید از هر گونه سرسپردگی به فرهنگ و زبان اصلی شان چشم‌پوشی کنند.

این نوع جهت‌گیری‌ها در «حل معضل»، هنوز هم در بسیاری از کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی وجود دارد که با کمال تأسف می‌تواند نتایج مصیبت‌باری برای بچه‌ها و خانواده‌هایشان به بار آورد: متزلزل کردن رابطه‌ی آنها و والدینشان. هر متخصص با تجربه‌ای براین باور است که مدارس باید بر پایه‌ی تجربه و میزان دانش دانش‌آموزان بنا گردد. همچنین آموزش باید توانایی و استعداد‌های آن‌ها را نیز بارور سازد. خواه ناخواه، وقتی زبان مادری کودکان را از آنها گرفته و روابط شان را با والدین، مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها قطع کنیم، در واقع آموزش را از جوهره اش تهی کرده ایم. از بین بردن زبان و فرهنگ در مدارس برای خود جامعه‌ی میزبان نیز زیانبار است. در عصر جهانی سازی، جامعه‌ای که با منابع چند زبانه و چند فرهنگی سر و کار دارد، شایستگی آن را دارد که از نظر اجتماعی و اقتصادی نقش مهمی در صحنه جهانی برعهده گیرد. در تاریخ بشر، هویت تمامی جوامع بر اساس تقابل و اختلاط فرهنگی بوجود آمده. هویت جوامع و گروه‌های قومی هرگز ایستا نبوده و ساده اندیشانه است باور کنیم در عصری که آهنگ تغییر جهان مانند امروز بسیار سریع است، آنها همچون نقاشی تک رنگ و موزه‌ی تک فرهنگی ثابت مانده‌اند.

چالش متخصصین تعلیم و تربیت و سیاستمداران برای شکل دادن به رشد هویت ملی به گونه‌ای است که حقوق تمامی شهروندان (از جمله دانش آموزان) رعایت شده و منابع اقتصادی، زبانی و فرهنگی کشور به بیشترین حد بهره دهی رسانده شود. هدر دادن منابع زبانی کشور از طریق دلسرد کردن کودکان از رشد زبان مادریشان، از نقطه نظر منافع ملی و همچنین نقض حقوق کودک، کاری نابخردانه است. مدارس چگونه می‌توانند برای دانش آموزانی که از نظر فرهنگی و زبانی تفاوت دارند، آموزش مناسبی را ارائه دهند؟ اولین قدم آگاهی از تحقیقات انجام شده در مورد نقش زبان، مخصوصا زبان مادری، در پیشرفت تحصیلی آنهاست.

آنچه ما درباره‌ی رشد زبان مادری می‌دانیم

تحقیقات نشان می‌دهد که زبان مادری کودکان دوزبانه در رشد شخصیتی و آموزش آنها نقش بسیار مهمی ایفا میکند. جریئات بیشتر درباره‌ی یافته‌های این تحقیق چنین است:

دوزبانگی تاثیر مثبت بر فرایند زبانی و رشد تحصیلی دانش آموزان دارد. وقتی دانش آموزان در دوره‌ی ابتدایی توانایی هایشان را در دو یا چند زبان بیروانند، شناخت عمیق تری نسبت به زبان و چگونگی استفاده‌ی مؤثر از آن را کسب می‌کنند. اگر آنها در فرایند یادگیری هم زمان هر دو زبان را بیشتر تمرین کنند، مخصوصا وقتی سطح سواد را در هر دو مورد رشد دهند، در حقیقت می‌توانند هر دو زبان را نظم داده کنار هم گذاشته و با هم مقایسه کنند. بیش از ۱۵۰ تحقیق انجام شده در طول ۳۵ سال گذشته بر آنچه فیلسوف آلمانی، گوته، اظهار داشته است صحه می‌گذارد: کسی که فقط یک زبان می‌داند، در واقع با آن زبان آشنایی کامل ندارد. همچنین تحقیقات نشان می‌دهد که دانش آموزان دوزبانه، از طریق زبان‌های مختلف، در پردازش اطلاعات انعطاف پذیری بیشتری از خود نشان می‌دهند.

میزان رشد زبان مادری دانش آموزان، مسلما باعث رشد بیشتر زبان دوم آنها می‌شود. دانش آموزانی که با پایه‌ی قوی در زبان مادریشان وارد مدرسه می‌شوند، در یادگیری دروس زبان مدرسه توانایی بیشتری از خود نشان می‌دهند. والدین و سرپرست‌های کودکان (مثلا پدر بزرگها و مادر بزرگها) اوقاتی را با بچه‌ها می‌گذرانند، داستان تعریف و یا با آنها درباره‌ی موضوعات مختلف بحث می‌کنند، در نتیجه دایره‌ی لغات و مفاهیم زبان مادری کودکان تقویت شده و وقتی با آمادگی کامل برای یادگیری زبان دوم وارد مدرسه شوند، از نظر آموزشی موفق تر هستند. دانش و قابلیت‌های آنها در زبان مادری که در خانه یاد گرفته‌اند به زبانی که در مدرسه می‌آموزند، منتقل

می‌شود. از نقطه نظر رشد آنها در مفاهیم و مهارت‌های اندیشه، هر دو زبان لازم و ملزوم یکدیگرند. انتقال زبان می‌تواند به دو صورت انجام گیرد: در مدرسه از زبان مادری حمایت شده (به طور مثال در برنامه‌ی آموزشی دو زبانه)، مفاهیم، زبان و مهارت‌های یادگیری که کودکان از زبان اکثریت آموخته‌اند به زبان خانه منتقل شود. در نتیجه وقتی محیط آموزشی به کودکان اجازه‌ی دسترسی به هر دو زبان را دهد، دو زبان همدیگر را حمایت می‌کنند.

حمایت از زبان مادری در مدرسه نه تنها زبان مادری که توانایی‌های دانش آموزان را در یادگیری زبان مدرسه رشد می‌دهد. این یافته با توجه به یافته‌های قبلی غافل گیر کننده نیست، یافته‌هایی مانند: الف- دو زبانی دانش آموزان را با اصول زبان شناسی آشنا می‌کند. و ب- قابلیت‌های هر دو زبان به طور چشم گیری به هم مربوط و یا لازم و ملزوم یکدیگرند. در صورتی که زبان مادری در مدرسه به طور موثر تدریس شود، عملکرد دانش آموزان دو زبانه بهتر شده و سطح سواد آموزی در آن زبان افزایش می‌یابد. بر عکس، وقتی برای نادیده گرفتن زبان مادری شان تشویق شوند، رشد آنها کند و شالوده‌ی ذهنی و شخصیتی شان نیز برای یادگیری خدشه دار می‌شود.

صرف اوقات آموزشی برای زبان اقلیت در مدرسه هیچ آسیبی به رشد آکادمیک دانش آموزان در زبان اکثریت نمی‌رساند. تنی چند از متخصصین تعلیم و تربیت و والدین به برنامه‌های آموزشی دو زبانه یا تدریس زبان مادری شک داشتند، زیرا نگران بودند که در اجرای این برنامه‌ها زمان بسیاری صرف شود. برای مثال، در برنامه‌ی دو زبانه که ۵۰ درصد وقت صرف تدریس به زبان مادری و ۵۰ درصد به زبان اکثریت است، به یادگیری زبان اکثریت لطمه وارد می‌شود؟ یکی از یافته‌های بدیهی تحقیقات آموزشی که در بسیاری از کشورهای جهان اجرا شده، نشان می‌دهد که برنامه‌های عملی کارآمد دو زبانه می‌تواند سطح سواد و آگاهی را در زبان اقلیت بدون هیچ تاثیر منفی در پیشرفت زبان اکثریت دانش آموزان افزایش دهد. برای مثال در اروپا، در بلژیک، برنامه‌ی فویر که توانایی‌های آموزشی و تکلم دانش آموزان را به سه زبان (زبان مادری، هلندی و فرانسه) در دوره‌ی ابتدایی شکوفا کرده، بیانگر مزیت‌های آموزش به دو یا سه زبان است.

از یافته‌های تحقیقاتی مذکور، می‌توان متوجه چگونگی رخ داد آن شد. وقتی در مدرسه دانش آموزان دروس را به زبان اقلیت هم یاد بگیرند (برای مثال زبان مادری)، فقط این زبان را در سطح محدود فرا نمی‌گیرند. آنها مفاهیم و مهارت‌های عقلانی را که کاملاً به توانایی آنها در کارکرد زبان اکثریت مربوط است یاد می‌گیرند. دانش آموزانی که می‌توانند ساعت را به زبان مادری شان بگویند، مفهوم زمان را به خوبی

درک کرده‌اند و برای گفتن ساعت به زبان دوم دیگر نیازی به یادگیری دوباره‌ی مفهوم زمان ندارند؛ آنها برای قابلیت عقلانی که قبلاً فرا گرفته‌اند، کافی است به سادگی قالب‌های جدید و یا «ساختارهای ساده» را جایگزین کنند. همچنین در مراحل پیشرفته‌تر، مهارت‌های آموزشی و آکادمیک مانند تشخیص ایده‌ی اصلی از جزئیات فرعی یک داستان یا مقاله، شناختن علت و معلول، تمییز حقیقت از نظریه، تنظیم توالی حوادث یک داستان یا روایت تاریخی از طریق زبان منتقل می‌شود.

زبان مادری آسیب پذیر است و به آسانی در اوایل دوران مدرسه خدشه دار می‌شود. برای بسیاری از مردم شگفت‌انگیز است که کودکان دو زبانه در اوایل دوران مدرسه چقدر سریع مهارت‌های گفتاری را از زبان اکثریت «جذب می‌کنند» (ولی برای کسب مهارت‌های آکادمیک پروسه زمانی بیشتری طول می‌کشد). متخصصین تعلیم و تربیت اغلب از این که دانش آموزان چقدر سریع می‌توانند توانایی‌شان را در به کارگیری زبان مادری شان، حتی در محیط خانه، از دست دهند، آگاهی کمتری دارند. میزان و سرعت از دست دادن این توانایی بستگی به تجمع خانواده در گروه زبانی خاص دارد. اگر در بیرون از مدرسه زبان مادری به طور گسترده‌ای استفاده شود، این زبان در میان بچه‌ها کمتر از بین می‌رود. و یا اگر جایی برای ارتباطات زبانی متمرکز و مناطق خاصی برای «اسکان» وجود نداشته باشد، آنها توانایی ارتباط با زبان مادری شان را در طول ۲ یا ۳ سال بعد از مدرسه از دست می‌دهند. آنها ممکن است مهارت‌های ادراکی را حفظ کنند اما هنگام صحبت با همسالان و خوه‌ران و برادران و در جواب دادن به والدین شان از زبان اکثریت استفاده کنند. وقتی آن بچه‌ها بزرگ شوند، جدایی زبانی بین والدین و فرزندان به شکاف عمیق عاطفی تبدیل می‌شود. با نتایج قابل پیش بینی دانش آموزان نسبت به هر دو فرهنگ مدرسه و خانه بیگانه خواهند شد- بحران هویت.

برای کاهش میزان از دست دادن زبان، والدین باید تدابیر زبانی خانگی قوی اعمال کنند تا فرصت‌های زیادی برای وسعت بخشیدن به کاربرد زبان مادری برای بچه‌ها فراهم آید. مواردی همچون ارتباط با زبان مادری، بازی‌های گروهی، رفتن به کشور مبدا و... .

معلمان می‌توانند به دانش آموزان در حفظ و رشد زبان مادری شان کمک و ارزش دانستن یک زبان بیشتر را به آنها منتقل کنند. برای مثال برنامه‌هایی همچون موارد زیر در کلاس اجرا کنند: الف- با ارزیابی و تجلیل از دانش آموزان دو زبانه در کلاس، آگاهی آنها را نسبت به اهمیت زبان بالا برند. ب- هر روز یک دانش آموز لغت خاصی را از زبان مادری اش در کلاس مطرح کرده و تمام دانش آموزان حتی معلم آن لغت را یاد گرفته و درباره‌ی آن در کلاس صحبت کنند- مشارکت زبانی.

بی‌اعتنایی به زبان کودک مساوی است با نادیده گرفتن خود کودک. وقتی این پیام، چه تلویحی و چه آشکار، که «زبان و فرهنگ خودت را پشت در کلاس بگذار» به دانش‌آموزان منتقل شود، آنها همراه با این پیام هویتشان را نیز پشت در کلاس جا می‌گذارند. آنها وقتی احساس کنند که طرد شده‌اند، در فعالیت‌های کلاسی غیرفعالانه و با اعتماد به نفس کمتری شرکت می‌کنند. این کافی نیست که معلم با بی‌اعتنایی زبان و تفاوت فرهنگی دانش‌آموزان را در مدرسه قبول کند بلکه باید ابتکار عمل را برای تایید هویت زبانی آنها در دست گرفته، با انجام کارهایی همچون نصب پوستر از زبان‌های مختلف و تشویق برای نوشتن هم به زبان مادری و هم به زبان اکثریت فضای آموزشی پدید آورند که زبان و مهارت فرهنگی تمام دانش‌آموزان به طور فعالانه، تایید و پذیرفته شود.

ساختن هویتی پویا برای آینده

متخصصین تعلیم و تربیت تدابیر زبانی را در مدرسه رشد داده، برنامه درسی و آموزشی را طوری سازمان دهی کنند که زبان و فرهنگ دانش‌آموزان در تمامی روابط متقابل در مدرسه رعایت شده، مدرسه نیز نگرش‌های منفی و عدم بی‌اطلاعی درباره‌ی تنوع موجود در جامعه را کنار گذارد. با به چالش طلبیدن ساختار قدرت جبری، مدرسه از دانش‌آموزان دو زبانه حمایت کرده و نگرش مثبتی به آنها دهد تا بدانند چه کسی هستند و در آینده در جامعه چه نقشی خواهند داشت. دانش‌آموزان چند زبانه در ساختن جامعه و در مقیاس وسیع تر در جامعه جهانی نقش مهمی دارند، اگر ما متخصصین تعلیم و تربیت هر آنچه که به آن اعتقاد داریم و به صلاح آنهاست به مرحله‌ی عمل در آوریم:

– فرهنگ دانش‌آموزان و مهارت زبانی آنها در خانه، پایه‌ی یادگیری آتی آنها را می‌سازد. و ما باید آموزش آنها را بر روی پایه‌های قبلی بسازیم نه بر روی خرابه‌های آن.

– هر دانش‌آموزی حق دارد استعدادهایش کشف شده و در مدرسه شکوفا شود. خلاصه این که به تفاوت‌های زبانی و فرهنگی به عنوان «معضلی که باید حل شود» نگاه نکنیم و به جای آن چشم‌هایمان را باز کرده و منابع عقلانی، فرهنگی و زبانی آنها را ببینیم که چطور از وطنشان به مدرسه و جامعه‌ی ما به همراه آورده‌اند. اگر چنین کنیم، آنگاه سرمایه عقلانی، زبانی و فرهنگی جامعه مان به طور چشم‌گیری افزایش خواهد یافت.

اصل اساسی دموکراسی در ایران، باسواد شدن به زبان مادری

نگارش مقاله در باره دوره خاصی از خفقان در کشور، از دیدگاه من، که هرگز، و در هیچ مرحله‌ای، عزم ورود به عرصه سیاسی را نداشته‌ام و ندارم، به معنای آن نیست که وقتی خفقان را در دوره بعدی دیدم از آن چشم‌پوشم. برعکس معتقدم که دوران خفقان جمهوری اسلامی، بویژه در سه مقطع، سال ۶۰ و ۶۱ شمسی، سال ۶۷ شمسی و سالی که در آن قتل‌های زنجیره‌ای شروع شد و تا به امروز ادامه پیدا کرده است، از هر دوران رژیم پهلوی تیره‌تر و بدتر بوده است. اما من این خفقان را هم ناشی از آن خفقان قبلی میدانم.

دو پهلوی مشروطیت را بازیچه امیال و هوسهای نامشروع خاندان خود کردند. آنها بر سر زبانها و فرهنگهای غیرفارس ایران کوبیدند. شاه سابق همه فرصتهای کثرت فرهنگی را با کشتار در تبریز، زنجان، اردبیل، مهاباد و شهرهای کردستان از بین برد، و در واقع اصل اساسی دموکراسی در ایران، یعنی باسواد شدن در عصر تعلیم و تربیت به زبان مادری را، تبدیل به یادگیری زبان فارسی، یعنی زبان یک سوم مردم ایران کرد. میگویم عصر تعلیم و تربیت، و غرضم این است که پیش از مشروطیت روی هم رفته دو گروه باسواد میشدند: دربار و اطرافیان دربار، و روحانیت در حوزه خاص خود. یعنی کشوری که با ذات کثرت فرهنگی و زبانی خود باید در عصر ورود تعلیم و تربیت جدید تکیه بر زبانهای مادری میکرد، یعنی رابطه مادر و بچه را بر روی زبان در راستای عواطف ذاتی این زبان نگه میداشت، توسط عصر دو پهلوی از ذات خود، یعنی زبان به عنوان پدیده‌ای که به زن و مادر مربوط میشد، جدا شد، و تبدیل شد به تحمیل پدرسالارانه مرکز، یعنی تحمیل زبان فارسی از طریق حکومت پهلوی بر

سراسر نقاط ایران، یعنی بر دو سوم مردم ایران، و نتیجه: جدا شدن زبان تحصیلات از زبان اکثریت مردم، و جدا شدن تفکر روشنفکری از مردم. به دلیل اینکه سواد روشنفکر فارسی بود، یعنی او در زبان مادری اش بیسواد بود، و زبان مادری زبانی غیر از فارسی بود. در حالی که برعکس روحانیت فارس با فارس، فارسی حرف میزد، روحانیت ترک با ترک، ترکی صحبت میکرد، روحانیت عرب با عرب، عربی و الی آخر. میگرد، روحانیت ترکمن با ترکمن، ترکمنی، روحانیت عرب با عرب، عربی و الی آخر. قطع رابطه روشنفکر با مردم خود آن روشنفکر در ذات سیاست زبانی و فرهنگی مبتنی بر راسیسم بود. فکر میکردند که کشور از طریق حاکمیت زبان فارسی بر سراسر ایران پابرجا میماند، در حالی که راسیسم پهلوی، با بیسواد نگه داشتن روشنفکران کشور در زبان مادریشان در حوزه های غیرفارسی زبان، دست روحانیت را در این حوزه ها به کلی باز میگذاشت از یک سو؛ و کینه ایجاد میکرد بین مردمان غیرفارس، و فارس از سویی دیگر؛ و نژادپرستی غریبی را در میان روشنفکران فارس و فارسی زده ایجاد میکرد که نمونه بدخیم و عقب مانده و فاشیستی آن را در امثال دکتر جلال متینی و اصحاب او میتوان دید، که مدام پرچم رسمیت سرچشمه گرفته از عقب ماندگی دو پهلوی را، حتی پس از سقوط مفتضحانه هر دو، در مجلات عقب مانده راسیستی و تلویزیونهای راسیستی افراشته نگه میدارند، و هرگز کسی از اینان نمیپرسد که چرا دو پهلوی، یعنی محمدرضا و رضا چیزی از زبان مادری خود نمیدانند، و چرا یاد نگرفتند و چرا یاد نمیگیرند، و آیا یادگیری زبان مادری مهم بود و زبانهای خود کشور و یا یادگیری فرض کنید فرانسه، یا انگلیسی؟ در ذات این روابط، عدم رابطه قرار داشت. رابطه روشنفکر را از مردم بریدن، و آن هم در عصر تعلیم و تربیت، نه تنها به ضرر مردم تمام شد، بلکه به ضرر خود پهلوی ها هم تمام شد، به دلیل اینکه روحانیت، از طریق زبانهای بریده با مردم رابطه برقرار کرد، و روشنفکران به علت تحصیل در زبان به قلدری رسمیت یافته، مردم مناطق خود را روشن نکردند، و به همین دلیل گرچه همه روشنفکران اعم از فارس و ترک و کرد و عرب و بلوچ و ترکمن مخالف سلطنت بودند، نهایتاً آنهايي که رابطه با بخش بیسواد جامعه داشتند، یعنی روحانیت، هم سلطنت را، که روشنفکران نیز برای سقوط آن زحمت کشیده بودند، ساقط کردند و هم اجازه ندادند روشنفکران در اداره جامعه سهمی داشته باشند، و حتی آن نیمچه روشنفکرانی را که خودشان قبول داشتند، یعنی بازرگان و اطرافیان او را، در اولین فرصت تار و مار کردند. و سؤال این است؟ آیا کشف حجاب مهم تر بود، آیا دادن حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برای زنها مهم تر بود، یا تدریس و تعلیم و تربیت به زبان مادری، و پرچم حیثیت زن را از همان ابتدا برافراشته نگه داشتن؟ آیا میشد زبان

مادر را برید، و فقط به زور از سر او حجاب برداشت؟ و آیا نباید خود او به زبان مادری باسواد میشد و خود، نه تنها آن حجاب و دهها حجاب دیگر را هم از سر و روی خود و جامعه برمیداشت؟ و یا در سی سال بعدتر، آیا یادگیری زبان مادری مهم تر بود یا حق رای دادن و انتخاب کردن و انتخاب شدن به دو مجلس فرمایشی؟ و حقیقت اینکه آن زنها که انتخاب شدند چه گلی بر سر مادرها و دخترهایی زدند که کودکان دو سوم آنها قرار بود باز هم به زبان فرمایشی پهلوی ها، تحصیلات پیدا کنند، و مدام در حال بیگانه شدن به عاطفه زبان مادری، فقط ستون عظیم از خودبیگانگی نسبت به زن و مادر را بلندتر نگاه دارند؟ روحانیت به دلیل ذات کاری که میکرد، کارهایش را به زبان خود آن مردم انجام داد، در نتیجه درست در زمانی که پهلوی تیشه به ریشه ریشه دار شدن تفکر در ایران میزد و با ایجاد فاصله ایجاد تفکر مدرن از طریق تحصیل به زبان مادری را تعلیق به محال میکرد و بین روشنفکر و مردمی که روشنفکر از میان آنها برخاسته بود و همه چیز را به فارسی میگفت و مینوشت و میخواند رابطه را قطع میکرد چرا که مردم نمیفهمیدند او چه میگوید روحانیت خود را در راس امور قرار داد، هم از شر سلطنت خلاص شد، هم از خیر روشنفکر؛ و کشور به دلیل راسیسم و عقب ماندگی سلطنت پهلوی، و به دلیل بریدگی دو سوم جمعیت از مادر و زبان مادری، غرق در قهقرای غریبی شد که نمونه اش را در عصر حاضر در هیچ کشوری نمیتوان پیدا کرد. تنها سلطنت پهلوی نبود که روشنفکرکشی کرد، روحانیت روی سلطنت پهلوی را از نظر روشنفکرکشی سفید کرد. بویژه که همین روشنفکرها، به تصور این که در انقلاب آزادی اندیشه و بیان خواهد آمد، منویات خود را پیش از انقلاب و در حین انقلاب، بروز داده بودند، و پرونده های ساواک نیز بود که در اختیار ساواما بود و به محض اینکه دری به تخته خورد، روحانیت افتاد به جان روشنفکران، و بگیر و ببند شروع شد. و هنوز هم ادامه دارد. در دوران پهلوی اول از طریق لومپن های او، در دوران پهلوی دوم از طریق لومپن های او، در جمهوری اسلامی، از طریق لومپن های اسلامی. و هر سه دمار از روزگار روشنفکر عصر درآوردند، روشنفکری که میدانست که باید با مردم تماس بگیرد، و نمیدانست که با مردم باید با زبان خود آن مردم تماس بگیرد. و رضا پهلوی، سر چشمه را از همان اول با رسمی شناختن زبان فارسی به عنوان زبان همه مردمان ایران، کور کرده بود، و با این کور کردن، در واقع زمین روحانیت را برای شخم و تخم آماده کرده بود، تا اینکه پس از گذشت هفتاد سال نهایتاً مشروعه را به جای مشروطه به کرسی نشاندند.

و در خارج از کشور هم دعواست، و بنگرید صالح ترین دعاکنندگان را که وقتی قانون اساسی مینویسند اول میگویند زبان رسمی کشور فارسی است، و بعد میگویند

همه اقوام ایران با هم مساوی هستند، و این را به نام تجدد مینویسند و مینویسایند، و نمیفهمند که اگر این نوشته را به یک خارجی نشان بدهند و ترکیب زبانشناختی و قوم شناختی سازمان ملل از ایران را هم در برابر او بگذارند، و بگویند ما با این قانون و یا قوانین اساسی می‌خواهیم در ایران مدرنیته را رواج دهیم، با یک ویرایش کوچک، هر شاگرد متوسطه کانادایی حتی خط بطلان بر این قوانین اساسی میکشد، چرا که آدمی که بویی از دموکراسی برده باشد آنرا میفهمد که اغلب قوانین اساسی نوشته شده توسط همین روشنفکران ما فقط تجزیه ایران را می‌خواهند، و گرنه درک ترکیب، و نگارش قانون اساسی این ترکیب، امر بسیار ساده‌ای است. فقط باید خود را از سببیت تعصب، از فاشیسم و شووینسم آریایی‌گرایی رضا و محمدرضا پهلوی، و افلاس و اندراس قوم‌گرایی منحنی که کشور را برای اقوام دیگر به صورت دارالجزیه می‌خواهد، رهایی داد. و چنین چیزی حاصل نمیشود جز از طریق دقت در ساختار قومی مردمانی که در یک حوزه جغرافیایی تاریخی زندگی میکنند، و این که یک قوم نباید برده و غلام قوم دیگر محسوب شود.

پس از ورود وسیله اولیه مدرنیته به ایران، که عبارت بود از مدرسه جدید و تعلیم و تربیت جدید، هیچکس از باشعورهای کشور نباید زیر بار بیشعورترین شعارها که زبان رسمی کشور فارسی است میرفتند، چرا که سه چهارم مردم ایران هرگز بوی تحصیل به مشامشان نخورد، به دلیل اینکه تحصیل به زبان ارباب، اگر رعیت بخواهد قید رعیت بودن را از سر خود و ابکند به درد هیچ رعیتی نمی‌خورد. و هم از این نظر است که اعاده حیثیت از کسانی که زندگانشان را بر سر حقوق ملیتهای ستم‌یده ایران گذاشتند، برای هر کسی که در جهت آزادی و برابری در ایران گام برمیدارد حیاتی است. من در این تردید ندارم که اگر زنده یاد دکتر محمد مصدق درک متوسع تری از دموکراسی میداشت، و در همان زمان که نفت را ملی اعلام میکرد، مسئله اصلی قانون اساسی، یعنی موضوع شوراهای ایالتی و ولایتی را نیز احیا میکرد، و از روح گسترده و بلا‌دیده آن زنده یاد دیگر یعنی سید جعفر پیشه‌وری که به حیل‌های قوام و استالین در باکوی باقراوف تنش را تشریح کرده، در جذام خانه باکو دفنش کردند الهام میگرفت، و دموکراسی چند سری را براساس کثرت اقوام و ملیتهای ایران شکل میداد، هرگز، به صراحت می‌گویم، هرگز، فاتحه حکومتش را پنج یا شش هزار لومپن برادران رشیدیان و کریمت روزولت و سرلشگر زاهدی پرورش یافته در نازیسم هیتلری نمیتوانستند بخوانند. وقتی کسانی که در چارچوب کشوری مثل ایران دموکراسی می‌خواهند باید به این قضیه توجه کنند که این دموکراسی را برای این کشور می‌خواهند، و یا برای کشوری می‌خواهند یکسان و یکدست ساخته از یک ملیت و زبان و فرهنگ و ریشه. و

اگر قبول داشته باشیم که ایران کشوری است چند ملیتی و چند فرهنگی، آنگاه کسانی که شیفته دموکراسی هستند میتوانند با هم کار کنند. چرا که اگر تنها بمانند در سال ۴۵ قاضی محمد بالای دار میرود، پیشه وری به تبعید میرود و پناه دهنده اش دشمن جانش از آب درمیآید، و آن یکی هم، مصدق به آن حال و روز دچار میشود. و بدتر از آن حال و روز مردمی است که در آن شبانه روز یک نفر دست نشاندۀ به نام محمدرضا پهلوی، به ملتی در سکوت نگه داشته شده، و در زندان نشسته، لاف عظمت خود را بزند تا اینکه به قول تیمسار ربیعی در دادگاه اسلامی، ژنرال "هایزر" ی بیاید و گوشش را مثل سگ بگیرد و از ایران بیرون بکند، و نیز در همان دادگاه وقتی که از خلعتبری وزیر خارجه سؤال میکنند چه کسی با سیا تماس میگرفت؟ بشنوند: "محرمانه است. یعنی یک نفر حتی تا آخرین لحظه نداند در کجا زندگی کرده، دارد در کجا میمیرد، و هنوز هم گمان کند که همه اش بازی بوده. و به راستی که چه کسانی بر کودکی من، جوانی من، میانسالی من و بر در بدری امروز من حکومت کرده اند! آدم میخواهد دو مشتش را بلند کند و بزند توی مخش تا آخرین بارقه نور از کاسه چشمش بیرون بپرد تا دست کم این تاریکی عظیم را در کوری مطلق نظاره کند.

منابع و مراجع

- *اعلامیه جهانی حقوق زبانی: جیغاتی
- *مقاله حق آموزش زبان مادری در اسناد و حقوق بشر ایران: کمال مصباحی - کارشناس ارشد حقوق بشر
- *اهمیت زبان مادری در حیات انسان: آپلار اورمو گوولو
- *مقاله زبان آموزی یا سواد آموزی: ساوالان نازلی چای
- *مقاله عدم آموزش به زبان مادری و عواقب آن: سایت تبریز (admin)
- *مقاله تاثیر مهم زبان مادری در آموزش کودکان: جیم کامینز از دانشگاه تورنتو - ترجمه: فریبا شهلائی
- *مقاله اصل اساسی دموکراسی در ایران، باسواد شدن به زبان مادری: دکتر رضا براهنی
- *کتاب تاریخچه و اسناد حقوق بشر در ایران: شیرین عبادی
- *کتاب آذربایجان ایران آغاز جنگ سرد: جمیل حسینی
- *کتاب شش مقاله در باره تاریخ و علم: صمد بهرنگی
- *مقاله نگاهی به تاریخ مدارس ارمنی ایران: ادیک باغداساریان
- *کتاب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- *کتاب قانون اساسی افغانستان
- *کتاب قانون اساسی عراق
- *کتاب اطلس جامع گیتاشناسی (۸۸-۸۷)
- *مقالات و وب سایت های انگلیسی زبان که متأسفانه به دلیل عدم دقت در یادداشت اسامی منابع و مراجع نام برخی از آنها از قلم افتاده است.

www.iranculture.org
www.culturegrams.com
www.afscanada.org
www.farsnews.ir
www.ngdir.ir
www.rajanews.com
www.tebyan.net
www.hamshahronline.ir
www.irna.ir
www.khabarfarsi.com
<http://www.canadianhw.org/persian/>
<http://www.gtalk.ir/>
<http://www.southafrica.info>
<http://salanguages.com/>
http://www.kishtpc.com/global_south_africa_persian.htm
<http://www.iranembassy.org.za>
<http://www.southafrica.info>
<http://www.afghan-web.com>
<http://www.afghanistans.com>
<http://www.chinatoday.com/>
<http://www.iranchina.org>
<http://www.chinasite.com/>
<http://www.chinapage.com/china.html>
<http://www.index-china-travel.com>
<http://www.sentosa.com.sg>
<http://www.visitsingapore.com>
<http://www.gov.sg/>
<http://www.whererussia.com>
<http://www.swissworld.org/eng/index.html?siteSect=۱۰۰>
<http://www.shubhyatra.com>
<http://eng.kremlin.ru/articles>
<http://www.wikipedia.org>
http://www.multiupload.com/HF_۹۴۶YWNIfM۶